

راه آزادی

شهریور-مهر
۱۳۸۱
۲۴

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی



سخنرانی

مهدی خانبابا تهرانی
در مراسم به خاک سپاری
نوری دهکردی

گزارشی از جریان ترور
برلن

و تشکیل کمیته ایرانی
اپوزیسیون ضد ترور

در حاشیه مراسم

به خاک سپاری

رهبران فقید حزب دمکرات

کردستان ایران

بخش دوم مصاحبه زنده یاد

دکتر شرفکندی با راه آزادی:

مبارزه مسلحانه یا مبارزه مسالمت آمیز؟

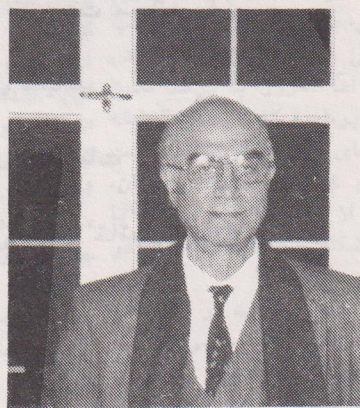
جبهه جمهوری خواهان، رابطه با عراق،

اوضاع کردستان عراق،

خودمختاری کردستان

فریدون آذرنور در مصاحبه

اختصاصی با راه آزادی:



سازمان افسری کاملاً قادر بود

کودتا را به شکست بکشاند!

* مقابله با ترور های جمهوری اسلامی

* جنجال بر سر ابوموسی

در این شماره می خوانید:

- ۲ مقابله با ترور های جمهوری اسلامی
- ۴ جنجال بر سر ابوموسی
- مصاحبه راه آزادی
- ۶ با زنده یاد دکتر شرفکندی
- ۱۰ گزارشی از جریان ترور برلن
- ۱۲ وقتی مردم به خیابان ها می آیند
- مصاحبه اختصاصی راه آزادی
- ۱۳ با فریدون آذرنور
- ۱۸ مطلب از این قرار است
- ۲۰ از فمینیسم نهراسیدا
- ۲۱ صدا و سیمای ایران فردا
- دمکراسی، تعامیت ارضی و
- ۲۲ مساله اقلیت ها در ایران
- ۲۴ آیا ما حقانیت خود را از دست داده ایم
- ۲۶ مشارکت در بحث مساله ملی
- ۲۹ در محافل سیاسی
- ۳۲ در لابلای مطبوعات
- ۳۴ سخنرانی مهدی خانبابا تهرانی

RAHE AZADI

Nº: 24

Sep-Okt 1992

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، باامضاء درج نمی کند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك يك ساله:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵ مارک آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

کمک های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمائید:

MOTTAG

Konto No : 75308337

BLZ : 501 900 00

Frankfurter Volksbank eG

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب

دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه

کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

توجه:

از این پس کمک های مالی و حق اشتراك خود را به حساب بانکی زیر واریز نمایید:

MOTTAG

Konto No : 75308337

BLZ : 501 900 00

Frankfurter Volksbank eG

مقابله با ترور های جمهوری اسلامی

اپوزیسیون ایران در جریان سال های اخیر کمتر با ترور های سیاسی بعنوان یکی از وجوه اصلی سیاست جمهوری اسلامی در مقابله با مخالفین نگرین است و در نتیجه مقابله مؤثر با این اقدامات هم عرصه مهمی در فعالیت های آن به شمار نمی رفته است. ترور خونین و دردناک برلین نه تنها نشان داد که جمهوری اسلامی در بکارگیری زبان زور و وحشت و محور فیزیکی رهبران اپوزیسیون پی گیرانه عمل می کند و برای آن حد و مرزی هم قائل نیست، بلکه به اپوزیسیون نیز همانند که اگر مانند گذشته به ابراز همدردی و محکوم کردن چنانیت اکتفا کند، قاتلان حرفه ای بی پروا تر از پیش فردا سراغ کسان دیگری خواهند رفت.

در چند سال اخیر ما شاهد ترور های مهمی مانند کشتار دکتر قاسملو و همراهانش در وین، قتل برومند و دکتر بختیار در پاریس، ترور کاظم رجوی در سوئیس و ده ها قتل سیاسی دیگر از چیتگر تا فرخ زاد بوده ایم و هر بار نیز متناسب با رابطه خود با گرایش سیاسی قربانیان این عملیات مرگبار نسبت به آنها واکنش نشان داده ایم. اما کمتر این ترور ها بصورت مجموعه ای بهم پیوسته از اهداف سیاسی یک حکومت در برخورد با مخالفینش و ضرورت مقابله جدی با آنها طرح شده اند. این برخورد البته از جمله ریشه در نحوه ارزیابی از مجموعه حاکمیت ایران هم داشته اند و برخی، بدون تردید با نیت خیرخواهانه و از سر علاقه بازگشت سریع دمکراسی به ایران، با ربط دادن این حوادث با سیاست عمومی دولت ایران روی خوش نشان نمی دادند. اما امروز با برملا شدن برخی داده های مربوط به کشتار های گذشته دیگر برای کسی جای تردید باقی نمانده است که در ورای افت و خیز های سیاسی ایران، شبکه ای مخوف از آدمکشان حرفه ای با اشاره تهران به شکار مخالفین سیاسی در خارج و داخل کشور مشغولند.

ترور شخصیت های مخالف در شرایطی انجام می گیرد که جمهوری اسلامی از سر نیاز برای گسترش رابطه خود با اروپا اهمیت بسیار قائل است و بخوبی می داند که چنین عملیاتی می تواند این روند را دچار اشکال کند. اما با این وجود، سررشته داران جمهوری اسلامی این دشواری را به جان می خرند تا بدون دغدغه خاطر از «مذاحمت های» اپوزیسیون در شرایطی که بحران اقتصادی - اجتماعی موقعیت آنها را دچار ضعف جدی کرده است به حکومت خود ادامه دهند.

چنین سمنگیری در طول سه سال اخیر، یعنی در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی

با صراحت کم نظیری ادامه یافته است و اطلاعات گردآوری شده پیرامون قتل دکتر بختیار و سروش کتیبه حاکی از آنند که جمهوری اسلامی شبکه وسیعی از نیرو های امنیتی و جاسوسی خود را از ترکیه تا کشور های مختلف اروپایی از سال ها پیش بتدریج سازماندهی کرده است و امکانات فراوانی در اختیار آنها قرار داده است و این شبکه ها وظیفه گردآوری اطلاعات و حمایت لجستیکی از گروه های آدمکش را برعهده دارند. مصاحبه معروف ۱۱ شهریور علی فلاحیان وزیر اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی درباره فعالیت های دولت علیه مخالفین و عملیات «خد جاسوسی» در خارج از کشور چیزی جز تأیید داده های پلیس اروپای غربی و نیز شواهد عینی نیست. حتی برخی از نیرو های سیاسی ایران فهرستی از نام کسانی را ارائه می دهند که آدمکشان قصد نابودی آنان را در سر می پروراندند.

اپوزیسیون در برابر این سیاست و شیوه های بکارگرفته شده از سوی جمهوری اسلامی چه کرده است؟ حادثه خونین برلین ضربه ای دیگر به نیرو های اپوزیسیون بود که چندین بار تا کنون بی سلاح در برابر واقعیت عریان و تلخ از دست دادن شخصیت های خود قرار گرفته است. آری جمهوری اسلامی به شکار یک يك مخالفین سیاسی خود مشغول است. ترور این یا آن شخصیت سیاسی اپوزیسیون نه پی آمد اتخاذ این یا آن سیاست از سوی اپوزیسیون که هدف اصلی رهبران تهران است. از اینروست که باید تدبیری دیگر متناسب با این عملکرد سیاست خشن و زورگویانه اندیشید و دست به مقابله با آن زد. بویژه آنکه درپیش گرفتن چنین سیاستی از سوی اپوزیسیون و یا دست زدن به اقدامات محملی جدی می تواند در ورای تحلیل ما از چند و چون رژیم و آینده آن صورت پذیرد. همانگونه که خود رژیم سیاست ترور و سرکوب مخالفان را با جدیت و علیرغم برخی نرمش ها در داخل یا خارج کشور پی می گیرد.

اپوزیسیون چه ابزاری برای مقابله با ترور های سیاسی دولت تهران دارد؟ ناگفته پیداست که این نبرد نابرابری است که در آن طرفین با امکانات بسیار متفاوت به آن گام می گذارند. فزون بر اینکه اپوزیسیون مجاز به کار گرفتن هر شیوه ای برای مقابله با دشمن خود نیست. اپوزیسیون در خارج از کشور تنها قادر است از طریق برملا کردن دولت تهران از راه آگاه کردن افکار عمومی کشور های غربی، از راه فشار به دولت های اروپایی به مقابله با این ترور ها دست زند و

در این راه هم البته دشواری ها کم نیستند. دولت های غربی تاکنون رغبت چندانی برای روشن شدن کامل قضایا از خود نشان نداده اند و حتی تحقیق درباره قتل دکتر بختیار که از طریق یک کمیته متشکل از شخصیت های سیاسی مهم فرانسه دنبال میشود، به نتایج لازم نرسیده است و یا دست کم افکار عمومی از آنها بی خبر است.

درمورد ترور دکتر قاسملو و یارانش مسئله دخالت جمهوری اسلامی بر هیچکس پوشیده نبوده، اما با اینهمه بررسی پرونده قتل به کجا کشید؟

مشکلات البته به اینجا ختم نمی شوند. برخورد ها و شیوه کار خود نیرو های اپوزیسیون جای حرف بسیار دارد. با آنکه ترور های سیاسی سالهای اخیر دامن بخش بزرگی از نیرو های سیاسی را گرفته است، اما هیچگاه این نیرو ها نتوانسته اند بر سر مقابله مؤثر با این کشتار ها زبان مشترک پیدا کنند. در نتیجه ابتکارات گوناگون، هرچند گاه بسیار هم چشمگیر، کم دامنه و محدود بوده اند و حتی گاه پس از مدتی به دست فراموشی سپرده شده اند، ترور دکتر شرفکنندی، نوری دهکردی و کاک فتاح و اردلان هم موجی از این ابتکارات را بدنبال آورده اند، اما آیا این اقدامات هم به سرنوشت تجربه های قبلی دچار خواهند شد؟ متأسفانه گاه حتی دیده می شود که نیرو های سیاسی بیشتر فکر و چه و هژمونی گروه خود در امر مبارزه با ترور ها هستند تا دل نگرانی برای یک کار جمعی بزرگ و مؤثر.

به نظر می رسد زمان آن فرارسیده است تا نیرو های سیاسی پاسخ مناسبی به اقدامات رژیم علیه مخالفان سیاسی در خارج از کشور دهند. این واکنش زمانی مؤثر و کارآ خواهد بود که بتواند نه تنها بخش بزرگی از اپوزیسیون، شخصیت های مستقل و دمکرات، نیرو های منفرد، هنرمندان داخلی، بلکه نمایندگانی از نیرو های سیاسی و اجتماعی معتبر خارجی را هم در برگیرد. در این چهارچوب می توان برای مثال به تشکیل کمیته های مقابله با ترور فکر کرد که نه تنها باید وظیفه پی گیری پرونده های قتل در فرانسه، آلمان، اتریش، سوئیس و... را برعهده دارند، بلکه از همه امکانات موجود برای آگاه کردن افکار عمومی، رسانه های جمعی و نیرو های سیاسی و نهاد های قانونی کشور های مربوطه سود می جویند، موفقیت این کمیته ها به گستردگی، اعتبار و مشی است که در قبال وظایف خود اتخاذ خواهند کرد.

در این عرصه اولین گام ها از سوی اپوزیسیون در برلین و پاریس و هلند و سوئد برداشته شده است. بدون تردید دستیابی به یک چهارچوب مناسب کار چندان آسانی نیست، اما اپوزیسیون هم چاره ای جز مقابله با این مشکلات ندارد. آیا اهمیت کار در این مرحله نیرو های مختلف را برای کار های گروهی و هژمونستی بسوی یک کار بزرگ جمعی، بدور از مدافع مصنوعی سوق خواهد داد؟

چنگال بر سر ابوموسی

ب. ا. مهرداد

مذاکرات خود با هیأت نمایندگی ایران به سرپرستی مصطفی حائری قومی (مدیر کل وزارت امور خارجه در امور خلیج فارس) در ابوظبی، مصرانه خواستار قید مسأله تنب بزرگ و تنب کوچک در دستور روز می شوند. و این خواست، با مخالفت شدید هیأت نمایندگی ایران روبرو می شود و به قطع مذاکرات می انجامد.

روند حوادث و تشبیهاتی که از سوی رقبای اصلی جمهوری اسلامی در منطقه، که احتمالاً به ائتلاف پشتیبانان بین المللی آنان برای دامن زدن به آتش اختلافات صورت میگیرد، آنهم با استفاده از شرایطی که جمهوری اسلامی بخاطر سیاست خارجی مخرب خود در طول این ۱۲ سال بوجود آورده و ایران را به انزوی کامل کشانده است، چنین میرساند که دولت های عرب منطقه این ماجرا را نستاویز قرار داده اند و نقشه هایی در سر می پروراندند که اگر با استحکام و از روی

درایت با آن مقابله نشود، میتواند نسبت به امنیت و حاکمیت ملی ایران مخاطره انگیز باشد. و الا، نفس عمل مقامات ایرانی که بنظر می رسد مسئولیت جزیره ابوموسی طبق قرارداد داد ۱۹۷۱ به عهده آنهاست، در توسل به اقداماتی چون تقاضای روایت از خارجیان و مسافروانی که تبعه امارات متحده عربی هم نیستند، از حقوق آنهاست و نیازی به این همه سر و صدا نداشته است. بویژه آنکه اگر اختلافی هم پیش آمده باشد، راه حل مسالمت آمیز و بی سر و صدا دارد. هم اکنون اختلافات مرزی متعددی در منطقه وجود دارد. از جمله آنها، مناقشه عربستان سعودی با قطر درباره شبه جزیره کوچک در خلیج فارس است که هر دو مدعی آنند و بعد از ماجرای ابوموسی، اختلاف آنقدر شدت گرفت که حتی به زد و خورد مسلحانه کشید، ولی بی سر و صدا سرپوش گذاشته شد. ادعاهای ضد و نقیض دیگری نیز میان عربستان سعودی و یمن، بین بحرین و قطر وجود دارد. در واقع عربستان سعودی با همه همسایگان خود اختلاف مرزی دارد. با کویت در منطقه قاره امّ المراده، با قطر در خلیج خور المدیده، با امارات متحده عربی و عمان در منطقه واحدالیریمی و الی آخر.

خطای جدی جمهوری اسلامی و بویژه مقامات مسئولی چون رئیس جمهور کشور در آنست که در چنین شرایط نامساعد بین المللی برای ایران، بحرانی را که دولت ایران بیست و یک سال پیش به نحوی، ولو بطور ناقص به نفع حقوق غیر قابل انکار تاریخی ایران فیصله داده بود و در طول این مدت، دو فاکتور جا افتاده بود، دوباره زنده میکند. که مسأله اعاده نسبی حاکمیت ایران بر جزیره ابوموسی که یک قرن پیش در شرایط ضعف و ناتوانی دولت ایران، از سوی انگلیس ها به بهانه مبارزه با دزدان دریائی اشغال شده بود، در چارچوب سناریوی واحدی با انگلستان معامله شده است. دولت انگلستان در برابر انصراف ایران از حاکمیت خود در بحرین به امضاء قرار داد و «یادداشت تفاهم» سال ۱۹۷۱ تن درمی دهد. لذا دولت

سوی کشور های عرب منطقه چون نوعی چالش و دعوت به زور آزمائی تلقی شد. در آغاز، با عکس العمل محتاطانه و نسبتاً ملایم دولت امارات متحده عربی مواجه گردید. در اولین اعلام وزارت امور خارجه امارات عربی (چهارشنبه ۴ شهریور، ۲۶ اوت) با لحن ملایمی، از اینکه اقدامات ایران «با مناسبات ایران با دولت امارات متحده عربی تطبیق نمیکند و اثری منفی در همکاری بین دو کشور بجا می گذارند، گلایه شد. و در جای دیگر خاطر نشان میکند: «ایران هنگامی نست به چنین اقدامی زده است که امارات متحده عربی می خواهد مناسبات همسایگی و همکاری با ایران برقرار کند.»

اما با ورود دولت های مصر و عربستان سعودی به معرکه، بتدریج لحن کشور های عربی تند تر و تهاجمی تر میشود. تا آنجا که حتی مسأله تنب بزرگ و تنب کوچک را هم مطرح ساخته و نسبت به آنها ادعای حاکمیت میکنند! وزرای خارجه کشور های شش گانه شورای همکاری خلیج (عربستان سعودی، کویت، قطر، بحرین، عمان و اماران متحده عربی) به اضافه مصر و سوریه، پنجشنبه ۹ شهریور ماه (۲۱ اوت) در نشست خود در شهر بوجه در بیانیته خود: «اقدامات غیرقابل توجیه و تجاوز به حاکمیت و تمامیت ارضی امارات متحده عربی را... قویاً تقبیح میکنند.» و مضافاً «مخالفت صریح خود را با اشغال تنب بزرگ و کوچک که همچنین متعلق به امارات متحده عربی است، اعلام میدارند.» لحن مقامات مصر و سعودی بویژه خصمانه است و کشور های منطقه را به مقابله تحریص میکنند و در کشاندن موضوع به مجامع بین المللی اصرار می ورزند. عمرو موسی وزیر خارجه مصر در گفتگویی با روزنامه نگاران (۷ مهر ماه) اعلام می کند که «امارات متحده عربی، با حمایت دیگر کشور های عرب، موضوع را به شورای امنیت ارجاع خواهد کرد، وی اضافه میکند: «ما باید روشن سازیم که توسعه طلبی را رد میکنیم.» حتی سخن از کشاندن مسأله به دیوان داورى لاهه است! در راستای همین سیاست تهاجمی است که نمایندگان امارات متحده عربی در جریان

روز دوشنبه دوم شهریور ۱۳۷۱ (اوت ۱۹۹۲)، مقامات ایرانی به بهانه فقدان روایت ایرانی، از ورود صد مسافری که بنا به گزارش خبرگزاری ها، اغلب آموزگاران مصری و کارمندان امارات متحده عربی در جزیره بودند، مانعت بعمل آوردند. کشتی حامل آنها پس از سه روز توقف در دریا به شیخ نشین شارجه مراجعت میکند. این حادثه بظاهر کوچک و يك روال اداری، سراغاز بحران نسبتاً جدی و نگرانی آوری در منطقه انفجاری خلیج فارس گردید. منطقه ای که هنوز آرامش خود را پس از چنگ هولناکی که بدنیال مناقشه ارضی عراق - کویت، درگرفت، بازیافته است. شایان توجه است که مقامات ایرانی قبلاً نیز به چنین اقداماتی دست زده بودند. بنا به نوشته نشریه آمریکائی «کریستین ساینس مانیتور» در آوریل همین سال، مقامات ایرانی در جزیره ابوموسی تعدادی از کارمندان خارجی را که برای دولت امارات متحده عربی کار میکردند، بهمین دلیل نداشتن ویزا از جزیره اخراج کرده و ماه بعد از ورود شناوری که حامل صد نفر از شیخ نشین های خلیج فارس به ابوموسی بود، مانعت بعمل آورده بودند، و همه این وقایع، بی سر و صدا گذشته بود. در واقع این ماجرا، با بیانات رفسنجانی در موقعیت ریاست جمهور اسلامی، آنهم در جریان سفر به پاکستان (شهریور ۷۱) در کنفرانس مطبوعاتی اش، بعد بین المللی و سیاسی یافت و عکس العمل های زنجیره ای را از سوی کشور های عربی بدنیال آورد. رفسنجانی در مصاحبه اش گفت: «ما دستور داده ایم این افراد که تابعیت امارات متحده عربی نداشته اند شناسائی شده و تحت نظر قرار بگیرند.» و تاکید کرد که: «جزیره ابوموسی متعلق به ایرانست و موضوع جدیدی هم اتفاق نیفتاده است.» در مطبوعات و مقامات جمهوری اسلامی، حتی صحبت از توطئه و دستگیری افراد مسلح بیان آمد. ناگفته نماند که تناسب صد نفر آموزگار و کارمند برای جامعه عرب ۴۰۰ نفری مقیم ابوموسی تاحدی سؤال انگیز و غیرعادی است.

اقدام دولت ایران و موضع گیری وی، از

شاه میتوانست اقل حاکمیت ایران بر ابوموسی را بطور روشن و بی خدشه و بدون اینکه جای بحث و چانه زدن بعدی را بگذارد، مسجل سازد. اینکه قرار داد در زمان شاه محرمانه و مخفی نگهداشته شد و هنوز هم از ملت ایران پنهان مانده است، این نگرانی را برمی انگیزد که موضوع حاکمیت ایران بر جزیره ابوموسی بطور کامل و روشن مشخص نگردیده باشد. از لابلای گفتار های مقامات رسمی جمهوری اسلامی (از جمله مصطفی هاشمی رومنی)، چنین برمی آید که طبق قرارداد ۱۹۷۱، جزیره ابوموسی بین ایران و شیخ نشین شارجه تقسیم شده ولی تأمین امنیت آن بعهده ایران گذاشته شده است، مساله حاکمیت تصریح نشده است. منتهی در یادداشت تفاهمی که میان دولت های ایران و انگلستان در نوامبر ۱۹۷۱ بر سر ابوموسی امضا شده و اخیراً در بعضی نشریات چاپ شده، صریحاً قید شده است که جزیره میان ایران و شیخ نشین شارجه مطابق با نقشه ای که به آن پیوسته است، تقسیم شده است. از کم و کیف آن نقشه جز آنچه اخیراً واعظی معاون وزارت امور خارجه گفته است اطلاعی در دست نیست. در یادداشت تفاهم قید شده است: «نیرو های ایرانی وارد ابوموسی خواهند شد و منطقه ای را که نسبت به آن توافق شده و در نقشه پیوست این یادداشت مشخص شده است، اشغال خواهند کرد.» و نیز قید شده است که در منطقه تحت اشغال ایران، «داری حقوق کامل خواهد بود و پرچم ایران در آن منطقه به اهتزاز در خواهد آمد.» در ماده دیگری قید شده است: «شارجه حقوق کامل خود را نسبت به باقیمانده جزیره حفظ خواهد کرد. پرچم شارجه بر فراز پاسگاه پلیس شارجه تحت همان شرایطی که پرچم ایران بر فراز پادگان نظامی ایران افرشته است، در اهتزاز خواهد ماند.» نکته جالب توجه و پر اهمیت اینست که در این «یادداشت تفاهم»، از پادگان نظامی ایران سخن می رود که با موضوع حاکمیت و امنیت و دفاع ارضی در پیوند است. حال آنکه در رابطه با شارجه، از پاسگاه پلیس صحبت می شود که با موضوع انتظامات داخلی و امور محلی مربوط می شود. روزنامه فرانسوی لوموند در گزارشی که به تاریخ ۱۰ اکتبر از گفتگو های واعظی با مقامات فرانسوی منتشر کرده است، نکات تازه ای از قرار داد بدست می دهد. بنا به گفته واعظی، قرار داد بسیار دقیق است و «خط مستقیمی» در آن ترسیم شده است که بنابراین «تقریباً نزدیک به یک سوم جزیره متعلق به شارجه می شود و دو سوم بقیه متعلق به ایرانست.»

انگیزه جمهوری اسلامی چیست؟

وقتی آخرین بیانیه شورای عالی امنیت ملی (۱۹ مهر ماه ۷۱) را از نظر بگذرانیم و به لحن و روح آن توجه کنیم، ملاحظه خواهد شد که جمهوری اسلامی اینک در موضع دفاعی قرار گرفته و با زبان تفاهم صحبت میکند و خواستی جز حفظ وضع موجود ندارد. که

به نظر می رسد در شرایط نامساعد منطقه و جهان، تنها موضع گیری و سیاست واقع بینانه و عاقلانه است. و در اینصورت، این سوال پیش می آید، پس انگیزه مقامات جمهوری اسلامی که آغازگر بحران بودند و در پادی امر آن همه سر و صدا راه انداختند و ادعا ها کردند، چه بوده است؟

در مجموع، جزیره ابوموسی اهمیت اقتصادی چندانی ندارد. و بر طبق همان «یادداشت تفاهم» که قبلاً به آن اشاره کردیم، ایران و شارجه مشترکاً از یک حوزه نفتی کرانه آن بهره برداری کرده و عواید آن را به تساوی تقسیم میکنند. (گر اینکه بنا بنوشته واشنگتن پست در ماه مه گذشته، وقتی وزیر امور خارجه امارات متحده عربی به تهران می رود هاشمی رفسنجانی از میزان درآمد ایران از میدان نفتی ابوموسی ابراز نارضایتی میکند.) اساساً این جزیره جمعیتی ندارد و ساکنان آن از ایرانی و عرب به ۱۵۰۰ نفر نمی رسد. اگر نقشه خلیج فارس را از نظر بگذرانیم، مسلم میشود که اقدام تهران قبل از هر چیز انگیزه های نظامی و استراتژیکی در منطقه دارد. موقعیت این جزیره، اهمیت کلیدی آن را برای کنترل دهانه خلیج فارس و زیر نظر گرفتن رفت و آمد کشتی های نفتی که ۲۰ درصد کل نیازهای جهانی را تأمین میکند، برجسته میشود. ابوموسی در عمیق ترین منطقه خلیج فارس قرار دارد (عمق ۷۰ متر). بسیاری از ناظران سیاسی بر این عقیده اند که جمهوری اسلامی در نظر دارد در ابوموسی پایگاه دریائی مهمی بسازد و از جمله برای زیردریائی های خریداری شده، پناهگاهی فراهم کند.

اینک باتوجه به حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس و قرار داد های نظامی «دفاعی» متعددی که آمریکا با بحرین و کویت و عمان و قطر منعقد کرده است و احتمال انعقاد قرار داد مشابهی با دولت امارات متحده عربی نیز وجود دارد، بنظر می رسد، حساسیت دولت ایران در تأکید بر حاکمیت خویش بر جزیره ابوموسی ناشی از چنین نگرانی ها باشد. خیرگزاری فرانسه به نقل از منابع معتبر ایرانی گزارش می دهد که: «اقدام ایران در ابوموسی به این منظور بود که هرگونه فکر را دایر بر واگذاری پایگاه به آمریکائی ها در جزیره بمنوان اینکه امارات متحده عربی مالک قسمتی از جزیره است، از مخیله زمامداران این کشور خارج کند.» رویتر، انگیزه دیگر جمهوری اسلامی در این زورآزمائی را، بنا به تحلیل گران آشنا به اوضاع منطقه بدین مناسبت می داند که «تهران از اینکه برخی کشورهای عرب، ایران را در ترتیبات امنیتی خود بیبازی نگرفته اند، خشمناک است و با اقدامات خود در ابوموسی خواسته است قدرت نمائی کند.»

علی اکبر ولایتی، در مصاحبه ۱۹ مهر ماه (اکتبر)، بلند پروازی های منطقه ای جمهوری اسلامی را بی پرده مطرح می سازد. روزنامه واشنگتن پست به نقل از وی مینویسد: «ایران خود را در کانون خاورمیانه ای بزرگتر، از جمله همکاری های فزاینده با جمهوری های اسلامی آسیای مرکزی شوروی

سابق، ترکیه و پاکستان می بیند و ترتیبات امنیتی در خلیج فارس را بدون تهران محکوم به شکست می داند. بنا بنوشته واشنگتن پست، علی اکبر ولایتی ضمن بیان نظر فوق، می گوید: «این اصلی است که به آن اعتقاد داریم. ما معتقد هستیم اگر برخی از کشورهای منطقه بخواهند بدون ایران، بویژه در این منطقه بسیار حساس، در صدد ترتیب دادن توافق های امنیتی برآیند، این کار نه توجه پذیر است و نه عملی.»

نیت مقامات جمهوری اسلامی هرچه باشد، قدر مسلم آنست که مانور دیپلماتیک اخیر آنان، در حال حاضر و بخاطر سیاستی که تاکنون جمهوری اسلامی دنبال کرده است، نتیجه عکس خواهد داد. اقدامات و موضع گیری های اخیر جمهوری اسلامی، موجب شده است که همبستگی های دولت های عربی که با بحران عراق - کویت، بشدت متزلزل شده بود، دوباره تحکیم بیابد. حتی دولت سوریه، تنها متحد نسبی جمهوری اسلامی در جهان عرب به مخالفان پیوسته است. تلاش های چند ساله جمهوری اسلامی برای نزدیکی به کشورهای عرب حوزه خلیج فارس یا خطر مواجهه شده است. خطر فشار پیش از حد به امارات متحده عربی در آنست که این کشور را که هنوز پیمان دفاعی با آمریکا ندارد، بسوی انعقاد چنین پیمانی سوق دهد. برخلاف تبلیغات روزنامه ها و گفتار های مقامات دولتی ایران، امارات عربی بخاطر وضع شکننده خود، علاقه ای به تشنج با ایران ندارند. با خروج عراق از صحنه سیاسی - نظامی منطقه، امارات متحده عربی تحت فشار های هژمونستی سعودی ها قرار دارند و از سلطه جوئی وی بیمناکند و برای حفظ موقعیت خود خواستار پیوند های دوستانه با ایران و برقراری مناسبات حسن همجواری هستند. هم اکنون حجم مبادلات بازرگانی ایران با امارات متحده، متجاوز از یک میلیارد دلار در سال است. حتی هنگامی که امارات متحده عربی خواستار دخالت سازمان ملل بر سر مساله جزایر بود، شیخ زاید بن سلطان آل نهیان، رئیس امارات متحده، از حسنی مبارک خواست تا مطبوعات رسمی مصر را وادارد تا از میزان حملات خود به ایران بکاهد.

از آخرین موضع گیری های مقامات رسمی جمهوری اسلامی استنباط میشود که دولت ایران می کوشد از شدت تنش، که متأسفانه خود آغازگر آن بوده است، بکاهد و در برابر ضد حمله یکپارچه کشورهای عربی راه مدارا پیش بگیرد. علی اکبر ولایتی در آخرین مصاحبه مطبوعاتی خود (۱۹ مهر ماه)، آغاز بحران ابوموسی را به اقدام کسانی که آنها را «مسئولین اجرائی محلی» توصیف کرد، تقلیل می دهد. ولی اینک ترجیح میدهد فراموش کند که به این ماجرا، همانگونه که قبلاً اشاره کردیم، رئیس جمهور کشور با مصاحبه خود در پاکستان بُعد بین المللی داد و تصریح کرد که اقدامات مقامات محلی با دستور دولت بوده است. از گفتار ولایتی جالب تر، آخرین بیانیه شورای عالی امنیت

صادق شرفكندی:

- مسئله كردستان در چهارچوب ایران قابل حل است!
- ایرانی بودن با فارس بودن فرق میکند.

مصاحبه از س. نورست

بخش دوم

مسئله جبهه مشترك



و.ا: بهر ترتیب در زمینه اتحادها باید تا حد معینی انعطاف داشت تا با نیروهای دیگر زبان مشترك بدست آید. نیروهای بسیاری ممکن است به همه خواستهای حزب دمکرات معتقد نباشند و اما درعین حال برای پیشبرد دمکراسی و حقوق بشر در ایران فعالانه مبارزه کنند. موضع شما درباره این نیروها چه خواهد بود؟
ص.ش: ببینید از نظر من باید نیروهایی که با یکدیگر دست به همکاری میزنند حد اقلی از توافق بر سر مسائل اساسی داشته باشند. اگر قرار باشد به روی نکات اساسی باهم موافق نباشند، چگونه قادرند باهم کار کنند. مسئله دمکراسی را هم که میگویند الان همه نیروهای سیاسی ایران از دمکراسی صحبت میکنند. اما برای ما محتوای این دمکراسی مهم است. ما نمیتوانیم در جبهه ای شرکت کنیم که اعضای آن مخالف مسئله خودمختاری باشند. زیرا بهرحال در آینده بر سر این مسئله مهم برای ما اختلاف نظر و برخورد اجتناب ناپذیر خواهد بود.

و.ا: اما مسئله فقط در سطح جبهه مطرح نیست...

ص.ش: ما البته مذاکره و تبادل نظر با این نیروها را نمیکنیم و علیرغم اختلافات اصولی حاضریم با آنها بر سر موضوعات مختلف به بحث بنشینیم و این را هم مفید میدانیم. چرا که در کنار این بحثها بتدریج میتوان یکدیگر را بهتر فهمید و شاید این مواضع را بهم نزدیک کرد. ما به این تماسها اهمیت می دهیم چرا که مسئله خودمختاری باید در چهارچوب ایران حل شود و رابطه ما با سایر نیروها از این زاویه دارای اهمیت فراوان است. اما ما جبهه را فقط با سازمانهایی درست میکنیم که با آنها بر سر مسائل اساسی توافق داشته باشیم. لازمست در اینجا بار دیگر تاکید کنم که از نظر من دمکراسی بدون توجه به حقوق اقلیتها و سایر خلقهای ساکن ایران از محتوای واقعی خود تهی میشود. باید پذیرفت که مردم ایران فقط از فارسها تشکیل نشده اند. تا حالا تحت لوای ایرانی بودن در عمل منکر موجودیت خلقهای دیگر ایران شده اند. من کرد بعنوان ایرانی بودن مجبور شده ام بجای زبان مادری خودم، اول به زبان فارسی بنویسم، من مجبور شده ام فرهنگ فارسی را بجای فرهنگ خودم تقلید کنم، من مجبور شده ام تمام هویت کردی خودم را در عمل کنار بگذارم. چرا فارس از من کرد ایرانی تر است؟ ایرانی بودن وجه مشترك همه ماست. اما ایرانی بودن با فارس بودن فرق میکند. البته طبیعی است زبان فارسی بخاطر همه سنتهای گذشته و موقعیت آن زبان مشترك همه ما باشد. اما این موضوع نباید به نفعی موجودیت دیگران منجر شود. از این رو است که ما توجه به خواست خلقها و مسئله خودمختاری را جوهر دمکراسی می دانیم. برای مثال طرحهایی که در آنها صحبت از انجمنهای ایالتی و ولایتی می شوند بنظر ما تلاشی است برای نفعی موجودیت خلقهای دیگر ساکن ایران. بنظر ما هیچ حکومتی در آینده نمیتواند خود را دموکراتیک بنامد و همزمان با نادیده انگاشتن خلقهای دیگر حقوق دمکراتیک مردم این کشور را نفعی کند.

- من نمیخواهم با نیرویی جبهه درست کنم که بر سر مسائل اساسی با هم اختلاف داریم
- ما مناسبترین شیوه مبارزاتی را انتخاب کرده ایم

و.ا: با توجه به این مواضع حزب دمکرات كردستان کدام نیروهای سیاسی را برای همکاری در جبهه واجد شرایط میدانند؟
ص.ش: من نمیخواهم از نیروی خاصی نام ببرم. اما شروطی که پیشتر گفتم برای شرکت ما در جبهه اساسی هستند. البته این بدان معنی نیست که ما بر سر آنها هیچ مذاکره نمیکنیم و همان فرمول خودمان را میگوئیم. خیر. اما فرمولهای ارائه شده باید خواستهای ما را منعکس کنند. ما دعوی امروز را حداقل در آنچه به جبهه مربوط می شود به مجلس مؤسسان موکول نمیکنیم. من نمیخواهم با نیرویی وارد یک جبهه شوم که فردا بر سر این مسائل در مجلس مؤسسان با ما درگیر شود. مواضع ما بر سر این مسائل اساسی از همین حالا باید روشن باشد.

راه حل مسلحانه یا مسالمت آمیز

و.ا: یکی از مسائلی که در بحثهای میان نیروهای سیاسی اپوزیسیون مطرح است، مسئله شیوه مبارزه علیه جمهوری اسلامی است. بسیاری از نیروهای دمکرات با طرح شیوههای مسالمت آمیز مبارزه علیه خودکامگی در ایران معتقدند که از این طریق میتوان به مقابله با خشونت و خورنریزی برخاست و شرایط مساعدی برای مبارزات دمکراتیک فراهم آورد. این نیروها از همین زاویه مشی مسلحانه حزب دمکرات كردستان را مورد انتقاد قرار می دهند. نظر شما در اینباره چیست؟

استاویز از حزب دمکرات جدا کرد، امروز هم کسانی که چشم امید به رفسنجانی دوخته اند این حرف ها را میزنند. من تکرار میکنم اگر دمکراسی برای نیروی های سیاسی ایران و حزب ما وجود داشته باشد، ما هیچگاه به اسلحه پناه نمی بریم. این شکل مبارزه به ما تحمیل شده است و ما حاضر نیستیم خود را دست و پا بسته تسلیم رژیم کنیم که با مخالفان خود با این درجه از خشونت و بی رحمی عمل میکند. بگذارید بجای اینکه هزاران نفر در زندان ها تیرباران شوند در میدان مبارزه از خوششان دفاع کنند.

و.ا: این مسئله در چهارچوب تئوریک جدیدی مطرح میشود که جدا از نظر این یا آن فرد یا نیرو قابل تأمل است. برای مثال پس از حوادث اروپای شرقی بحث بر سر این موضوع که اپوزیسیون از طریق انتخاب شیوه مبارزاتی خود نه تنها به روی واکنش رژیم تأثیر می گذارد، بلکه نزد مردم هم حامل فرهنگ سیاسی میشود که برای آینده جامعه بسیار اساسی است. مخالفت با خشونت از این زاویه هم مطرح است و فقط نباید آنرا به چشمک زدن به رفسنجانی تعبیر یا محدود کرد. مسئله ابعاد وسیعتری دارد.

ص.ش: به نظر من اگر این برداشت ها با نظر خاصی طرح نشوند، انحرافی هستند. به نظر من چه ایران همیشه در برداشت ها و برخورد های خود افراطی بوده است. زمانی بود که این چه حاضر نبود ضرورت دمکراسی در جامعه را بپذیرد و واقعیت های کشور های سوسیالیستی را قبول کند. حالا هم در پی حوادث اروپای شرقی و برملا شدن عیوب آن نظام در جهت دیگر افراطی شده است و به نوعی لیبرالیسم از نظر تفکر، سازماندهی و مبارزه رسیده است. من این برخورد ها را همانند انحرافی میدانم که موضع گیری ۱۰ - ۸ سال گذشته. حوادث چکسلواکی و شوروی را نمیتوان به همه جهان تعمیم داد و به این حکم کلی رسید که دوران قهر و خشونت بسرآمده است و حکومت های خودکامه مانند نمونه های چکسلواکی و آلمان شرقی بطور مسالمت آمیز قدرت را به مردم واگذار میکنند. شرایطی که حوادث اروپای شرقی را بوجود آوردند در نمونه هایی مانند ایران وجود ندارند.

چرا فارس از من کرد ایرانی تر است!

زبان فارسی بخاطر همه سنت های گذشته و موقعیت آن باید زبان مشترک همه ما باشد.

رابطه با کشورهای خارجی

و.ا: سؤال بعدی با این بحث بی ارتباط نیست. گفته میشود که درپیش گرفتن مبارزه مسلحانه، امکانات تدارکاتی را طلب میکند که معمولاً بدون کمک از خارج و کشورهای دیگر نمیتوان از عهده آن برآمد. تجربه نشان میدهد که این کمک ها همواره به اوضاع و احوال منطقه و روابط بین المللی وابسته است و این تاحدی مبارزه یک خلق یا یک نیروی سیاسی را تابع این عوامل میکند.

ص.ش: این هم از همان منفی بانی هاست. هر مبارزه ای که در داخل یک کشور انجام میشود، بطور طبیعی نیاز به پشتیبانی از سوی خارج دارد. زمانی که کسانی مانند سولژنستین کتاب می نوشتند و در غرب چاپ می کردند متهم می شدند که با غرب و امپریالیسم همکاری میکنند. این بحث برای فرار کردن از مسئله مهم تری است. ما بجای اینکه به خواست این نیرو ها و افراد توجه کنیم بیشتر می گردیم ببینیم سر اینها به کجا وصل است و از چه کسی کمک می گیرند. بنظر من اگر حزب دمکرات یا هر حزب دیگری بخاطر وضعیت خاص کشورش مجبور شده است از این یا آن نیرو و دولت کمک بگیرد، باید دید که آیا این کمک تا چه اندازه به زیان کشور و ملت خودش و یا خواست ها و هدف هایی است که این حزب برای آنها مبارزه میکند. بنابراین من پیشنهاد میکنم بجای این بحث بهتر است در مواضع حزب دمکرات دقت شود و نشان داده شود کجای سیاست و عملکرد آن به زیان منافع ایران، مردم ایران و یا مردم کردستان بوده است. بنابراین میتوان از ما ایراد گرفت که مثلاً حالا که در فرانسه دفتر دارید، از پشتیبانی امپریالیسم فرانسه برخوردارید. به نظر من چنین ایراد هایی ریشه در مخالفت با اصل خواست حزب دمکرات دارند.

ص.ش: این بحث مهمی است و نیاز به توضیح مفصل دارد. بنظر من در شرایط کنونی بحث شیوه مبارزه از سوی برخی نیرو ها و افرادی مانند آقای بیژن حکمت طرح می شود تا از یک طرف به رفسنجانی چراغ سبز نشان داده شود و از طرف دیگر بهانه هایی برای طرد حزب دمکرات از مذاکرات چپه هستند. بنظر من طرح این موضوع در عمل چیزی جز نفی مبارزه نیست. نیرو هایی که فکر میکنند نیای کنونی ما به مدینه فاضله ای تبدیل شده است که در آن دیگر از خشونت و قهر خبری نیست و همه چیز با تفاهم و مذاکره حل خواهد شد، سخت در اشتباهند. این یک ایده آل انسانی است که معلوم نیست کی جامه عمل بخود پوشاند و در شرایط مشخص ایران هم ما با واقعیت بکلی متفاوتی سر و کار داریم. در مورد مشی حزب دمکرات هم باید توجه کرد که در مبارزه سیاسی شیوه مبارزه را طرف ضعیف انتخاب نمیکند. مثلاً چه اصراری است که کسی زندگی و خانه خود را رها کند، به کوه و دره پناه برد و به مبارزاتی دست زند که در آن هم می کشد و هم کشته میشود. متأسفانه این را همیشه طرف قوی به نیروی ضعیف تر تحمیل میکند.

و.ا: این مبارزه کدام خواست مشخص مردم کردستان را پیش می برد؟ شما خودتان اشاره کردید که در حرکت مردم بوکان حزب شرکت فعال نداشت. آیا این واقعیت به این دلیل نیست که شما به اشکال دیگر مبارزه کم بها میدیدید؟

ص.ش: خیر. نتیجه این مبارزه را ببینید. امروز حزب دمکرات کردستان نماینده ۸۰ درصد مردم کردستان است. کدام حزب سیاسی با این درجه از نفوذ مردمی سراغ دارید؟ مردم کردستان به حزب بعنوان نیروی سیاسی مورد اعتماد خود می نگرند. اگر حزب ما توانسته است مردم کردستان را در اپوزیسیون نگهدارد، نتیجه مبارزات اوست. اگر حزب توانسته است پس از ۱۲ سال چنین نفوذ و جایگاهی در میان اپوزیسیون و افکار عمومی و بویژه مردم کردستان داشته باشد فقط بخاطر پیشبرد چنین سیاستی است. ما مناسب ترین شیوه مبارزه را که با وضعیت و شرایط خاص ایران و کردستان همخوانی دارد انتخاب کرده ایم و مردم کردستان میتوانند این مبارزه را ادامه دهند و در مقابل رژیم بایستند و به نیروی خود متکی باشند.

و.ا: وقتی مسئله در ابعاد ایران مطرح میشود....

ص.ش: به نظر من مهم است که نیرو هایی که در یک جبهه مشترک شرکت میکنند، علاوه بر اصول سیاسی در زمینه شیوه های مبارزاتی هم تفاهم داشته باشند. اما این بدان معنا نیست که همگی شیوه واحدی را پیش برند. این به امکانات گروهها ارتباط دارد. ما همانگونه که از نیرویی که دارای امکانات و شرایط برای مبارزه مسلحانه نیست انتظار درپیش گرفتن چنین مشی را نداریم، در برابر نمی پذیریم که شیوه ای که از نظر ما مناسب است را بخاطر مخالفت این یا آن نیرو کنار بگذاریم. این حرف کسانی است که در خارج از کشور کاری جز مقاله نوشتن ندارند و فکر میکنند از این طریق میتوان با رفسنجانی کنار آمد.

و.ا: من بدون آنکه نظر خودم را درباره تحلیل شما بگویم، سعی میکنم نکات ضعف این استدلال را که میتواند از جانب مخالفین این برخورد طرح شود با شما درمیان بگذارم. ازجمله از حرف های شما میشود استنباط کرد که این شیوه مبارزاتی بیشتر از جنبه روانی و تأثیر آن به روی روحیه مردم مهم تر است تا اثربخشی واقعی آن در عرصه سیاسی و زندگی روزمره مردم. آیا ادامه این شیوه به زیان اشکال دیگر مبارزات سیاسی - اجتماعی نیست؟

ص.ش: ما هیچ شیوه ای را مطلق نکرده ایم. به نظر ما در هر شرایط باید شیوه مناسب و مؤثر را برگزید. مبارزه ما فقط شکل مسلحانه ندارد. کسانی که از ما انتقاد میکنند تا چه حد در پیشبرد مبارزه سیاسی، براه انداختن اعتصابات و تظاهرات موفق بوده اند؟ چه کسی گفته است که ما مخالف مبارزه سیاسی و مسالمت آمیز هستیم. اگر در ایران حکومت دموکراتیکی باشد که به حزب ما اجازه فعالیت علنی دهد، ما هیچگاه به اشکال خشونت آمیز روی نمی آوریم. و.ا: آیا این انتخاب بهانه ای در دست رژیم برای سرکوب بیشتر مردم کردستان قرار نمیدهد؟

ص.ش: خیر. این حرف هایی است که حزب توده در سال های اول انقلاب هم می زد. امروز هم در برابر رفسنجانی این حرف گفته میشود. ۱۲ سال پیش حزب توده غنی بلوریان و دیگران را باهمین

انتخابات در کردستان عراق

و.ا: از حوادث مهم منطقه در این اواخر انتخابات در مناطق آزاد شده کردستان عراق تحت حمایت نیرو های چند ملیتی بویژه امریکا بود. این را میتوان اولین انتخابات آزاد در کردستان عراق دانست که در آن آراء به تساوی میان دو نیروی اصلی در آنجا تقسیم شد. تحلیل شما از این حوادث چیست؟

ص.ش: من قبل از پاسخ دادن يك سوال از خود شما دارم. چرا شما نیرو های سیاسی ایرانی به این مسئله اهمیت میدید. اگر همه ما می پذیریم که مسئله کردستان ایران باید در چهارچوب ایران حل شود و کردستان مانند سایر مناطق ایران است، پس علت توجه به مسئله کردستان عراق چیست؟ آیا نباید به این حادثه هم مانند حوادثی که در یوگسلاوی یا جا های دیگر می گذرد نگرست؟

و.ا: بنظر من خیر. زیرا نه تنها این حادثه در کنار مرز های ما اتفاق می افتد، بلکه ما پیوند های عاطفی و فرهنگی فراوانی با کرد های عراقی داریم. من سوالم را از زاویه ای که شما بدان پرداختید طرح نکردم. فراگیر شدن دمکراسی در چهارگوشه جهان البته بسیار هیجان انگیز است، اما در رابطه با کرد های عراقی علاوه بر این مسئله، ما با همه درد ها و ناروایی ها که بر این مردم رفته است زندگی کرده ایم. آنچه امروز برای آنها اتفاق می افتد حائز اهمیت بسیار برای همه مردم عراق است. بوجود آمدن کشوری دمکراتیک کنار هریک از مرز های ایران بر اوضاع کشور ما هم تاثیر خواهد گذاشت.

ص.ش: به این اعتبار باید به مسئله آذربایجان شوروی و جمهوری ترکمنستان در شمال ایران از همین زاویه توجه کرد.
و.ا: بدون تردید.

ص.ش: اما برگردیم به سوال اصلی شما. بنظر من کسانی که در ایران تحت لوی وحدت ملی و غیره منکر موجودیت کردستان و کرد های ایران هستند، امروز باید پاسخ دهند که پس کرد های عراقی چه هستند. اگر اینها هم جزء ایران هستند باید روشن شود. نمیشود کرد عراقی وجود داشته باشد و کرد ایرانی وجود نداشته باشد.

و.ا: بهرحال جدا از این بحث در آنجا اتفاقی افتاده است...
ص.ش: درست است. اتفاقی برای کرد ها افتاده است. بخشی از کردستان در ایران قرار گرفته است. به همین دلیل این مسئله باید مورد توجه هر ایرانی واقع بین قرار بگیرد. خود این به معنی قبول وجود کرد در ایران است، اما از این که بگذریم ما چه بدلیل حضور در منطقه و چه بدلیل کرد بودن این مسئله را از نزدیک دنبال میکنیم. در عراق خلق های مختلف زندگی میکنند و این حرکت گام مهمی در جهت بوجود آوردن يك عراق دمکراتیک بشمار میرود. مسئله ملیت ها در عراق از همان زمان شکل گیری دولت این کشور مطرح بوده است. درباره کردستان عراق باید توجه کرد که این منطقه حداقل از سال ۱۹۷۰ بطور رسمی خودمختار است. مسئله اکنون بر سر محتوی این خودمختاری است.

انتخابات اخیر در شرایط ویژه ای صورت گرفت. در پی قیام سال گذشته مردم این منطقه، کردستان عراق توسط هیچ دولتی اداره نمیشود و جبهه ای که توسط نیرو های سیاسی منطقه بوجود آمده است، نقش دولت را ندارد ولی توافقی بر سر اداره امور صورت گرفته است. مسئله کردستان عراق در نهایت باید در رابطه با بقیه مردم عراق حل و فصل شود و البته تا آن زمان منطقه آزاد شده تحت نظر ارگان های برگزیده مردم در این انتخابات دمکراتیک خواهد بود و مسئولین این ارگان ها ضمن پیش بردن امور جاری باید در رابطه با دولت مرکزی بتوانند مسائل را حل و فصل کنند و وظیفه روابط خارجی را هم برعهده گیرند.

جمهوری اسلامی و کرد های عراق

و.ا: جمهوری اسلامی روابط خوبی با نیرو های کرد عراقی دارد و در مبارزه علیه دولت بغداد تاکنون از آنها بطور علنی پشتیبانی میکند. این روابط هرچند در این اواخر چندان رونق ندارد، اما تا آنجا پیش رفته است که حتی پاسداران جمهوری اسلامی در شهر های کردستان عراق دیده میشوند. این مسئله در شما چه واکنشی ایجاد میکند؟ آیا از اینکه برادران کرد شما در عراق با دشمن شما همکاری میکنند ناراحت نمی شوید؟

ص.ش: به نظر من جمهوری اسلامی با نیرو های کرد عراقی همکاری نمیکند، بلکه در کار آنها دخالت میکند. موضع جمهوری اسلامی در قبال انتخابات کردستان عراق چیزی جز تلاش برای کسب نفوذ در آن منطقه نیست. جمهوری اسلامی از هر نوع حرکت علیه حکومت بغداد پشتیبانی میکند و از طرف دیگر سعی در اثر گذاری و نفوذ و به انحراف کشاندن جنبش کردستان عراق دارد و تلاش تهران برای نزدیک شدن به نیرو های کرد عراقی به این نیت صورت می گیرد.

و.ا: اما این تلاش از طرف مقابل هم بخوبی مورد استقبال قرار میگیرد. طالبانی و بارزانی تا همین اواخر با تهران روابط بسیار خوبی داشتند و این همکاری را هیچگاه پنهان نکرده اند.

ص.ش: درست است. وضعیت خاص منطقه کردستان عراق و شاید همه مناطق کرد نشین در ترکیه و ایران چنین همکاریهایی را گاه اجتناب ناپذیر می سازند. کردستان عراق از هر طرف مورد فشار و محاصره است و طبیعی است که رهبران کردستان عراق از هر نوع امکانی برای تنفس و شکست این محاصره استفاده کنند و با نیرو های مختلف وارد رابطه شوند. اما به نظر ما معیار قضاوت باید میزان استقلال رأی این نیرو ها و وفاداری آنها به خواست ها و اصولشان باشد.

و.ا: در این اواخر در روزنامه های شما نوعی لحن انتقادی به این همکاری ها دیده می شود. آیا این برداشت من درست است؟

ص.ش: درست است. به نظر ما ایران از این روابط سوء استفاده بسیار میکند. این را من صرفنظر از نیت های اصلی رهبران جمهوری اسلامی می گویم. اگر ایران واقعا طرفدار حقوق کرد ها بود، حد اقل در رابطه با کرد های خوبی به چنین سیاست خشن و سرکوبگرانه ای دست نمی زد. ایران از طریق این همکاری، امکانات اطلاعاتی بسیاری در مناطق مورد بحث بدست آورده است و این امکانات بطور مستقیم علیه اپوزیسیون ایران بکار گرفته میشود. قرارگاههای حمزه و رمضان بطور وسیع از این امکانات استفاده میکنند و ما این را درست و اصولی نمیدانیم. به همین خاطر چه در تماس ها و چه از طریق نشریات ما به این مسئله اعتراض کرده ایم.

و.ا: در کردستان ترکیه وضعیت بگونه دیگری پیش رفته است. در پی برخی گامهای اولیه، بار دیگر خشونت و درگیری به منطقه بازگشته است. کشتار مردم در عید نوروز مهم ترین حادثه ماه های اخیر در این منطقه بود. تحلیل شما از وضع کردستان ترکیه چیست؟

ص.ش: من پیش از هرچیز توضیح دهم که ما با حزب کارگران که اصلی ترین نیروی سیاسی در میدان مبارزه است هیچ رابطه ای نداریم. اساساً هم ما با این نیرو چه از نظر سیستم فکری، چه از نظر روش عملی و چه از نظر برنامه سیاسی نقاط مشترک بسیار کمی داریم. اما آنچه در ترکیه می گذرد، فقط به این نیرو برنمیگردد. دولت ترکیه از هر نوع شناسایی حقوق این اقلیت پر شمار ملی طرفه می رود و در عمل زمینه را برای چنین برخوردهایی فراهم میکند. بنظر من اگر ترکیه می خواهد به چرگه کشور های با حکومت های پارلمانی و رعایت دموکراسی بپیوندد، ناگزیر است به حقوق کرد ها بعنوان بخشی از دموکراسی و حقوق بشر تن دهد.

کدام خودمختاری برای ایران

و.ا: برگردیم به مسئله ایران. شما برای خودمختاری کردستان مبارزه میکنید. این خودمختاری چه چهارچوبی دارد. ما اکنون تجربه های مهمی در چهار گوشه جهان داریم. از يك طرف ما شاهد نظام های فدرالی مانند آلمان، سوئیس یا هند هستیم و از طرف دیگر

مبارزه مسلحانه به ما شمول شده است.

مسئله کردستان عراق باید در نهایت در رابطه با بقیه خلق های عراق حل و فصل شود

ص.ش: مسئله بخشی به عدم آشنایی غربی ها با واقعیت های کرد ها باز میگردد. مسئله فقط کرد بودن یا به زبان کردی حرف زدن نیست. مسئله تاحدودی به نوعی به وابستگی ملی و یا وجود ETAT NATION هم مربوط میشود. مثلاً هرکسی که فرانسه حرف زد را نمیتوان فرانسوی دانست. بخشی از مردم بلژیک یا سوئیس فرانسوی حرف می زنند، ولی جز ETAT_NATION فرانسه بحساب نمی آیند. هرچند تحت تاثیر فرهنگ فرانسه هم باشد. درمورد کرد ها هم این صدق میکند. این چیزی نیست که حزب دمکرات از خودش اختراع کرده باشد. کرد های ایران خودشان را ایرانی میدانند و ایران را سرزمین خودشان میدانند. این احساس بسیار قوی است و چیزی شبیه ETAT_NATION (دولت ملی) است. این موضوع از جمله در نمونه فرانسه در طول قرن ها تفاوت های قومی کم رنگ شده و بجز در کرس و باسک مسئله ملی یا اقلیت ها به آن صورت وجود ندارد و اینها ETAT_NATION فرانسه را بوجود آورده اند. کرس ها در این مجموعه وارد نمیشوند و لذا در این منطقه مسئله با حدت مطرح است و بنظر من اگر روزی مردم کرس تمایل به جدایی از فرانسه داشتند، باید مردم و دولت این کشور به چنین خواستی تن دردهند. ولی در حال حاضر مسئله به این ترتیب مطرح نیست و سازمان هایی که برای جدایی کرس مبارزه میکنند نماینده اکثریت مردم این جزیره نیستند.

از نظر من نظام مطلوب اداره دمکراتیک کشور فدرالی است

وابستگی به ایران و روح ایرانی گری و تاریخ و فرهنگ مشترک چند هزار ساله پنا اجازه می دهد یک نظام فدرالی بنا کنیم.

در مورد مسئله ایران، احساس ایرانی بودن درمیان کرد ها اگر بیشتر از احساس کرد بودن نباشد لاقبل هم سطح آنست. بنابراین در مورد ایران مسئله مشخص است. اما درمورد کرد های ترکیه و شاید تا حدود کمی عراق این مسئله بصورت حادثی مطرح است، زیرا از تشکیل این دولت ها ۸۰-۷۰ سال بیشتر نمی گذرد و از روز اول هم زندگی مشترک آنها با اختلاف و مسائل زیاد همراه بوده است و در ترکیه بعلت نفی آشکار هویت کرد عکس العمل منفی شدیدی درمیان مردم ایجاد شده است و راه های افراطی فقط نتیجه سیاست های حکومت های مرکزی بوده است.

درمورد ایران من تکرار میکنم مسئله به هیچ وجه به این صورت مطرح نبوده است. فکر نمیکنم وابستگی به فرهنگ و تاریخ ایران درمیان کرد های ایران کمتر از سایر مناطق باشد. البته من باید اضافه کنم اگر درگیری ها و برخورد ها میان حکومت های مرکزی و کرد ها بازهم ادامه پیدا کند و مردم بطور سیستماتیک با نفی هویت خود و زبان زور مواجه شوند، چنین گرایش هایی درمیان کردان ایران هم میتواند رشد کند. تا حالا خوشبختانه این فکر هیچگاه مطرح نبوده و حزب دمکرات هم بعنوان منعکس کننده نظر اکثریت مردم کردستان میتواند این را با اطمینان تاکید کند.

ر.ا: از اینکه دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتید از شما تشکر می کنیم.

تجارب جدیدی مانند اسپانیا مطرح میشوند که در آن ضمن تاکید بر وجود ملت واحد اقلیت های ملی یا ملیت های دیگر مانند کاتالون به رسمیت شناخته میشوند. آنچه که شما به آن خودمختاری می گوئید، آیا شباهتی به تجربه های موجود دارد؟

ص.ش: من فکر میکنم نباید دنبال تقلید از مدل مشخصی بود. ضمن اینکه همه تجاربی که نام بردید جالب و مهم هستند. ایران کشوری تاریخی است با امکانات بسیار و همیشه در طول تاریخ توانسته است راه های ویژه خود را پیدا کند. به نظر من در این مورد هم باید با همفکری همه به نوعی تفاهم و چهارچوب قابل قبول دست یافت.

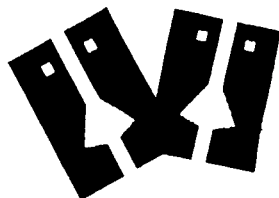
ر.ا: بالاخره شما برای این خودمختاری ویژگی هایی قائل می شوید...

ص.ش: البته من این را میتوانم از طرف حزب دمکرات کردستان بگویم و نه برای بقیه اقلیت ها و ملیت ها. ما مسئله خودمان را در چهارچوب ایران قابل حل می دانیم. در اینجا شاید تاکید بر این مسئله بیهوده باشد. اما ما به هیچکس اجازه نمیدهیم خودش را ایرانی تر از ما بداند و به ما تجزیه طلب بگوید. از سوی دیگر ایران از ملیت های مختلف تشکیل شده است و نمیتوان چیزی را به مردم کردستان داد ولی به آذری ها و ترکمن ها نداد. از نظر من نظام مطلوب اداره دمکراتیک کشور، نظامی فدرالی است. در این رابطه اگر هدف از طرح انجمن های ایالتی و ولایتی یکسان کردن کردستان با یزد و اصفهان باشد، به نظر من در حقیقت هدف نفی خواست های مردم کردستان است. چگونه میتوان گفت که مردم کردستان همان خواست هایی را دارند که یزدی ها. این سوای مسائل عمومی است که به همه مردم ایران باز میگردد. نظام فدرال نظام مطلوبی است که میتواند به خواست های عمومی مردم و نیز خواست های ویژه هر منطقه پاسخ مناسب دهد. وابستگی به ایران و روح ایرانی گری و تاریخ و فرهنگ مشترک چندین هزار ساله که بسیار بسیار قوی است به ما اجازه می دهد که چنین نظامی را بنا کنیم. درست است که همواره بخش هایی از خلق های ساکن ایران در بیرون از مرز های ما زندگی میکنند، اما تمایل اینها همیشه بداخل ایران و به فرهنگ و به ویژگی ایرانی بوده است. مثلاً کرد های بیرون از ایران بیشتر ویژگی و احساس ایرانی دارند تا جای دیگر. به همین خاطر این همبستگی ایرانی که ریشه در هزاران سال تاریخ و فرهنگ مشترک دارد، زمینه را برای بوجود آوردن حکومت فدرال فراهم میکند و استحکام وضعیت ایران را بدنبال می آورد. این برای دنیای امروز است. برای دنیای فردا هم با توجه به گرایش های کنونی که در سطح جهان و همگرایی کشور ها، این نظام میتواند برای همسایگان ما جاذبه های فراوانی داشته باشد. فراموش نکنیم کشور های کوچک در دنیای فردا امکانات ناچیزی برای ادامه حیات خواهند داشت. ایران میتواند در این روند همگرایی بخاطر موقعیت و ویژگی تاریخی آن به هسته مرکزی تبدیل شود.

ما به هیچکس اجازه نمی دهیم خودش را ایرانی تر از ما بداند و به ما تجزیه طلب بگوید

کردها و مسئله جدائی

ر.ا: مسئله کرد ها در سطح بین المللی در چند سال اخیر بطور فعال مطرح شده است. در محافل بین المللی گاه از مسئله کرد ها سخن گفته میشود. آیا به نظر شما این برخورد ها زمینه بوجود آمدن یک کردستان واحد را تقویت نمیکند؟ بطور کلی خود شما در اینباره چه نظری دارید و آینده مردم کردستان را در کشور های مختلف چگونه می بینید؟ اهمیت این مسئله بویژه در آنست که نیرو های سیاسی این کشور ها با حساسیت این موضوع مهم را دنبال میکنند.



گزارشی از جریان ترور برلن

و

تشکیل کمیته ایرانی اپوزیسیون بر علیه ترور

گروههای اپوزیسیون ایرانی نسبت داد. یکی از روزنامه های برلن تا آنجا پیش رفت که هدام حسین را بعنوان عامل ترور معرفی کرد. متأسفانه با وجود ترور های رژیم ج.ا. در خارج از کشور هنوز اپوزیسیون ایران از توان واقعی خود در جهت افشای این جنایات در جهان استفاده نکرده است.

تشکیل کمیته اپوزیسیون

ضد ترور

پس از ترور به همت جمعی از آزادیخواهان در برلن کمیته ای بنام کمیته ضد ترور تشکیل شد. این کمیته با صدور اعلامیه ای به کلیه آزادیخواهان و مخالفان رژیم هشدار داد که «هرگونه اهمال کاری و انفعال از جانب آزادیخواهان، اعمال تروریستی و سرکوب گرانه و ویران ساز رژیم ج.ا. در داخل و خارج ایران را که ابعاد دهشتناکی یافته، در چندان ضایعه بار می سازد.» و با اظهار تأسف از عدم واکنش لازم و کارساز در رابطه با این تروریسم دولتی، مسئولیت کلیه آزادیخواهان در این رابطه را یادآور شد.

فعالیت های کمیته ضد ترور

این کمیته در پی اعلام موجودیت، کلیه آزادیخواهان را برای تشکیل چنین کمیته ای با شرکت شخصی افراد در سطح شهر های اروپا فراخواند. یکی از اهداف چنین کمیته هایی را تشکیل کمیته های حامی با شرکت افراد برجسته و شخصیت های خارجی محل بمنظور انعکاس بیشتر فعالیت های افشاگرانه در محافل سیاسی و اجتماعی، پارلمانی، حزبی و دولتی کشور های میزبان پیشنهاد نموده و درخواست تشکیل يك کمیته بین المللی حمایت از جان اپوزیسیون ایران شده و اعلام نمود که «فقط این فعالیت ها می تواند مانع تداوم نقض حقوق بشر در ایران و سرکوب نیروی اپوزیسیون شود.»

از شروع فعالیت، این کمیته تاکنون اطلاعاتی هایی بمنظور در جریان گذاردن افکار عمومی در ارتباط با دستگیری تروریست های ج.ا. توسط پلیس منتشر کرده و نیز جزوه ای به زبان آلمانی که در آن اسناد، مصاحبه ها و مدارك مربوط به ترور های چند سال گذشته رژیم در خارج از کشور مندرج می باشد، بچاپ رسانده. همچنین این کمیته در صدور است این جزوه را به زبان انگلیسی ترجمه کند تا استفاده از آن برای کشور های مختلف امکان پذیر باشد و بخشهایی از آن را نیز بصورت جزوه ای به زبان فارسی منتشر سازد. باید اضافه کرد که از سوی پلیس آلمان به سر نخ های اصلی که تا درون سفارت ج.ا. در بن و خانه جان بازان انقلاب اسلامی در کلن امتداد دارند دسترسی یافته و از سوی دیگر دولتمردان این کشور باید به ریشه این ترور ها نست یابند و برای جلوگیری از فجایع بعدی صرفاً به دستگیری چند قاتل خود فروخته بسنده نکرده و از عرصه جنایی - پلیسی مسئله را در سطح واقعی خود یعنی سطح سیاسی - اقتصادی مطرح کنند. این

لحظه ترور

بین ساعت ۲۲ و ۲۲/۳۰ تروریست های ج.ا. به محل رستوران نزدیک می شوند. یکی از آنان جلوی درب رستوران نگهبانی می دهد. دو نفر با نقاب داخل شده و یکی از آنها مسلسل اتوماتیکی از زیر کت خود بیرون کشیده و هیئت نمایندگی حزب دمکرات در کنگره را به رگبار می بندد. سپس قاتل نوم با اسلحه کمری بروی پیکر خون آلود دکتر شرفکنندی خم شده تیر خلاص را شلیک می کند و همراه دیگری محل حادثه را ترک می کند آنچه که برجای می ماند پیکر های بیجان دکتر شرفکنندی، همایون اردلان و فتاح عبدلی است.

نوری دهکردی و عزیز غفاری که پشند زخمی شده بودند به بیمارستان انتقال داده می شوند ولی جراحات دهکردی بقدری شدید بود که وی در راه بیمارستان جان داد. خبر این ترور سحرگاه روز جمعه توسط خبرگزاری ها به تمام جهان مخابره می شود و آلمان اولین کشوری است که بلافاصله افکار عمومی آن در جریان فاجعه قرار می گیرند.

تظاهرات خود بخودی

ایرانیان در برلن

ساعاتی بعد از وقوع جنایت رفته رفته ایرانیانی که از ماجرا با خبر شده بودند خود را به محل رسانده و در جمع خبرنگاران و فیلم برداران رسانه ها علیه ج.ا. تظاهرات می کنند.

این جنایت رژیم، خشم و نفرت را در میان ایرانیان برلن برانگیخت. در بعد از ظهر جمعه ایرانیان برآشفته در جلوی شهرداری برلن تجمع کرده و خبرنگاران رادیو و تلویزیون و مطبوعات مختلف آلمان نیز خود را به محل تظاهرات رساندند. در گفتگو با رسانه های گروهی، ایرانیان رژیم ج.ا. را بعنوان عامل اصلی این ترور معرفی کردند. اخبار منعکس شده در رسانه های آلمان بسیار توهم برانگیز و گمراه کننده بود، بویژه مصاحبه مطبوعاتی داستان کل آلمان فدرال که این ترور را به يك سازمان کرد ترکیه بنام حزب کارگر کرستان و احتمالاً نزاع بین

در شامگاه پنج شنبه هفدهم سپتامبر ۱۹۹۲ چهار تن از شخصیت های اپوزیسیون ایران توسط ج.ا. ترور شدند. خبر تکان دهنده ترور دکتر صادق شرفکنندی دبیر کل حزب دمکرات کرستان ایران، فتاح عبدلی عضو کمیته مرکزی این حزب، نوری دهکردی یکی از بنیان گزاران جنبش چپ دمکراتیک و کادر برجسته آن و همایون اردلان مسئول حزب دمکرات در آلمان موجی جدید از خشم و نفرت درون ایرانیان خارج از کشور را برانگیخت که از جمله در چند تظاهرات خود بخودی در برلن بازتاب پیدا کرد.

دکتر صادق شرفکنندی، فتاح عبدلی، همایون اردلان برای شرکت در کنگره انترناسیونال سوسیالیستی به برلن آمده بودند و نوری دهکردی بعنوان یکی دیگر از اعضای نمایندگی حزب دمکرات کرستان ایران در کنگره شرکت کرد.

به درخواست دکتر شرفکنندی، دهکردی ضمن تماس با چند نفر از اعضای سازمان های مختلف اپوزیسیون و شخصیت های منفرد شب جمعه (شب پایان کنگره) را برای دیدار و تبادل نظر با دکتر شرفکنندی در نظر می گیرد و این موضوع را چهارشنبه ۱۶ سپتامبر با عزیزالله غفاری که از مبارزانی قدیمی، زندانی رژیم شاه و عضو فدائیان خلق بوده در میان می گذارد و با تقسیم کاری که بین آنها صورت می گیرد عزیزالله غفاری به نمایندگی سازمان های اکثریت و جمهوری خواهان و چند نفر از منفردین تاریخ جلسه را اطلاع میدهند. فردای آن روز دهکردی با میهمانان کرستانی حدود ساعت ۲۱/۳۰ وارد رستوران می شود و با تعجب ع.غفاری مواجه می گردد. در گفتگویی که بین آنها صورت میگردد روشن می شود که وی اشتباهاً شب جمعه را جمعه شب فهمیده و به دیگران نیز همینطور منتقل کرده است لذا گروهی که از طریق عزیز غفاری دعوت شده بودند به جلسه نیامده بودند.

دهکردی به محض ورود به رستوران به کسانی که قبلاً دعوت شده بودند دوباره تلفن کرده و اطلاع میدهد که جلسه ۱۸ سپتامبر نبوده، بلکه امشب ۱۷ سپتامبر است و از آنان میخواهد که به رستوران بیایند.

موضوع متأسفانه به دلیل ملاحظات اقتصادی دولت های اروپایی کاری نیست که بدون تلاش همه ایرانیان آزادیخواه برای فشار بر افکار عمومی آلمان و دیگر کشورهای اروپایی به سهولت امکان پذیر باشد.

به همین منظور همچنین کمیته نامه ای به زبان آلمانی برای خانم SÜSSMUTH رئیس پارلمان آلمان نوشته که در آن تقاضای جلسه فوق العاده دربارۀ ترور شخصیت های اپوزیسیون ایران بدست دولت ج.ا. و تشکیل یک کمیسیون پارلمانی برای رسیدگی و تعقیب آن نموده است. تعداد زیادی از ایرانیان مقیم آلمان این نامه را امضاء نموده اند. همچنین نامه سرگشاده ای به وزیر داخله آلمان جهت امضاء هنرمندان و نویسندگان آلمان نوشته شده است.

حضور روز دوشنبه ایرانیان در جلوی شهرداری و تحصن برای پذیرفتن خانواده دهکردی و فتاح عبدلی در دفتر مخصوص آقای دیپکن شهردار برلن

روز دوشنبه ۲۱/۹/۹۲ همسر نوری دهکردی، برادر وی و همسر فتاح عبدلی برای تسلیم نامه ای به آقای دیپکن شهردار برلن و ملاقات و مذاکره با وی همراه ایرانیان به خشم آمده در جلوی شهرداری مرکزی محل دفتر شهردار تجمع کردند. با بازگردن پلاکاردها و پخش اعلامیه و نامه سرگشاده به مطبوعات خواستار پی گیری قاطعانه دولت آلمان، در کشف رابطه رژیم ج.ا. با این ترور و ترور های قبلی و همچنین دستگیری قاتلین مزدور و متلاشی کردن هسته های تروریستی رژیم ج.ا. شدند.

مراسم به خاک سپاری نوری دهکردی، بدرقه اجساد دکتر شرفکندی، اردلان و عبدلی و مراسم شب یادبود در خانه فرهنگ های جهان

روز جمعه ۲۵ سپتامبر مراسم تشییع جنازه نوری دهکردی به آرامگاه سوسیالیستها با شرکت وسیع ایرانیان و جمع زیادی از خارجیان برگزار شد. نمایندگان حزب سبز ها، هلیپ سورخ آلمان، حزب دمکرات کردستان ایران و خانبابا تهرانی در این مراسم سخنرانی نموده و سازمانها، جمعیت ها و احزاب مختلف ایرانی و خارجی با گذاردن دسته های گل بر مزار دهکردی شرکت کنندگان مراسم را تحت تأثیر قرار دادند. سپس جمعیت شرکت کننده در مراسم به بیمارستان رفته و جنازه های رزمندگان کرد را تا فرودگاه مشایعت نمودند. پس از آن تظاهراتی در جلوی سفارت سابق ج.ا. در بخش شرقی برلن صورت گرفت و در همان شب مراسم یادبود باشکوهی در خانه

فرهنگهای جهان برگزار شد. پیام های زیادی از طرف سازمانها و شخصیت های مختلف اپوزیسیون مخابره شده بود و نمایندگان سازمانهای فدائیان خلق ایران اکثریت، حزب دمکرات کردستان ایران و حزب دمکراتیک مردم ایران پیامهای خود را قرائت نمودند.

قاتلان که بودند؟

پس از وقوع جنایت یک تیم ۲۵ نفره از اداره پلیس جنایی فدرال برای تحقیق وارد برلن شد که این تعداد در روز بعد به ۶۹ نفر رسید. یک هفته پس از ترور پلیس مسلسل یوزی و اسلحه کمربند تروریستها را داخل یک کیف چرمی در محوطه یک نمایشگاه اتومبیل در نزدیکی محل ترور کشف کرد که آثار انگشت قاتلین به روی آنها بود. در تاریخ چهارم اکتبر دو لبنانی متقاضی پناهندگی به نامهای عباس رایل و یوسف امین در شهرک راینه وستفالن در غرب آلمان به جرم ترور بازداشت میشوند. پلیس در محل زندگی تروریستها یک پاسپورت تقلبی با عکس یکی از آنان را کشف میکند. در تاریخ هفتم و هشتم اکتبر دو لبنانی دیگر به نامهای محمد حسن ا. (۲۲ ساله) و حسام حسن س. (۲۷ ساله) در برلن به جرم تهیه گذرنامه تقلبی برای تروریستها دستگیر می شوند. و همچنین یک ایرانی ۲۳ ساله به نام کاظم دارابی در برلن به جرم دراختیار گذاردن خانه خود برای طرح ریزی این ترور دستگیر می شود. روز ۱۵ اکتبر روزنامه برلینر سایتونگ مینویسد: «خانه ای که در خیابان پرینسن شهر بن قرار دارد، روز دوشنبه به دستور داستان کل کشور مورد بازرسی مأموران قرار گرفت. در این خانه طبق اطلاعات جدید روزنامه ها، کارکنان سفارت ایران ساکن هستند. از آنجا که بازرسی خانه در رابطه با ماجرای ترور افراد اپوزیسیون کرد در برلن صورت گرفته، میتوان چنین نتیجه گرفت که رد پای مشخصی از دخالت دولت ایران در ترور به چشم می خورد. در این خانه علاوه بر دیگر وابستگان سفارت یک خانم آلمانی به نام اولریکه ه. نیز زندگی میکند که تا همین اواخر از طریق تلفن شماره ۸۱۶۱۱۶۹ در سفارت ایران قابل دسترسی بوده و همسر یکی از مسئولان

سفارت میباشد. یکی از سخنگویان سفارت که توسط روزنامه «برلینر سایتونگ» مورد سؤال واقع شد، از دادن پاسخ خود داری نمود. داستان کل کشور نیز دیروز بعد از ظهر برای خبرنگاران قابل دسترسی نبود.» در اطلاعیه شماره ۴ کمیته اپوزیسیون ایرانی علیه ترور آمده است:

«کاظم دارابی که به همراه همسر لبنانی خود ساکن برلن و از سران حزب الله در این شهر بوده است از جمله سرپرستی غرفه ج.ا. در نمایشگاه محصولات کشاورزی شهر برلن را برعهده داشت. همچنین گفته میشود که فرد مذکور از طراحان و عاملان حمله به خوابگاه دانشجویان در شهر ماینز بوده که در سال ۱۹۸۲ منجر به قتل یک دانشجوی دختر آلمانی و زخمی شدن چندین دانشجوی ایرانی مخالف رژیم گردید و نیز گفته میشود که ج.ا. در حال انتقال مرکز تروریستی خود از سویس به آلمان بوده و ترور هایی نظیر ترور فریدون فرخزاد در بن و ترور برلن شواهد این انتقال میباشد. در رابطه با پیگرد و دستگیری گروه تروریستی ج.ا. در آلمان نام شخصی با عنوان مستعار منصور نجاتی نیز بمیان آمده است. از قرار معلوم این فرد که یکی از شکنجه گران و بازجویان زندانیان سیاسی در ایران است، با تماس ها و فعالیت خود در خارج از کشور و بویژه در برلن در صدد برپایی شبکه جاسوسی برای رژیم و ضربه زدن به مخالفان و پناهندگان سیاسی ایرانی بوده است. به گفته مأموران داستانی آلمان با پایان تحقیقات و دستگیری عاملان ترور برلن و دیگر اعضای گروه تروریستی شرایط محاکمه آنها بزودی فراهم خواهد شد. دادگاه این جانیان به احتمال زیاد تا پایان سال جاری مسیحی تشکیل میشود.»

طبق خبر درج شده در اطلاعیه شماره چهار کمیته اپوزیسیون ایرانی ضد ترور در برلن آخرین خبر های دریافت شده توسط کمیسیون روابط عمومی این کمیته مبنی بر اینست که بجز یک نفر کلیه کسانی که در این ترور شوم دست داشته اند از سوی مأمورین داستانی کل آلمان فدرال شناسایی و دستگیر شده اند. اسناد و مدارک بدست آمده از این گروه تروریستی پروشنی خبر از دست داشتن مستقیم دولت ج.ا. در ترور برلن می دهد.



وقتی مردم به خیابان ها می آیند!

صبح شنیده می شد. وقتی در بازگشت از تظاهرات با همسایه ها صحبت می کردم، همه فکر می کردند که همه جای ایران شلوغ شده و خلاصه رژیم در آستانه سقوط است، بویژه آنکه گروه های پراکنده تظاهر کنندگان در نقاط مختلف شهر همچنان به کار خود ادامه می دادند.

واکنش اول مسئولین بسیار تند بود و اعدام های روز های اول بیشتر برای ترساندن مردم صورت گرفت. یکی از مسئولین عالیرتبه رژیم که از نزدیکان همسر من است، می گفت که چند نفری را که بلافاصله بعد از اولین دستگیرها اعدام کردند، بطور واقعی عوامل اصلی این شورش نبودند، بلکه بیشتر برای نشان دادن خشونت و ترساندن مردم مشهد و سایر شهر ها اعدام شد.

من پیش از حوادث مشهد، درباره تظاهرات شیراز و اراک در محل کار چیز های زیادی شنیده بودم اما تظاهرات مشهد نادرست بودن بسیاری از پیش داوری های گذشته را نشان داد. من هیچوقت فکر نمی کردم که در شرایط جمهوری اسلامی باز هم بشود چنین جنبشی براه انداخت. البته بعد ها گفته شد که این کار مخالفین استنادار برای برکناری او و یا کار جناح های تند رو برای تحت فشار گذاشتن رفسنجانی بوده است، اما هر چه بود، نشان داد که مردم صرفنظر از انگیزه این یا آن نیرو ناراضی اند و حاضرند به میدان بیایند.

من برخی از تحولات چند ساله اخیر را در ایجاد چنین حرکت هایی مؤثر می دانم. الان در مشهد و اکثر شهر های استان ما دانشگاه و دانشکده درست شده است. درست است این مراکز هنوز امکانات لازم را ندارند، اما وجود هزاران دانشجو در این مناطق بدون تاثیر نیست. از طرف دیگر راه عشق آباد باز شده است و مردم با علاقه و شور زیاد به آن دیار سفر می کنند. این برخورد در روحيات مردم تاثیر می گذارد. اما نباید فراموش کرد که چیزی که بیش از هر چیز امروز بصورت عاملی علیه جمهوری اسلامی عمل می کند بحران اقتصادی، گرانی و کمبود مسکن است. امروز نداشتن مسکن در ایران به معنی نداشتن امکان زندگی است و اگر روزی شورش دیگری برپا شود باز هم این مشکلات خواهند بود که مردم را بشکل گسترده به میدان می آورند.

فروشگاه تعاونی فرهنگیان یا فروشگاه تعاونی کارمندان دولت حمله نکردند، در حالیکه فروشگاه آستان قدس رضوی آسیب فراوان دید و مردم با تاکسی بارو دوچرخه اجناس آنرا به غارت بردند. درمیان تظاهر کنندگان عده ای صورت خود را پوشانده بودند و اینها نقش مهمی در هدایت تظاهرات ایفا می کردند. ناراضیاتی مردم از سازمانهای دولتی به حدی بود که به هر جا که نشانه ای از دولت و قدرت او بود حمله می شد. علت آتش سوزی های وسیع هم استفاده از گاز لوله کشی در ایجاد حریق بود. تظاهر کنندگان بخصوص افراد ماسک دار لوله های گاز شهری را در بانک ها و ادارات قطع می کردند و آنجا را به آتش می کشیدند. در این جریان برخی از ساختمان های بسیار قدیمی مشهد که نشانه معماری آغاز قرن بودند و در شمار بهترین بنا های شهر هم به-شمار می رفتند، بشدت آسیب دیدند که از میان آنها اداره دارائی را باید نام برد.

برخورد نیرو های انتظامی بسیار جالب بود. در ساعت های اول تظاهرات نیرو های انتظامی هیچ واکنشی از خود نشان ندادند. کلانتری ۳ و ۴ مشهد در عرض کمتر از نیم ساعت اشغال شدند و مردم سلاح های موجود در ایندو کلانتری را به غارت بردند. یکی از دوستانم تعریف می کرد که مسئولین کلانتری به برخی از افسران عالیرتبه که در شهرداری یا ارتش که در مرخصی بودند و یا در خانه بسر می بردند برای کسب تکلیف تلفن زده اند، ولی اکثر آنها از دادن رهنمود مشخص خود داری کردند و حتی خودشان هم حاضر نشدند برای مقابله با مردم به سر کار برگردند. این برخورد ها باعث شدند که کلانتری ها روحیه خود را بیشتر بیازند و سریعتر تسلیم حرکت مردم شوند.

اولین واکنش مسئولین از طریق رادیو و تلویزیون مشهد صورت گرفت و استنادار از پاسداران و نیرو های وابسته خواست از نظام در برابر مخالفان و شورشیان دفاع کنند. ولی در مجموع لحن استنادار زیاد تند نبود. در مقابل برخورد مسئولین تهران با این حادثه بسیار تند و خشن بود و از تظاهر کنندگان بنام ارازل و اوباش یاد شد. این برخورد تند باعث شد لحن استنادار هم عوض شود و با رسیدن نیرو های کمکی مشهد بسرعت به اشغال نیرو های نظامی درآمد ولی با توجه به آنکه خانه ها، در مرکز شهر واقع است، صدای تیر اندازی ای پراکنده تا

با آنکه چند ماهی از شورش مشهد می گذرد، اما بسیاری از مردم شهر ما همچنان درباره آن حرف می زدند و تو گویی همین دیروز بود که ده ها هزار نفر در خیابان ها مشغول تظاهرات بودند. خود من چه بواسطه علاقه شخصی به حرکت مردم و به واسطه کنجکاوی از چند و چون این حوادث مهم، پا بپای مردم در خیابانها راه رفتم و امروز همه آن حوادث مانند پرده سینما از برابر چشمانم می گذرند.

شورش مردم هرچند ریشه در مسئله مشخصی، یعنی بحران مسکن و خراب کردن خانه های مردم داشت، ولی شرکت بی سابقه مردم این جنبش کوتاه نشان داد که ناراضیاتی مردم تا چه اندازه است. نمی دانید وقتی ترس مردم می ریزد، وقتی مردم حس می کنند قوی هستند و کسی را یارای مقابله با نیروی آنها نیست، چگونه آدم هایی که تا دیروز در خیابان ها بی تفاوت دنبال مشکلات خود بودند، امروز وسط میدان مشغول داد زدن و تکان دادن مشت خود هستند.

مسئولین حکومتی کوشش کردند این حوادث را به عده ای شرور و ناراضی حرفه ای نسبت بدهند، اما کسی نمی تواند منکر شرکت وسیع مردم شود. ضمن آنکه جوانان و بویژه بچه های سیاسی که همراه مردم به صحنه آمده بودند نقش مهمی در سمت دادن به این حرکت ایفا کردند. یکی از مسئولین استناداری در جلسه ای درباره برخورد به این مسئله به ما گفت که از ۱۴۰۰ نفری که دستگیر شده اند، همگی دارای پرونده در یکی از ادارات بودند و کارشان جایی گیر داشته است و همین موضوع هم منجر به شرکت آنها در تظاهرات شده است. او برای تحقیر این عده می گفت که ما تحقیق کردیم و همگی یا بیسواد بودند و یا تحصیلات بسیار کمی داشتند. اما همه جا در جلسه با این مسئول می دانستیم که دستگیر شدگان همه چیز خود از جمله درجه سواد خود را مخفی کرده اند تا راحت آزاد شوند. خود من که شاهد عینی تظاهرات مردم بودم می توانم به جرات بگویم که اکثر تظاهر کنندگان جوانان بودند و در بین آنها بویژه می شد دانشجو و دانش آموز را بخوبی بازشناخت.

اتفاقاً برخی حوادثی که در جریان تظاهرات بوقوع پیوست، ترکیب تظاهر کنندگان را بهتر نشان می داد. مثلاً هنگام حمله به سازمانهای دولتی تظاهر کنندگان به

مصاحبه راه آزادی با فریدون آذر نور، بمناسبت انتشار اسنادی که بر حوادث ۲۸ مرداد نور تازه ای می افکند.

فریدون آذر نور در مصاحبه اختصاصی با راه آزادی:

سازمان افسری کاملاً قادر بود کودتا را به شکست بکشاند!

- * علی‌رغم غفلت تباهی آور مسئولان حزبی، سازمان افسری در حساس ترین مراکز نظامی حضور داشت.
- * بعلت بی عرضگی هیئت اجرائیه، دو رفیق حزبی، بعنوان فرمانده نظامی، جلوی خانه دکتر مصدق با توپ و مسلسل همدیگر را خنثی میکردند!
- * سازماندهی هدایت اوباش در مناطقی از تهران صورت گرفت که ریاست کلانتری های آن نواحی با اعضای سازمان افسری بود!



چهارم را می طلبد. قبل از همه میتوان از مندرجات نامه هائی که به خط و امضای هر پنج نفر اعضای هیئت اجرائیه وقت، بتازگی منتشر شده اند، نام برد. در این نامه ها مطالب مختلفی مطرح شده است که ما طبق توافقی که کردیم، تنها درباره مسائل مربوط به کودتای ۲۸ مرداد صحبت می کنیم. در این مورد برای اینکه بتوان به دقت و به درستی آنرا بررسی کرد، منطقی تر است تا به دو مرحله متمایز از هم تقسیم شوند. گرچه گاهی مستقیم و یا غیرمستقیم با هم ارتباطاتی دارند.

۱ - کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

۲ - فعالیت ها، اقدامات، تعبیر و تفسیرهای انجام شده بعد از کودتا که تا به امروز ادامه دارد و احتمالاً میتواند در آینده نیز بر اساس مدارک جدید بدست آمده، مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد.

مجددی که در مقدمه اسناد ذکر کرده بودید، اگر ممکن است، بحث خودرا حول همین نکته اخیر متمرکز کنیم و ارزیابی خودرا در این زمینه برای خوانندگان ما توضیح دهید.

آذر نور: به اعتقاد من، ارزیابی از حوادث

۲۸ مرداد، گرچه در زمان خود، در پلنوم وسیع چهارم مورد بحث همه جانبه قرار گرفت و قطعنامه هائی نیز در این باره صادر گردید، که متناسب با سطح آگاهی و بینش کادر ها در همان دوران بود؛ اما امروز با گذشت سی و پنج سال با روشن شدن برخی زوایای تاریک و نیز رشد و تکامل دیدگاهها و تجارب اینهمه سالها، ارزیابی مجدد آن حوادث و نیز واکنش حزب در مقابل آنها، ضروری بنظر می رسد.

و اما درباره اطلاعات جدیدی که بررسی آنها، تجدید نظر در قطعنامه های پلنوم

یاد آوری

همانگونه که خوانندگان ما به یاد دارند، «راه آزادی» در دو شماره گذشته خود، موفق به انتشار اسنادی شد، که برای اولین بار منتشر شده اند و با استقبال وسیعی نیز مواجه گشت. از آنجا که این اسناد را فریدون آذر نور در اختیار نشریه گذاشته و در مقدمه آن یاد آور شده بود که طرح این اسناد، ارزیابی مجددی از وقایع ۲۸ مرداد را ضروری میسازد، هیئت تحریریه راه آزادی تصمیم گرفت که با توجه به همزمانی تقریبی انتشار این اسناد با مرداد ماه و بمناسبت سالگرد کودتای ۲۸ مرداد، مصاحبه ای با فریدون آذر نور ترتیب داده و از وی بخواهند تا دآوری های خودرا نسبت به این حوادث و بویژه نگرش خودرا از تجدید ارزیابی نسبت به حوادث مزبور، با خوانندگان ما مطرح سازد.

مصاحبه ای که از نظرتان میگذرد، برای چند شماره تنظیم شده و علی‌رغم آنکه فریدون آذر نور، در باره حوادث و ماجراهای مربوط به حزب توده ایران در شرایط تاریخی مختلف، خاطرات و ارزیابی های بسیار شنیدنی و چالشی دارد، راه آزادی کوشیده است که سوره اصلی این مصاحبه تنها به حوادث ۲۸ مرداد و برخورد حزب توده ایران به آن محدود شود و اگر در جریان مصاحبه، برخی توضیحات مصاحبه شونده، مختصر و مفید و گاهی محتملاً ناکافی و فاقد جزئیات بنظر رسیدند، باید آنرا بحساب لیست خطاهای راه آزادی واریز کرد، که با سختگیری و خست، و البته بعلت محدودیت صفحات نشریه، هرچا که امکان یافته مصاحبه را کوتاه کرده است!

راه آزادی: با تشکر از شما که دعوت مارا برای مصاحبه پذیرفتید، همانطور که احتمالاً در جریان هستید، انتشار اسنادی که در اختیار ما گذاشتید، با استقبال وسیعی روبرو شد و از آنجا که ما شنیده ایم شما نست نویس خاطراتتان درباره ۲۸ مرداد را هم تمام کرده اید، با توجه به ضرورت ارزیابی

مرحله اول که سه روز طول می کشد زمان عمل و سرنوشت ساز است. قاطعیت در تصمیم گیری، استفاده از امکانات قابل دسترسی و حد اکثر بهره گیری از عامل زمان که حتی ساعت، دقیق و لحظات در این مرحله نقش تعیین کننده ای بازی میکنند.

مرحله دوم دوران شکست بدفرجام نیروهای ضد کودتا است که بویژه برای حزب توده ایران نخست شامل تشبثات مذبحخانه بصورت اقداماتی درجهت جبران خطاها و ناکامی ها و پس از عدم موفقیت در آنها، تعبیر و تفسیر های فردی برای توجیه و تیرنه خود و به موازات آن متهم و محکوم ساختن دیگران میباشد که شایسته است هسته های درست و منطقی آن، از دروغها، تهمت و ماجراسازیهای من درآوردی متمایز گردند.

راه آزادی: آیا این تقسیم بندی میتواند تأثیری در تغییر ماهیت امور مربوطه به کودتا داشته باشد؟

آذرنور: بطور کلی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دیگر به تاریخ تعلق دارد. مبتکرین اصلی آن یعنی امپریالیستهای انگلیسی-امریکائی با احمای مجدد ارتجاع داخلی، بویژه ابر قدرت امریکا با تسلط در تعیین چگونگی سیاست و اداره کشور، به هدفهای اقتصادی، سیاسی و نظامی خود رسیدند. اما وظیفه تاریخ پایان نپذیرفته است. درباره این کودتا و عواقب بعدی ناشی از آن علاوه بر آنکه در خود حزب توده ارزیابیهای ناهمگون و غالباً متضادی وجود دارد طیف وسیعی از جریانها، حزب، ملی و راست گرا و جداشدگان از حزب نیز هرکدام بنویسه خود و درجهت برداشت های خود روایاتی دارند که بالاخره از مجموع اینهمه موافق و مخالف گوئی ها باید يك سند واقع بینانه ای بمثابة يك سنتز برای ثبت در تاریخ مبارزاتی کشورمان بدست بیاید. در همین راستاست که من میخواهم نقطه نظر های خویش را که با تکیه به اسناد معتبری است در اختیار علاقمندان به تحقیق و تدوین تاریخ معاصر قرار بدهم. بنظرم پاسخ کنکرت شما در متن این اظهارات منعکس خواهد بود.

راه آزادی: قطعنامه پلنوم چهارم خطای رهبری حزب توده ایران را در کودتای ۲۸ مرداد ناشی از سه عامل عینی: سازش امپریالیستهای امریکائی - انگلیسی، تزلزل و تردید دولت مصدق و تفرقه نیرو های ضد امپریالیستی و يك سلسله علل ذهنی میداند، شما چه ملاحظاتی انتقادی درباره این موارد دارید؟

آذرنور: مفاد این قطعنامه بویژه با توضیحات تکمیلی که در آن زمان و در مورد هر کدام از اجزاء آن داده شده است ظاهراً منصفانه بنظر میرسند. لیکن نکت در مندرجات نامه های پنج نفری هیئت اجرائیه و برگشت به روند افشاء شده حوادث کودتا و توجیحات ساخته و پرداخته بعدی، نکات اساسی این قطعنامه را زیر سؤال قرار میدهد.

مثلاً به نظر من مهمترین آنها که در عین حال عمده ترین علت عدم تحرک حزب در روز

۲۸ مرداد تشکیل میدهد، نقش بازدارنده و مخرب است که باید آنرا در داخل و ترکیب هیئت اجرائیه جستجو کرد. توضیح میدهم: در نامه مشترکی که بهرامی، یزدی و جودت آنرا امضاء نموده اند و کار جلسه هیئت اجرائیه را در روز ۲۸ مرداد بیان می کنند و علوی نیز با این قسمت موافق بوده و کیانوری آنرا بارها تأیید نموده و در صورت جلسات کمیته مرکزی مقیم مسکو ثبت گردیده است چنین میخوانیم:

«نظر یکی از رفقا (علوی) اعلام يك اعتصاب عمومی برای مقابله با تظاهرات درباریان بود. کیانوری جداً با این پیشنهاد بعنوان اینکه دعوت به اعتصاب به ضرر دولت دکتور مصدق است که هنوز بر سر کار میباشد مخالف بود و اصرار داشت که قبل از کسب خبر از مصدق اقدامی نشود. بدین ترتیب تا ظهر که تماس با مصدق ممکن نشد نتوانستیم تصمیم بگیریم و بعد از ظهر که برای مشورت با رفقای تهران جلسه ای تشکیل دادیم مصدق ساقط شده بود.» امروز نزدیک ۴۰ سال از تاریخ تشکیل این جلسه میگذرد. اما به اعتقاد من، گذشت زمان هرگز از اعتبار این پیشنهاد منطقی و سرنوشت ساز ذره ای نخواهد کاست.

هر خواننده با حسن نیت و بیطرفی و در هر زمانی میتواند با اطمینان انما نماید که اگر مانعی در تصویب این پیشنهاد پیش نمی آمد، توطئه کودتا در نطفه خفه میشد، کودتائی که خود گردانندگان اصلی آن مأموران «سپاه» و «انالیجنت سرویس» امید بسیار ضعیفی به موفقیت آن داشتند آنها بهتر از همه میدانستند که اجرای این کودتا را يك مشت اراذل و اوباش و فواحش بعنوان پوشش مردمی بعمده داشتند و پشتیبانی ارتشی آنرا هم تعدادی افسران ارشد دزد، ناپاک، ترسو و بی شخصیت و چندین ده نفر افسران بازنشسته ای که بعلت فساد از صفوف ارتش رانده شده بودند تشکیل میدادند. حال به ارقام واقعی مردمی و امکانات در اختیار موجود مراجعه کنیم که در روز کودتا میتوانستند در صحنه حضور یابند.

بهتر است از زبان کیانوری بشنویم که اندکی قبل از کودتا مدتها مسئول تشکیلات تهران بود. او در همین نامه مورد بحث به خط خود چنین نوشته است. «در سی ام تیر ۱۳۳۱ ما در تهران ... نیروی قابل توجهی داشتیم. قریب ۲۵ هزار افراد متشکل در سازمانهای مخفی تهران بودند.»

کیانوری از ۲۵ هزار عضو رسمی منضبط یعنی ارتش پیش آهنگ با شور انقلابی و آماده هر نوع فداکاری صحبت میکند که يك سال قبل از ۲۸ مرداد در صفوف حزب متشکل بوده اند. در این آمار هواداران حزب، جمعیت ملی مبارزه با استعمار، جمعیت هواداران صلح، اعضای اتحادیه های حرفه ای، کارگران، زحمتکشان، کارمندان، فرهنگیان، دانشجویان و دانش آموزان و غیره بحساب نیامده اند. وانگهی این آمار مربوط به سال ۱۳۳۱ میباشد که با گذشت يك سال، در جامه سرشار از جو انقلابی، شکل افراد جدید حزبی و گسترش فعالیت هواداران و اعضای

اتحادیه ها را با شتاب بیشتر و مقیاس وسیعتری بدنبال داشت که همین وضع شامل توده های وسیعی از طبقات و اقشار مختلفی میشد که با وجود سیاست سازشکارانه عناصری از رهبری چپه ملی، در طرفداری از نهضت ملی به رهبری دکتور مصدق صادق و پیگیر بودند. این مردم نقش تعیین کننده خود را در مهمترین وقایع گرومی دوران ملی شدن صنایع نفت به اثبات رسانده بودند. آنها در خنثی ساختن بزرگترین توطئه سازمان یافته دربار و ارتجاع در ۲۶ تیر ۱۳۳۱ و سرکوب نهائی آن را به وسیله اتحاد خیابانی و قیام قهرمانانه خود در سی ام تیر، در توطئه نهم اسفند با تشکیل دموستراسیون عظیم بمنظور محکوم ساختن این توطئه ننگین، در شکست کودتای ۲۵ مرداد تا ۲۷ مرداد با برقراری جشنهای ملی ضد دربار - ضد خارجی، با شرکت توده های وسیع و نمایشات مردمی سراسری در تمام نقاط ایران که از نظر تاریخی بی سابقه بود نشان دادند. من با یاد آوری و اشاره گذرا به این رویداد ها میخواهم با جرات و پشتوانه محکمی این ادعا را بکنم که اگر رهبری حزب توده ایران به شمار خود مبنی بر اینکه «ما کودتا را به جنگ علیه کودتاچیان تبدیل خواهیم کرد» وفادار میماند قادر بود با همان اعلام اعتصاب همگانی و دعوت از اعضای حزب و مردم برای حضور در خیابانها برای مقاومت، نقشه کودتاگران را نقش بر آب نماید. این ابراز اعتماد که بر مبنای مقایسه تناسب نیرو های مردمی و عناصر کودتا بیان میشود در حالی است که حزب مانند رویداد های اشاره شده گذشته فاقد برنامه عمل پیش بینی شده است. اما اگر بنظر بیاریم که رهبری بطور قطع، یقین داشت که پس از کودتای ۲۵ مرداد کودتا دو مرتبه شروع خواهد شد و دقیقاً از درجه آمادگی اعضای خود اطلاع داشت که آنها با شوق و شور و هیجان انقلابی در چهار راه ها و نقاط حساس در انتظار دستور عمل رهبران خود هستند و مهمتر از همه در کنار حزب سازمان افسران وجود دارد که قدرت و توانائی آن سنگین ترین وزنه را در مقایسه تناسب قوا تشکیل میدهد آنوقت دیگر تدوین يك برنامه قبلی حضور فعال مردم در صحنه و تلفیق آن با يك طرح عملیاتی ساده ستادی یا چشم انداز و دورنمای موفقیت را به يك واقعیت بی چون و چرا تبدیل میساخت. به اعتقاد من امکانات ضروری و ضمانت اجرائی برای تحقق این واقعیت آماده بود. در این جا باید با تأکید خاطر نشان ساخت که عدم تحرک حزب در روز ۲۸ مرداد، جدا و مستقل از جریانها دیگر يك جرم عظیم تاریخی است که مسئولیت آن به گردن هر پنج نفر اعضای هیئت اجرائیه است. منتها عمل بازدارنده و مخرب کیانوری در جلوگیری از پیشنهاد اعتصاب بمنظور مقابله با کودتاچیان خیانت آشکاری است که البته نه به ابتکار شخصی وی بلکه آگاهانه و به دستور بیگانگان انجام گرفته است و آنرا باید جرم مضاعفی بحساب آورد که تا ضد آن ثابت نشود مستحق ننگ و نفرین ابدی تاریخ است.

افسانه سازیهای کیانوری از قبیل مکالمات تلفنی با مصدق، کوششهایی در جهت پائین آوردن نقش و پتانسیل سازمان افسری، تشبیهات تبلیغاتی با توسل به دروغ، تحریف و وارونه جلوه دادن حقایق همه و همه حلقه های زنجیری هستند که بطور نامرئی بهم پیوسته بوده و برای پرده پوشی و در نهایت بفراموشی سپردن این خیانت تاریخی بکار میروند.

راه آزادی: شما مسائل گروهي مختلفی از قبیل دستور از بیگانگان، کم بها دادن به نقش سازمان افسری، تکذیب ارتباطات تلفنی با مصدق و غیره را در چند جمله بیان کردید، آیا می توانید برای روشن شدن ذهن خوانندگان، در هر مورد توضیحات بیشتر و یا مدارک مستندی ارائه دهید؟

ما پیشنهاد می کنیم که ابتدا، از سازمان افسری، ظرفیت، توانائی و امکانات واقعی آن شروع کنیم.

آذرنور: همانطور که میدانید درباره این سازمان مجهولات، تناقض گوئی ها و ابهامات فراوانی وجود دارد. مثلاً کیانوری در جزوه ای تحت عنوان «حزب توده و دکتر مصدق» نیرومندی این سازمان را يك «افسانه» می خواند و چنین ادعائی را «فرسنگ ها دور از واقعیت» قلمداد میکند. همینطور در نشریه ای که بنام «مسائل حزبی» شماره ۲ در تیر ماه ۶۸ بوسیله مهاجرین «حرف ای» منتشر شده از جمله گفته شده است که: «درباره سازمان نظامی حزب در آن زمان زیاد می نویسند، اما باید توجه کنید که حتی یکی از افسران توده ای فرماندهی گردان و یا گروهان و یا... را بعهد نداشت.» از طرف دیگر، ارزیابی طرفداران نهضت ملی ایران است که عدم استفاده از امکانات عظیم این سازمان را با بیش از ۶۰۰ افسر عضو، یکی از دلایل خیانت حزب بحساب می آورند. من در اینجا بعنوان کسی که در آن زمان از کادر های رهبری این سازمان بودم، می گویم تا حقایق مربوط به این سازمان را، علیرغم تحریفات گوناگونی که تا بحال انجام گرفته برای خوانندگان شما توضیح دهم. باید یادآوری کنم که اندکی پس از مرخصی از زندان فلك الافلاك بهمراه یکی از رفقا بنام سرهنگ دوم چلیپا، سازمان افسری لو رفت. روزبه جریان مخفی شدن ما را در تهران بسرعت سازمان داد و در اولین جلسه ای که سه نفری در مخفیگاه انجام دادیم من مجموع اعضای متشکل در سازمان را پرسیدم روزبه از تعداد ۴۷۱ نفر صحبت کرد این رقم همیشه در ذهن من ثبت بود. تا اینکه رکن دوم فرمانداری نظامی و بعد ها در سال ۱۳۴۲ سرهنگ زیبایی در کتابی بنام کمونیسم در ایران جمع محکومین این سازمان را ۴۶۰ نفر اعلام کردند که شش نفر دربین آنها غیر نظامی بودند. ضمناً نام ۳۷ نفر که بستگیر نشده و توانسته بودند بخارج مسافرت نمایند به لیست ۴۶۰ نفری اضافه شده بود. بدین ترتیب ۴۹۱ نظامی دقیق ترین رقم اعضای متشکل است که در روز لو رفتن سازمان افسری میتوان ارائه داد.

بهرحال اطلاعاتی که کیانوری در جزوه

یابنده از آمار افسران میدهد همه از منابع امنیتی استخراج شده است. زیرا نه هیچوقت حزب آمار تفکیکی از افسران را در اختیار خود داشت و نه کیانوری علیرغم آرزو و تمایل عمیق باطنی خود توانسته بود مسئولیت این سازمان را بعهده خود بگیرد. این شایعه از نوشته دکتر کشاورز پخش شده است که به دلیل بی اطلاعی، کیانوری را مسئول سازمان افسری در دوران کودتا معرفی میکند. فقط یکبار پس از شکست جریان آذربایجان که کامبخش مجبور به ترك ایران بود خودسرانه برادر زن خود کیانوری را بعنوان رابط با افسران وابسته به حزب آشنا میکند. البته روشن است که انگیزه در دست داشتن این شاه کلید برای کامبخش و کیانوری از کجا الهام میشده است. ضمناً توجه شما را به يك نکته مهم دیگری جلب میکنم. اطلاق نام سازمان افسری به افسرانی که در نیمه اول دهه سال ۱۳۲۰ در صفوف حزب متشکل شده بودند صحیح نیست. در آن زمان هیچوقت سازمانی که با ساختار تشکیلاتی، نظامیان را بطور منفی متشکل نماید وجود نداشت. افسران اگرچه در آن موقع علناً در حوزه های حزبی شرکت نمی کردند ولی ارتباط آنها بطور انفرادی و گاهی گروهي و بشکل محفلی با کامبخش و مدتی با اربشیر اوانسیان بود.

تا اینکه رهبری حزب پس از شکست آذربایجان طبق تصمیمی به افسران ابلاغ نمود که حزب توده ایران تماس خود را با آنان قطع میکند و دیگر در صفوف خود از نظامیان، عضو نخواهد پذیرفت. بدین ترتیب پس از چندی بلا تکلیفی در نیمه دوم سال ۱۳۲۶ سازمان افسری پایه گذاری شد و مدتی مستقل از حزب فعالیت داشت که متأسفانه بعد ها با اصرار کمیته سازمان باوجود مخالفت های جدی که در درون سازمان وجود داشت راه مداخله «دوستان» یعنی شورویها در این امر هموار گردید که بنا به توصیه مؤکد آنها به رهبری حزب توده ایران، سازمان افسری مجدداً در صفوف حزب پذیرفته شد.

کیانوری با تحلیل های من درآوردی به «دلایل» زیر نیرومندی سازمان افسری را افسانه میخواند:

۱ - تعداد اعضای سازمان افسری را در مرداد ۱۳۳۳ که این سازمان لورفت ۴۶۶ نفر اعلام میکند که ۴۲۹ نفر بازداشت و ۳۷ نفر فراری میشوند.

۲ - این تعداد را به این دلیل که ۱۲۰ نفر بعد از کودتای ۲۸ مرداد بتدریج به سازمان پیوسته و اکثر آنها آزمایشی بودند به ۳۵۰ نفر پائین می آورد.

۳ - بخش مهمی از این ۳۵۰ نفر را پزشک، مهندس، دانشجوی دانشکده افسری و کارمند میخواند.

۴ - چون افسران در سراسر کشور پخش بودند از ۲۴۴ نفر شاغل تهران پس از حذف پزشک و دانشجو فقط ۱۴۵ نفر افسر از تهران جزو اعضای بالفعل به حساب می آورد و برای تضعیف بازهم بیشتر کیفیت سازمان بعنوان نمونه لشکر گارد را مثال می آورد که

خطرناک ترین واحد نظامی بود که حزب ما در آنجا تنها ۲ یا ۴ نفر هوادار داشت. و در پایان چنین نتیجه می گیرد: این اعداد واقعی نشان میدهند که افسانه امکانات حزب توده ایران در ارتش چقدر از واقعیت بدور است...

کیانوری با تمام مهارتی که در تحریف حقایق دارد با این حال این سوء نیت در قبایل سازمان افسری جز رسوائی برای او نتیجه ای بپار نمی آورد.

صرفنظر از اشتباهات عمدی یا غیر عمدی که در جمع و تفریق اعداد بهشم میخورد و من به شرح آنها نمی پردازم، گفته میشود در ۲۸ مرداد جمع کل اعضای سازمان ۳۵۰ نفر بود. زیرا ۱۲۰ نفر در يك سال بعد از کودتا و بتدریج به سازمان افسری پیوسته اند. قبول این ادعا بدان معنی است که در عرض پنج سال و نیم یعنی از اول ۱۳۲۷ (در این تاریخ اقل ۵۰ نفر عضو داشت) تا مرداد ۱۳۳۲ در شرایطی که نهضت ملی و جنبش چپ در اوج خود بود بطور متوسط در هر سال ۶۰ نفر عضو جدید به سازمان پیوسته است. اما در مدت يك سال بعد از کودتا که سرکوب جنبش چپ بطور بی سابقه ای شدت گرفته، عقب نشینی و شکست آغاز شده است ۱۲۰ عضو نظامی آنها بتدریج وارد سازمان شده است. خاطر نشان میسازم که ظرفیت، آئین نامه و مقررات پذیرش عضو جدید که یکی از شرایط عمده آن حد اقل ۶ ماه دوران آزمایشی قابل تمدید است در شرایط عادی نیز اجازه قبول ۱۲۰ عضو جدید در يك سال را نمیدهد.

بعنوان مثال در بزرگترین شاخه های شهرستانها یعنی لشکر تبریز و رضائیه که من بعلت مسئولیت صلاحیت اظهار نظر دارم تاکید میکنم که در مدت يك سال بعد از کودتا حتی يك نفر عضو جدید به صورت فرد آزمایشی وارد سازمان نشده بود. از طرف دیگر طبق همین آئین نامه افراد آزمایشی از نظر وظایف، مقررات و اجرای دستورات حزبی مانند افراد رسمی بوده فقط حق رأی نداشتند لذا پائین آوردن ارزش اعضاء بعنوان اینکه عضو آزمایشی هستند بکلی غیر معقول و دور از منطق بوده و عکس آن بیشتر صادق است. زیرا تجربه نشان داده است که رفتار، کردار، فعالیت و رعایت جدی مقررات در این دوران برای اثبات شایستگی، شخص داوطلب در سطح بالاتری قرار دارد.

گفتنی است درباره افسران آزمایشی برخی استثنائاتی نیز وجود داشت. من خود سه تن از آنها را که یکی بیشتر از دو سال سابقه

داشت و فعالیت چشمگیری داشتند با موافقت مرکزیت در کنار نگاه داشته بودم، اسامی آنها داخل دفتر رمز نشد و لذا پس از لورفتن سازمان دستگیر نشدند. دو نفر از آنها تا درجه سرهنگی و یک نفر تا درجه سرلشکری ترفیع یافتند که آخری یکی از فرماندهان یا نفوذ و مورد اطمینان ارتش و مدتی فرمانده یکی از لشکر های عمده ضربتی بود.

مورد دیگری که درباره آن سکوت شده است هواخواهان جنبش چپ در صفوف ارتش بودند. افسرانی که با اعضای رسمی تماس های شغلی، دوستی، معاشرت و مناسبات

خانوادگی داشتند که یا خود به شکل تمایلی نشان نمیدادند و یا مجموع شرایط ورود به سازمان را که با معیار های جدی سنجیده میشد دارا نبودند. بعنوان مثال در تبریز چند افسر هوادار را که جزء فرماندهان مؤثر صنفی بودند و با ما تماس داشتند آنها را جزو نیرو های بالفعل بحساب می آوردیم.

کیانوری در ادامه ضد تبلیغاتی خود تعداد زیادی از اعضای سازمان را به این عنوان که پزشک و دانشجو بوده و در مشاغل غیر عملیاتی قرار داشتند حذف میکند. این پزشکان یا افسران غیر صنفی دیگر هر کدام اقلأ يك اسلحه كمری با صد تیر فشنگ داشتند و ملبس به اونیفورم ارتش بودند. دانشجویان دانشکده افسری دارای شبکه های حزبی با ارتباطات قوی بودند و فرماندهانی مانند افشار بکشلو و سرگرد جعفر وکیلی از فرماندهان و استادان با اتوریته دانشکده افسری را داشتند (هر دو نفر پس از نستگیری تیرباران شدند) که اگر طرح و برنامه قبلی وجود داشت در کمترین مدت به واحد های عملیاتی و ضربتی مؤثر تبدیل میشدند. فراموش نکنیم که حذف این نیرو ها با چنین خودسری و بی مسئولیتی، در مقابل اوپاش، چاقوکشان مزدور، آجان قیزی و ملکه اقتصادیا و بوسیله مؤثر ترین عضو هیئت اجراییه وقت بعمل می آید.

بالاخره پس از جمع و تفریق ها و مستثنی کردن اعضای شهرستانها با بی میلی رقم ۱۴۵ افسر شاغل در تهران را ارائه میدهد که چون همین رقم نیز بنظرش کلان جلوه میکند توضیحی را اضافه میکند مبنی براینکه عده زیادی هم از بین آنها مشاغل قضائی و اطلاعاتی و اداری داشتند و بازهم برای جانداختن کامل این تحریفات لشکر گارد را مثال می آورد که گویا خطرناک ترین واحد نظامی بود و حزب در آنجا تنها ۲ یا ۴ نفر هوادار داشت.

بگذریم از خدمات برجسته ای که این چند افسر قضائی و اطلاعاتی انجام میدادند که بعداً موجب حیرت و تعجب همگان گردید برجسته کردن و مبالغه درباره لشکری بنام گارد از نوع بلوف های بکلی توخالی است زیرا اولاً در آن موقع واحدی بنام لشکر گارد وجود نداشت بلکه گارد سلطنتی یا «چاویدان» بود که ظرفیت آن حتی به حد يك هنگ پیاده عانی نمی رسید که بایکابردن کلمه لشکر قابلیت آن بیش از ۴ برابر میشود ثانیاً ۲ یا ۴ افسر توده ای از جمله افسر ارشدی مانند سرگرد خیرخواه که از کادر های با سابقه مسئول بود و هوادار خواندن این افسران از اهمیت موضوع نمی کاهد.

ثالثاً بعد از کودتای ۲۵ مرداد گارد سلطنتی به دستور مصدق نخست وزیر از طرف ستاد ارتش بکلی خلع شده بود و اصلاً وجود خارجی نداشت. در پاسخ کیانوری که وجود سازمان افسری به این قدرت و کیفیت را افسانه میخواند شایسته است به چند تجربه تاریخی جهان سوم اشاره کرد. در شرایط نامساعد تری در همسایگی ما عراق ۵ افسر توانستند مستحکم ترین دژ استعمار انگلیس را واژگون سازند و بساط شاهی را برای

همیشه در کشورشان برچینند. مصر با ۱۲ افسر، لیبی با ۲۲ افسر بهمین شکل سرنوشت کشور خود را تغییر دادند.

در پلنوم چهارم وقتی موضوع سازمان افسری مطرح شد یکی از مهمانان حزب کمونیست شوروی در حاشیه پلنوم و در فاصله دو نشست با تعجب اظهار داشت در تاریخ مبارزات جهانی و تجربه انقلابات و جنبش های کارگری معاصر پدیده مشابهی مانند سازمان افسران ایران چه از نظر کمیت و چه کیفیت دیده نشده است. بد نیست از محمد رضا شاه هم نقل قولی بیان کنیم. پس از لورفتن سازمان افسری سرلشکر باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش بعد از کودتا، در جمع افسران در آمفی تاتر دانشکده افسری که موقعیت ارتش در کشف چنین سازمان عظیم و خطرناکی را تعریف میکرد اظهار میدارد وقتی بشرف عرض شاهنشاه رسید که متأسفانه همه این افسران گلهای سرسبد ارتش ایران بودند اعلیحضرت فرمودند پس این.... (ناسزا به رهبری حزب) معطل چه بودند؟

حال ببینیم در آن غفلت تباهی آور هیئت اجراییه، در بی برنامهگی حزبی که شعار «ما کودتا را به ضد کودتا تبدیل خواهیم کرد» سازمان افسری تابع او، بطور خود بخودی چه امکاناتی در صحنه عمل داشت.

فرماندهی گروهان پیاده مستقر در چهار راه مخبرالدوله که یکی از حساس ترین نقاط استراتژیکی پایتخت بحساب می آید بعهد افسر بسیار دلیر و فداکار، سروان رمضان مشرفیان دهکروی از اعضای فعال سازمان افسری بود. او مأموریت داشت تمامی خیابان شمالی جنوبی از خیابان چراغ گاز تا خیابان شاهرضا (شامل خیابان سعدی شمالی و سعدی جنوبی) و تمامی خیابان شرقی غربی از مجلس شورای ملی تا خیابان شاه (شامل میدان بهارستان، خیابان های شاه آباد، اسلامبول و نادری) را در کنترل داشته باشد. مشرفیان قبل از ظهر ۲۸ مرداد وقتی می بیند گروه هائی با در دست داشتن عکس شاه و زنده باد گویان به چهار راه نزدیک میشوند، به ابتکار خود و به این عنوان و بهانه که از طرف فرماندهی لشکر بخشنامه شده است توده ای ها با تظاهرات به شاه پرستی و همراه داشتن عکسهائی از شاه به سربازان نزدیک شده آنها را غافلگیر و خلع سلاح خواهند نمود دستور تیراندازی میدهد. با تیراندازی چند رگبار مسلسل تعدادی کشته و زخمی و بقیه پا به فرار میگذارند. البته این شگرد سروان مشرفیان پس از آنکه ساعت ۳ بعد از ظهر اوضاع برمیگردد فاش میشود و از طرف اوپاش بی رحمانه مورد حمله قرار میگیرد که با مداخله افسر دیگری از طرفداران دکتر مصدق نجات پیدا کرده و به بیمارستان منتقل میشود. مشرفیان را بعد از معالجه به قلعه فلک الافلاک آوردند چالب است که همان افسر نجات دهنده اش بنام ستوان یکم رشیدی نیز در فلک الافلاک زندانی گردید.

در حدود هفتاد درصد افسران جوان زرهی، فرماندهان تانگهای «شرمن» که از امریکا

خریداری شده بود و در تهران خدمت میکردند از فارغ التحصیلان یکی دو سال قبل از مرداد ۱۳۳۲، به اضافه برخی از فرماندهان رده بالا تر ارایه جنگی از اعضای سازمان افسری بودند.

سروان کلای که اعدام گردید با تانگهای خود مأمور خیابانهای اطراف ستاد ارتش یعنی باغ ملی، خیابان سوم اسفند، قوام السلطنه، جنوب خیابان فردوسی تا چهار راه عزیز خان بود.

فرمانده چهار تانگ مستقر در بی سیم مأمور حفاظت فرستنده رادیوی تهران بعهد ستوان یکم قربان نژاد عضو سازمان افسری بود. قربان نژاد پس از گذراندن ۱۵ سال در زندان های شاه پس از انقلاب توسط جمهوری اسلامی اعدام گردید. اگر به ستوان یکم قربان نژاد کوچکترین اشاره ای میشد، او قادر بود اشغال کنندگان رادیو را مانند زاهدی و همراهانش را در يك لحظه نابود سازد و همین عمل ممکن بود تمام برنامه کودتاچیان را نقش برآب نماید.

فرماندهی تانگهای مستقر در اطراف منزل نخست وزیر بعهد ستوان شجاعیان بود. چه اسم با مسمائی (اسم مستعار حزبی شجاعیان نیز، نیرومند بود بازهم چه اسم براژنده ای) سرهنگ ممتاز فرمانده تیپ ۲ کوهستانی و فرمانده مدافعین قرارگاه دکتر مصدق، ستوان شجاعیان را بعنوان افسری که در روز ۲۸ مرداد حماسه آفرید معرفی میکند. ممتاز میگوید «شجاعیان در حالی که زخمی شده بود با تانگ خود تا آخرین گلوله جنگید و تلفات سنگینی به مزبوران شاهنشاهی وارد ساخت.»

جالب است که از فرماندهان تانگهای که به خانه مصدق حمله کردند یکی هم ستوان یکم ایرج ایروانی عضو سازمان افسری بود که در نتیجه همان غفلت و بی عرضگی هیئت اجراییه بعلت نداشتن هیچ بستوری از بالا در آن ساعات سرنوشت ساز دو رفیق حزبی بعنوان متخاصم با توپ و مسلسل همدیگر را خنثی میکردند.

این چند نمونه ای که من بیان داشتم اطلاعات بست اول و مستندی است که برای هرکدام از آنها مدرک زنده موجود است بقول کیانوری در همین جزوه، اعضای سازمان افسری در تهران ۲۴ نفر بودند. در روز ۲۸ مرداد همه آنها در انتظار بستور از بالا بودند که وارد عمل شوند دربین آنها ۲۹ افسر هوائی، ۷ افسر توپخانه، ۹ افسر سوار، ۱۷ افسر پیاده، ۲۵ افسر مهندس و ۲۲ افسر ژاندارمری بودند که هر کدام متناسب با وضع شغلی - اجتماعی امکانات خود را داشتند. درباره نقش افسران شهرستانی عضو سازمان که هرکدام از آنها منشاء عملیات مهم بستوری بودند تا کنون سکوت شده است. تعداد آنها در تهران ۲۴ و در تمام کشور ۴۷ نفر بودند. دو نمونه ای را که از نزدیک با آنها آشنا شده ام بیان میکنم

همه میداند که چاقوکشان، اراندل و اوپاش به سرکردگی شعبان بی مخ، طیب رضائی، رمضان یخی و عده ای از زنان بدکاره به سرستگی ملکه اعضادی و پروین

آجان قیزی (دختر پاسیان) برای زنده باد شاه گفتن به میدان کشانده شده بودند.

این قبیل تظاهر کنندگان یا تابع میدان شاپور- سیزه میدان و اطراف آن بودند که رئیس کلانتری این ناحیه بعهده سروان جواد درمیشیان یکی از اعضای سابقه دار سازمان افسری، گاردان و بمعنای واقعی کلمه مسلط به امور و رموز شهریانی بعلاوه دارای نفوذ فراوان بر روی شعبان بی مخ بود که دستورات او را تعیماً اجرا میکرد و ناحیه ۱۰ که ریاست آن بعهده سروان صادقی یکی از افسران با اتوریته، قدرت فرماندهی و مدیریت استثنائی که علاوه از عضویت فعال در سازمان افسری یکی از طرفداران و ارادتمندان پر و پا قرص دکتر مصدق بود.

توجه شود سازماندهی، تدارک اصلی و هدایت اوپاش در مناطقی از تهران صورت گرفته است که ریاست کلانتری های آن با اعضای سازمان افسری بود. هر خواننده ای میتواند حدس بزند که اختیارات نامحدود رؤسای کلانتری بر روی این قبیل اشخاص تا چه درجه است و اگر این افسران قبلاً دستور و راهنمائیهائی از رهبری داشتند اقدامات و پیشگیریهای آنها تا چه حد و اندازه ای در شکست نقشه و برنامه کودتاگران تأثیر می گذاشت.

راه آزادی: ظاهراً در برخی مطبوعات آن دوره و یادداشتهای منتشره بعدی صحبت از طرح ریزی دقیقی شده است که برای انجام کودتا در بین عده ای از فرماندهان ارتش در تهران صورت گرفته بود. حتی از موافقت سرهنگ بختیار با این طرح نام برده میشود که با ستونی از کرمانشاه به قصد تهران حرکت میکند که «کرمیت روزولت» نیز آنرا یکی از پیروزی های نقشه کودتا بحساب میگذارد. فکر نمی کنید در صورت بروز مقاومت در تهران، خونریزی بی سابقه ای بوقوع می پیوست که حداقل با سیاست های دکتر مصدق نخست وزیر سازگار نبود. و یا فکر نمی کنید ایده اجتناب ناپذیر بودن شکست که در تحلیل اکثریت هیئت اجراییه در جزوه ۲۸ مرداد آمده ناظر به این مطلب بوده است؟

آذرنور: دو نکته بسیار مهمی را مطرح کردید که من فراموش کرده بودم به آنها اشاره بکنم.

آری، برنامه انجام کودتا قبلاً برای ۲۵ مرداد تنظیم شده بود. با افسران و طرفداران کودتا مذاکره بعمل آمده و تقسیم وظایف و نحوه عمل، حالات و احتمالات مختلف پیش بینی گردیده بود. اما شکست مفتضحانه این کودتا در همان ساعات اول شروع در نیمه شب ۲۵ مرداد تمام نقشه های قبلی را بهم زد. روحیه کودتاگران بقدری پائین آمد که حتی برخی از آنها خود را تسلیم کرده و اطلاعات دقیقی درباره این توطئه در اختیار مقامات قضائی گذاشتند. قرار بر این بود که اگر مصدق فرمان شاه را بپذیرد عمل منتفی است و گرنه واحد هائی که آماده بودند برای تسخیر رادیو، محاصره و دستگیری مصدق و قسمتهائی در اختیار فرماندهی کودتا قرار میگرفتند تا برای مأموریت و عملیاتی که

روند حوادث نوع آنرا تعیین خواهد کرد اعزام کردند. اما وقتی نصیری دستگیر و زندانی گردید، هیچیک از واحد های نامبرده از محل خود حرکت نکردند کودتا شکست خورد و امریکائیها زاهدی را در پناهگاهی متعلق به سفارت مخفی ساختند. بطوریکه اشاره شد گارد شاهنشاهی که فرمانده آن نصیری بود فردای آن روز بکلی خلع سلاح گردید. ملاحظه می کنید نقشه و برنامه، مربوط به کودتای ۲۵ مرداد است که در نتیجه شکست آن و خلع سلاح گارد، فرماندهان طرفدار کودتا روحیه خود را بکلی باختند و بدین جهت برای کودتای ۲۸ مرداد افسران و واحد های قبلی دیگر برنامه و آمادگی قبلی را نداشتند.

مطلب دیگر حرکت ستونی از تیپ کرمانشاه به فرماندهی سرهنگ بختیار است. این خبر کاملاً موقوت میباشد. «کرمیت روزولت» مأمور عالیرتبه «سیا» نیز که رهبر کودتا بود در این پاره مینویسد که از فرمانده لشکر اصفهان دولو و تیپ کرمانشاه دعوت بهمکاری شد. فرمانده لشکر اصفهان پیشنهاد را نپذیرفت. اما سرهنگ بختیار دارطلبی خود را اعلام داشت و با یکی از بهترین گردانهای رزمی به فرماندهی سرگرد رستمی گوران و چند عراده تانک بی درنگ به تهران حرکت کرد. سرگذشت این ستون خیلی شنیدنی است. فرمانده این گردان سرگرد رستمی از فرزندان رشید کرستان، مظهر پاکی و مردانگی، قاطعیت و میهن پرستی از اعضای وفادار سازمان افسری بود که هم اکنون در یکی از کشورهای اروپا به گذشته و حال حسرت میخورد. بختیار به رستمی اعتماد کامل داشت و رستمی از فرماندهان لایقی بود که همواره بر روی واحد های تحت فرماندهی خود تسلط و نفوذ معنوی داشت. او میتوانست در هر لحظه ای گردان خود را به نفع نخست وزیر قانونی ایران دکتر مصدق وارد عملیات کند. رستمی از لحاظ افکار و بینش سیاسی فرد بکلی ناشناخته ای بود. بمحض ورود به تهران بختیار گروانهای زیر دست او را در حساس ترین نقاط و مناطق تهران مأمور ساخت. سرنوشت بعدی رستمی يك ماجرای تراژیک واقعی است. او پس از برقراری تماس با رهبری لورفت و باوجود ایستادگی و دفاع اولیه بختیار از او، به زندان فلک الافلاک اعزام گردید.

راه آزادی: به این ترتیب بنظر می رسد سازمان افسری در شهرستانها نیز از امکاناتی برخوردار بوده است. آیا اگر مقاومتی در تهران بوقوع می پیوست در استانهای مهمی مانند آذربایجان، فارس، اصفهان و خوزستان حزب میتوانست به کمک سازمان افسری خود نقاط اتکائی بوجود بیاورد که در مقیاس کشوری بویژه در تهران تأثیر مثبت درخور توجهی در روند حوادث داشته باشد؟

آذرنور: حزب در نواحی کارگری مانند خوزستان کشش خوبی داشت. در فارس قشائیهائی که سرانشان طرفدار مصدق بودند میتوانستند هسته مقاومت قوی تشکیل بدهند. اما حزب در آذربایجان پایگاه اجتماعی نداشت و این نقص ناشی از سیاست حکومت يك ساله فرقه دموکرات

آذربایجان بود که در اذهان مردم سابقه نامطلوبی داشت. نهضت ملی نیز چنانچه باید و شاید جز حرکت خود بخودی بازار و مردم قدرت سازماندهی نداشت. اصولاً بعد از حکومت یکساله فرقه، آذربایجانیها تحرك انقلابی خود را از دست داده بودند. آنچه مربوط به سازمان افسری در مقیاس کشوری است، ساختار سازمان طوری نبود که افسران و حتی مسئولین بتوانند همدیگر را بشناسند و یا درباره کیفیت شاخه ای از سازمان نظر و اطلاعاتی بدهند مگر در محدوده معینی و در چارچوب مناسبات تشکیلاتی خود. لذا من میتوانم فقط در مورد آذربایجان که مسئولیت داشتیم اطلاعاتی بدهم. در این راستا با شرح واقعه ای میتوانم با يك تیر چند نشانه زد. زیرا علاوه از پاسخ به پرسش شما، لازم خواهد بود در جریان همین مصاحبه به سیاست حزب پس از استقرار کودتا که قصد داشت به جبران خطاهای خود دست به اقدامات مسلحانه ای بزند اشاره شود. بنظرم در نیمه دوم شهریور ۱۳۳۲ بود که بطور غافلگیرانه ای سه نفر از مسئولین کمیته ایالتی تهران بعنوان «کمیسر» برای بررسی امکانات و درجه آمادگی حزب (فرقه) و سازمان افسری بمنظور تدارک قیام مسلحانه وارد تبریز شدند. لذا ناگزیر من نیز بوسیله مسئول حزبی آذربایجان که ضمناً عضو مشاور کمیته مرکزی بود به جلسه آنها دعوت شدم. آنها برای پاسخ کنکرت ۲۴ ساعت به من مهلت دادند. من پس از مشاوره دريك جلسه مداوم ده ساعته با مسئولین حوزه های افسری، بررسی توانائی های بالفعل و بالقوه، احتمالات و پیش بینی طرحهای مختلف. به اطلاع این کمیته رساندم که ما با کمک ۵۰۰ توده ای زبده ای که در اختیار ما گذاشته شود میتوانیم با چند عملیات هم آهنگ تبریز را بطور کامل تسخیر کنیم. این تعهد از جانب ما که مسلماً يك درگیری انقلابی و خطرناکی را ایجاب میکرد بر این اساس بعمل آمده بود که از يك گردان مستقل توپخانه ۱۰۵ کوتاه امریکائی که از ۴ آتشبار تشکیل میشد سه نفر از فرماندهان، عضو سازمان افسری بودند و یکنفر باقیمانده افسر بکلی بیطرفی بود. از یگانه هنگ رزمی در تبریز چهار فرمانده گروهان، از جمله گروهان مأمور دؤبان شهر و فرودگاه، فرمانده واحد کوماندو (جانباژ)، واحد زرهپوش هنگ را رفقای ما فرماندهی میکردند. فرمانده ارابه های جنگی از هواخواهان ما و معاون دؤبان که افسر با نفوذی در شهر و درعین حال فرمانده واحد دؤبان عضو سازمان بود. فرمانده گروهان مهندسی لشکر و سه نفر از افسران شهریانی از جمله رئیس رمز شهریانی عضو بودند و دو نفر دیگر هرکدام بنوبه از مسئولین نگهداری زندانیان بودند که تسلیح ۴۵۰ زندانی فرقه و آماده نمودن آنها برای هرگونه عملیاتی بعهده آنان بود. چهار نفر از افسران کادر فرماندهی نیز جزو اعضای آزمایشی و یا هوادار بودند. وقتی من درباره ۵۰۰ نفر توده ای زبده که میبایستی فداکار، مؤمن و



مطلب از این قرار است!

نجفی

نسل لا کتاب

چهل و چهارمین دوره نمایشگاه کتاب در فرانکفورت (که باز هم جمهوری اسلامی از شرکت در آن محروم ماند) امسال در شرایطی برگزار شد که دو پدیده نگران کننده بر فضای نمایشگاه سنگینی میکرد. پدیده اول تراکم امواج خفقان آور نژاد پرستی در سراسر جهان بویژه در آلمان است. تصادفاً در همان روز گشایش نمایشگاه - ۲۹ سپتامبر - یکی از مؤسسات تحقیقاتی اعلام کرد که آخرین نظرخواهیها نشان میدهند که يك سوم جوانان آلمانی به ناسیونالیسم افراطی و نژاد پرستی گرایش دارند و مخالف اقامت خارجیها در این کشور هستند. پدیده دوم بحرانی است که در سراسر جهان بازار کتاب را فرا گرفته است. پارچود رقم بالای شرکت کنندگان امسال (۱.۳ کشور) هم تعداد کتابهای عرضه شده در نمایشگاه پائین تر بود و هم استقبال بازدید کنندگان کمتر. کسانی بازار کتاب را میتوان در ورشکستگی کتابفروشیها و بنگاههای انتشاراتی کوچکتر هم دید. این بحران را بعضی به رکود عام اقتصاد جهانی مربوط میدانند و عده ای به پیچیدگی اشکال دیگر تبادل فرهنگی، مانند تلویزیون، یا گسترش دیسکتهای کامپیوتری که میتوانند کتابهای حجیم و دائره المعارفهای عظیم را در اندازه ها و قیمتهای صرفه جویانه تر در دسترس همگان قرار دهند. اما با وجود این ترجیحات تسلی بخش آیا نمیتوان میان دو پدیده بالا ارتباط قائل شد؟ در روزگار ما کتاب هنوز مهمترین افزار انتقال تجارب و معلومات است، و رواج آن نشانه شکوفائی فرهنگی دانسته میشود. از سوی دیگر نژاد پرستی و بیگانه ستیزی - عوامل سیاسی و اجتماعی آن به کنار - يك بحران عمیق فرهنگی را رقم میزند. آیا جوانان ستیزه جویی که در خیابانها عربده وحشیانه سرمیدهند و اردوگاه خارجیان بیدفاع را به آتش میکشند نماینده نسلی نیستند که به کتاب پشت کرده است؟ و مگر اسلاف تهنی مغز همین چوچه فاشیستها نبودند که با جشن کتابسوزان به ضیافت جهنمی خود رونق میدادند؟

اما نگرانی اصلی نه از جانب این اقلیت مهار گسیخته، بل به خاطر آن جمعیت انبوهی است که چنین بی تفاوت و خاموش به این عرصه جهل و ظلمت چشم دوخته اند.

رشدی در آلمان

سلمان رشدی که در يك سال اخیر فعالیت تازه ای برای نجات زندگی خود آغاز کرده به تازگی از آلمان دیدار نمود. او قبلاً به کشورهای اسکانديناوی و اسپانیا رفته و از سران این کشور ها خواسته بود که جمهوری اسلامی را برای لغو «فتوای خمینی» زیر فشار بگذارند. رشدی در ملاقات با سیاستمداران آلمانی از آنها خواست: «اینکه که ایران تا این حد به آلمان وابسته است و به رابطه با کشور شما نیازمند است، باید از او بخواهید که حد اقل حقوق انسانی را رعایت کند.» مقامات آلمان به رشدی قول داده اند که در هر دیدار با سران ایران بر اصل رعایت حقوق بشر در ایران پافشاری کنند.

رشدی در روز ۲۷ اکتبر در يك مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد و در آن از جمله گفت: «قضیه در اصل خیلی مضحک است و اگر اینقدر خطرناک نبود من درباره آن يك کمدي می نوشتم. فکرش را بکنید؛ آدمهایی که هرگز کتاب نمی خوانند، قصد جان کسی را کرده اند که يك کتاب نوشته است. آدمهایی که اصلاً نمی دانند در دل دیگران چه میگذرد.»

رشدی در قسمت دیگر این مصاحبه می گوید: «درسی که من در سه سال گذشته گرفتم این بود که خاموشی همیشه خطاست. بعضی ها به من نصیحت می کردند: اگر آرام بمانی، اوضاع بهتر میشود. می بینیم که در همه جا به اقلیت ها و ستم زده ها اندرز می دهند: اینقدر شلوغ نکنید و گرنه وضعتان بد تر میشود. این برخورد همیشه غلط است. خاموشی یعنی این که به آدمهایی که خود به خود قوی هستند، قدرت بیشتری بدهیم، سکوت خطرناک ترین چیز هاست. برخلاف تصور کسان، به اینجا آمدن و با شما نشستن به هیچوجه خطرناک نیست، بلکه اینجا امن ترین جاست. زیرا روشنائی امن ترین جاست، و خطرناکترین جا همان تاریکی است.»

بی گمان اکتاو یویاز در سخنرانی گشایش نمایشگاه کتاب به همین جماعت نظر داشت آنجا که گفت: «ادبیات موظف نیست که به دنبال علایق و سلیق عامه خوانندگانش برود، بلکه باید به آگاهی آنها بیشتر بزند و وجدان آنها را برانگیزد.» وی نطق خود را با این سخنان پایان داد: «نویسندگان امروز باید به همان کلمه مقدسی برگردند که ادبیات مدرن با آن شروع شد؛ به کلمه کوتاه نه!»

به جرم حقیقت گوئی

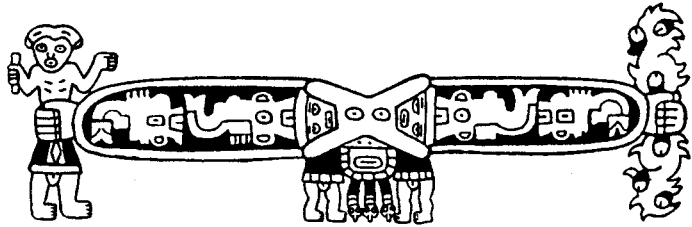
در مقاله افشاگرانه ای که در روزنامه «اوزگورگوند» به تاریخ هفتم اوت امسال منتشر شد، نویسنده کرد حسین دنیز اعلام داشت که قاتلین همکارش یحیی اورهان را باید در وزارت کشور دولت آنکارا جست. دو روز پس از انتشار این مقاله خود حسین دنیز در دیاربکر به دست چند «ناشناس» مورد سوء قصد قرار گرفت و به همکاران مقتول خود پیوست.

مطلب از این قرار است که در چند ماه گذشته بیش از ده روزنامه نگار در کرهستان ترکیه به قتل رسیده اند. مقامات ترک تاکنون احدی را در رابطه با این ترور های ناچوانمردانه دستگیر نکرده و آنها را به سازمانهای رقیب کرد نسبت میدهند، ادعائی که هیچکس آن را باور نمیکند. سازمان عفو بین المللی که به خاطر قتل نویسندگان و روزنامه نگاران کرد به دولت ترکیه اعتراض کرده، در بیانیه خود تاکید دارد که همه مقتولین درست قبل از کشته شدن به افشای جنایات رژیم ترکیه در اعمال اختناق و فشار علیه مردم کرد پرداخته بودند.

از ماست که بر ماست!

قطعه معروف و پرمغز ناصر خسرو به مطلع «روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست» داستان عقاب مغروری است که وقتی در اوج آسمان پرواز میکرد، به ضرب تیری به زمین افتاد. پس در آخرین دم حیات که بر خاک میغلطید با تماشای تیر به حیرت افتاد: گفتا عجیبت این که زچوب است و ز آهن این تیزی و تندی و پریدنش کجا خاست؟ زی تیر نکه کرد و پر خویش برو دید گفتا: زکه نالیم که از ماست که بر ماست يك مثل زیبای یهودی همین مضمون را به شکل زیر بیان میکند:

وقتی خداوند آهن و آفرید، درختان غمگین شدند: «وای، که چه بلائی بر سرمان آمده! باغها و جنگلها هم نالیدند: «خدا بلائی جان ما را خلق کرد. روزی فرا میرسد که انسان از آهن تیر میسازد و به جان ما می افتد.» آهن ناله درختان را شنید و گفت: «سرنوشت شما به دست خودتان است. تا زمانی که شما متحد باشید و چوبتان را به من ندهید، در امان خواهید بود. اما اگر پراکنده شوید و با من پیوند ببندید، تیر به کار خواهد افتاد.»



نقدی بر مردسالاری پنهان

در پاسخ به کتاب «بدون دخترم هرگز» چندین رساله و مقاله منتشر شده که از زوایای مختلف به دعاوی خانم بتی محمودی جواب گفته اند. چالب است که بیشتر جوابیه ها از جانب زنان ایرانی عرضه شده، در حالیکه خانم محمودی عمدتاً مردان ایرانی را زیر حمله گرفته است. گویا مردان در این عرصه حرف چندانی برای دفاع از خود ندارند! بهر حال یکی از آخرین جوابیه ها جزوه ای است از ایواندخت آزاده و آنا یلور که توسط «انتشارات نوید» چاپ و پخش شده است. این نوشته تنها «پژوهش و نقدی بر کتاب بدون دخترم هرگز» نیست، بلکه فراتر از آن، تحلیل چالب و دقیقی از موقعیت کنونی زنان شهرنشین در جوامع غربی است، که از دیدگاه فمینیستی و با توجه به مطالعات و نظریات روانکاوانه جدید نگاشته شده است. تلاش نویسندهگان در ارائه یک اثر پژوهشی تازه و مستقل درخور تحسین فراوان است.

آنچه در یخ انگیز است نثر ناهموار و زبان نارسای این کتاب است که از میزان فائده آن بسی میگذرد. در حالیکه امروزه در ایران اهمیت و پیرایش کاملاً جا افتاده و حتی آثار مترجمین نامی و معتبر هم قبل از چاپ به ویراستار سپرده میشود، اما در خارج، که تصادفاً ضرورت و پیرایش آثار به خاطر کم تجربگی و تازه کاری نویسندگان بیشتر است، هنوز نقش ویراستار شناخته نشده است، و این بی گمانی دلیل اصلی پائین بودن تیراژ کتابها و عدم استقبال مردم از آنهاست. برخلاف تصور بعضی ها، زبان صحیح و درست تنها روان تر و زیبا تر نیست، بلکه گویاتر و رساتر نیز هست.

بی تردید اثر مورد بحث ما هم اگر زبان بهتری داشت، بسیار فایده بخش تر بود. از این گذشته، در این کتاب در کاربرد واژه ها و برابر نهاده های رایج علمی هم ناهماهنگی و بی دقتی دیده میشود: برای نمونه درج واژه سحرآمیز در برابر magisch به جای چادوشی، کلمه سنتی در برابر Konservativ به جای محافظه کار، اصطلاح نبض درونی برای Impuls به جای تحریک یا انگیزه غریزی، و بالاخره مراد از Feminisierung der Armut نه «فقر زنانه»، بلکه «زنانه سازی فقر» است.

در کتاب اغلاط چاپی فراوانی هم به چشم میخورد، به ویژه در ثبت الفاظ فرنگی: اما نام خانم سیمون نو بووار، که چند بار به صورت «سیمون دو بوا» تکرار شده، نباید غلط چاپی باشد! امید آنکه چاپ بعدی این کتاب به شکل ویراسته و دقیقتری به دست خوانندگان برسد



کاروان تمدن!

درست پانصد سال پیش یعنی در روز ۱۲ اکتبر ۱۴۹۲ یکی از نوابغ عالم به اسم کریستوفور کولومبو برای اولین بار به قاره امریکا قدم گذاشت و از شوق فریاد زد: «بارالها، تو را شکر میگویم که راه دریایی هندوستان را نشانم دادی!» و هنوز دعایش تمام نشده بود که دید یک مشت سرخ پوست بی تربیت او را دوره کرده اند و با لبخند چیزی میگویند که به زبان خودشان «زروشک» معنی میدهد. کولومبو که آدم با ادبی بود به آنها گفت: «سلام، هندیهای عزیز!» آن زبان بسته ها هم جلو آمدند و گفتند: «علیک السلام، اما ما هندی نیستیم.» کولومبو که از آدهمهای دروغگو بدش می آمد، به همراهانش دستور داد که سر از تن آنها جدا کنند، و بدین ترتیب یک چند میلیون نفری از آنها را ادب کرد. در همین وقت پادشاه عظیم الشان اسپانیا - که آدم بد دهنی بود به او پیغام داد: «مادر... آخر در آن جهنم دره چه گهی میخوری؟ بیا که انگلیسها توی هندوستان واقعی خواهر ما را...» اینجا بود که سیاح شهیر فهمید که خیط کرده است. نه تنها به هند نیامده، بلکه کاشف سرزمینی شده که قبل از او مخلوقات بی شمار دیگری آن را کشف کرده اند. کولومبو که تا اینجا خون میلیونها نفر را سهواً به زمین ریخته بود، سخت پشیمان شد و به پاپ اعظم نامه نوشت که پیش خدا پارتی بازی کند تا بر گناهانش قلم عفو بکشد. پاپ هم به او گفت که تنها راهش این است که آن کفار را به راه خدا (یعنی مسیحیت) هدایت کند. کولومبو هم رسالت خود را اعلام کرد: هرکس مسیحیت را نمی پذیرفت او را لای سست بابا بزرگش میفرستاد، و هرکس که مسیحی میشد فوراً به عنوان جایزه یک قلابه بردگی دریافت میکرد. همینجور بود که میلیونها نفر دیگر هم یا مردند و یا ایمان آوردند. بعد کولومبو متوجه شد که برده های جدید توی کاسه و بشقاب طلا غذا میخورند و فهمید که با قوم خیلی عقب افتاده ای طرف است که هنوز قدر طلا را نمیدانند. این بود که چند کشتی طلا بار زد و برای اربابانش فرستاد تا در خزاینشان انبار کنند؛ و وقتی بدین ترتیب معادن طلا ته کشید از اقوام وحشی موسوم به مایا سراخ بقیه طلا ها را گرفت و آنها گفتند که آنها را مثل سنگ و چوب و فلزات دیگر در شهر سازی بکار برده اند و همین جا بود که کولومبو دیگر واقعا از جا در رفت، چون شستش خبردار شد که آنها بدون اجازه پاپ و پادشاه اسپانیا تمدنهای عظیمی به راه انداخته اند که بیا و ببین: از تک و اینکا و

چه! و مرحوم کولومبو و اخلافش برای بیرون کشیدن آن طلا ها به چه درد سری افتادند و چند صد تا شهر را مجبور شدند خراب کنند، خدا میداند. و بعد که آن اقوام عقب مانده را از جهالت و کفر نجات دادند، موقع مناسب شد که آنها را با مواهب پیشرفت آشنا کنند، و بدین ترتیب کشتی کشتی از اروپا تمدن وارد کردند و به هر یک از آن وحشیان در ازای حلقه های طلای گوش و دماغشان یک قبضه تفنگ فرد اعلا تحویل دادند و به آن بیسواد ها آموختند که چطور همدیگر را تکه پاره کنند. اوضاع که یک کمی قاراشمیش شد، دزدان دریایی سابق به اروپا برگشتند اما به یک مشت ژنرال آدمخور نیابت دادند تا مواظب باشند مبادا آن وحشیان دوباره از جاده تمدن بیرون بیفتند. عالم متمدن این رسالت را قرنها ادامه داد و از ثمرات آن هم برخوردار شد. پس بی جهت نیست که این روز ها عالیجناب پاپ اعظم و اعلیحضرت پادشاه اسپانیا و حضرات رؤسای جمهور و بانکداران و ژنرالها و همه مفتخور های دو طرف اقیانوس آرام «بزرگترین رویداد تاریخ بشر» را جشن گرفته اند و برای آموزش روح کولومبو دست دعا به آسمان برداشته اند و حاضرند دیگران را هم با مشت و لگد به جشن و سرور خود بکشانند. و اما بومیان نامتمدنی که قدر کشف خود را هنوز نشناخته اند، به راهزنان امروز همان کلمه ای را میگویند که روز اول به کاشفین دیروز گفته بودند، و این بار بی هیچ لبخندی.

خشم حزب الله

در مطبوعات دولتی ایران کارزار تازه ای علیه طراح مجله فاراد و دادگاهی که او را به یک سال زندان و پرداخت پنجاه هزار تومان جریمه نقدی محکوم کرده، به راه افتاده است. روزنامه های کیهان و جمهوری اسلامی و «دانشجویان بسیجی» که خشم و نفرت خود را قبلاً با حضور در محل نشریه فاراد اعلام داشته بودند، از قضات دادگاه به خاطر حکم کذائی «توضیح» خواسته اند، که خدا باید به دانشان برسد!

مطلب از اینقرار است که «مسئولین محترم قضائی» با صدور رأی، خود را در وضعیت ناچوری قرار داده اند. یعنی با وجود اینکه با صدور حکم «وقوع جرم» را تأیید کرده اند، اما با حکمی که «برای نازل ترین جرمها در نظر گرفته میشود» طبق معمول قلب نازک و حساس «شیفتگان حضرت امام را به درد آورده اند.»

معترضین دلیل این «تسامح» را تقلید

بقیه در صفحه ۲۵

از فمینیسم نهراسید!

ناهید کشاورز

در شماره ۲۲ نشریه راه آزادی مطلبی تحت عنوان «مشکلات زنان ایران، جایگسای فمینیسم» به چاپ رسیده بود. این مقاله از این جهت قابل توجه است که نویسنده «زن» آن به طرح مطالبی می پردازد که اغلب به خصوص از جانب روشنفکران «مرد» در رد فمینیسم و جنبش های مستقل زنان بکار گرفته میشود. آنها ضمن برشمردن مشکلات عدیده ای که زنان ایرانی با آن دست به گریبانند طرح مسئله فمینیسم در شرایط فعلی ایران را غیر ضروری میدانند و با آن مخالفت میکنند. آنها فمینیسم را تئوری ذهنی دور از واقعیت و جنبش های مستقل زنان را از سر بی ددی و مختص کشورهای پیشرفته صنعتی قلمداد میکنند. طبق این نظر ما زنان ایرانی تنها زمانی که بر اثر مبارزات مشترک با مردان بجامعه های دموکراتیک دست یافتیم میتوانیم به مسائل خود حول محور تشکل های مستقل یا فمینیسم بپردازیم این یک تحلیل مردانه روشنفکرانه است اما ارائه آن از جانب زنان یادآور همان برداشت سنتی زن از موقعیت خویش است که برخاسته از دست به گریبانی با احساس گناهی است که به دنبال پرداختن به مسئله خود بعنوان زن بطور خاص و دور شدن از وظایف ملی، سنتی، اجتماعی و خانوادگی دارد. و نقش تاریخی او را که همواره یاری رساندن به مردان در عرصه های مختلف بوده خدشه دار میکند و او را در اندیشه اش درباره حرکت مستقل زنانه دچار دودلی، نگرانی و پریشانی می سازد.

طبیعی است که مسئله زنان و مبارزات آنها نمیتواند بی اعتنا به شرایط کلی جامعه، شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باشد. مسائل طبقاتی، نژادی و ملی در جنبش زنان تأثیر و دخالت دارند و مدنظر قرار میگیرند اما شرکت زنان در مبارزات ملی و ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری و یا مبارزات صنفی و سیاسی آنها به معنای شرکت آنها در جنبش زنان نیست چرا که جنبش زنان آن نوع جنبشی است که مسئله زن و مسائل مربوط به مناسبات نابرابر جنسی و ستمکشی جنسی علت آن را تشکیل میدهند. و اما علت اینکه اصولاً چرا مبارزات دموکراتیک زنان گاهی کافی نیست و ضرورت شکل گیری انجمن های خاص زنان چیست از اینجا بوجود می آید که ورای تمام تقسیم بندی های سیاسی، طبقاتی و

اقتصادی تقسیم بندی دردناک دیگری وجود دارد و آن تقسیم بندی جنسی میان مرد و زن است که صرفاً یک تقسیم جنسی و بیولوژیکی نیست بلکه تقسیم بندی سیاسی و اجتماعی را هم به دنبال دارد. و از همین جاست که تقسیم کار، تخصص و درآمد بر مبنای جنسیت صورت میگیرد و از این بارز تر تفاوت و برتری در عرصه خانواده است. بطور نمونه یک خانواده کارگری را در نظر بگیرید. زن کارگر و مرد کارگر هر دو تحت ستم و فشار سرمایه داری و طبقاتی قرار دارند (هرچند نه به یک نسبت) اما آیا در کانون خانواده این فشار به هر دو جنس به یک نسبت نمود میکند؟ البته نه! مرد سرخوردگی، فشار اقتصادی و تحقیر های اجتماعی را وسیله اعمال فشار تازه ای بر خانواده و همسر تبدیل می کند و آماج اولین عکس العمل ها و بغض های فروخورده در بیرون خانه زن بعنوان همسر اوست. او که از ابراز عکس العمل در مقابل فشار های اجتماعی در بیرون عاجز است در خانه قدر قدرت است. در اینجا زن و مرد بعنوان انسانهای برابر حقوق از شرایط نابسامان و سخت اجتماعی و سیاسی رنج نمیبرند. آنها اگر چه یک سری مسائل مشترک دارند اما در مسائل دیگری که بر مبنای تفکیک جنسی است باهم اختلاف جدی دارند.

در قسمت دیگری از مقاله بار دیگر حل مسئله زنان واگذار به شناخت و درک و برنامه ریزی گروههای سیاسی شده است و این وظیفه بعده آنها گذاشته میشود که با ارائه و ترسیم وضعیت زنان راه حل مناسبی ارائه دهند و آنها را از غلطیدن به دام فمینیسم برحذر می دارد. این همان خطائی است که ما قبل از این تجربه کرده ایم. پیش از این هم گروههای سیاسی بر اساس بینش های سیاسی و طرح برنامه های خود برای معضلات زنان بخصوص زنان ایران راه حل پیشنهاد کردند و در پرتو همین راه حل ها بود که تشکیلات مستقل زنان تابو قلمداد شد. بر اساس همین برنامه ها بود که برخورد زنان به مسائلمان انحرافی در مبارزه طبقاتی بود. و از همین جا بود که احزاب سیاسی تشکلات زنان خاص خود بوجود آوردند و یا در درون خود به ایجاد گروههای زنان پرداختند که با حفظ چارچوبهای سیاسی و ایدئولوژیک گروههای خود، مختار به طرح مسائل خود بودند و برای حل این مشکلات

می باید از پلگانی که احزاب سیاسی بنا نهاده بودند بالا می رفتند تا برای رسیدن به مدینه فاضله طرح شده مبارزه کنند و در این مدینه فاضله چنان مسئله برابری حقوق زن و مرد تحقق می یافت که نیازی به مبارزات و تشکل های زنان باقی نمی ماند. آیا برحذر ماندن گروههای سیاسی از فمینیسم و عدم طرح آن تکرار همان داستان گذشته نخواهد بود؟ آیا زنان به چنان درک و آگاهی نرسیده اند که در مورد وضعیت خود به داوری بنشینند؟

نویسنده مقاله ضمن برشمردن مشکلات و معضلات زن ایرانی ریشه آن را در عقب افتادگی اجتماعی، رفتاری و فرهنگی می داند و می نویسد (زنان همانقدر در تغییر این روابط ذینفع اند که مردان، با این تفاوت که این مردان هستند که در درجه نخست میبایست در رفتار و بینش سلطه گرانه خود و در نتیجه رفتار و وجدان عمومی جامعه تجدید نظر نمایند.)

زنان و مردان فقط در شرایطی از تغییر وضع نفع برابر می برند که سهم مساوی در جامعه داشته باشند. طبیعی است که رفع عقب ماندگی اجتماعی، رفتاری و فرهنگی در بهبود شرایط زندگی زنان هم مؤثر است. اما آنها نه در شرایط برابر از این معضلات رنج برده اند و نه در مبارزه علیه آن به آنها نقش جدی داده شده است و نه از بهبود اوضاع نفع مساوی با مردان می برند. و اصولاً آیا این انتظار که مردان در رفتار سلطه جویانه خود تغییر دهند القاء نقش انفعالی به زن نیست؟ نوعی بی تحرکی و تنها انتظار و امید که بازم مردان راهگشا برای برابری حقوق با او باشند؟ آیا تحمیل همان نقش همیشگی «زنانه» به زن نیست که او را در مرکز چنان قداستی قرار می دهد که هرگونه تحول و درهم پاشیدگی نظم موجود رفتاری او نظم خانواده و در نهایت جامعه را به نابودی می کشاند. و اگر در این میان مردان به این بینش نرسیدند که می باید در رفتار سلطه گرانه خود تغییر بدهند آنوقت چه باید کرد؟ روشن است که بدون تحول در ساختار خانواده پدر سالار و دگرگونی در نقش اجتماعی و خانوادگی مرد و زن نمیتوان به دور باطل موجود پایان بخشید و این تحول تنها در مبارزه مشترک زن و مرد در عرصه

بقیه در صفحه ۲۵

صدا و سیمای ایران فردا!

محسن حیدریان

به کمک موج کوتاه ترانزیستور های خود، خارج از محدوده سانسور حکومت و دور از چشم گزمگان حکومتی اخبار و اطلاعات را دریافت میکنند. فقط حکومتهایی که می خواهند از دنیای پراشوب کنونی برای همیشه خارج بمانند میتوانند از وصل شدن «وادیهای بی خبری» به جهان خود داری ورزند. دوران کنترل مغزها به پایان رسیده است. حرکت ایران به سمت قرن ۲۱ را نمیتوان متوقف ساخت. ولی مسئله سرنوشت ساز ایران این خواهد بود که قبل از وقوع طوفان بزرگ و پیشرفت فرهنگی و مؤلفه های موازین جامعه مدنی تا چه حد تحول یافته باشد، تا مساله «اطلاعات» همچون انقلاب بهمن دیر تر از موقع برای جامعه حل نشود؟

رادیو و تلویزیون ایران فردا!

صدا و سیمای فردای ایران بجای آنکه با حکم ولایت فقیه و انحصار دولت ج.ا. به تولید و پخش برنامه مبادرت ورزد باید با استقلال کامل از دولت و احزاب و سازمانهای سیاسی و رعایت اصل پلورالیسم بعنوان یکی از ارکان دموکراتیک جامعه مدنی همچون کلیه جوامع پیشرفته امروزی در راستای زیر فعالیت کند:

۱ - پخش آزادانه اخبار و اطلاعات و بی طرفی کامل در ارائه آنها. این خود شهروندان خواهند بود که بر اساس داده ها و جریان آزاد اطلاعات در مسایل گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و غیره به قضاوت و موضع گیری خواهند پرداخت. برنامه های سرگرم کننده و تفریحی و فرهنگ، هنر و موسیقی بدون هرگونه پیشداوری و دسته بندیهای از قبیل «مبتذل»، «شوقی» و غیره در رقابتی سالم میان هنرمندان و سبک ها و سلیقه های گوناگون به مردم عرضه خواهد شد. در جریان چنین رقابت و تنوعی است که برخی از هنرمندان و یا فیلمهای هنری و فرهنگی کنار خواهد رفت و یا با استقبال مردم روبرو خواهد شد.

۲ - تفسیر و ارزیابی مستقلانه مسایل و رویداد های گوناگون سیاسی، اجتماعی، نظر سنجی همگانی در مسایل مهم سیاسی و اجتماعی از دیگر وظایف رسانه های گروهی است. بی طرفی و استقلال در این موارد نه به مفهوم حذف دیدگاهها و اندیشه های متفاوت و نقطه نظرات احزاب و سازمانهای سیاسی، بلکه ایجاد تعادل میان ادامه انواع عقاید، دیدگاهها و ارزشهای متنوع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است.

۳ - رادیو و تلویزیون بعنوان مدافع حقوق شهروندان در مسایل مختلف موظف به کنترل ارگانهای کلیدی جامعه در بخش های دولتی و خصوصی خواهند بود. کار کنترل این ارگانها و بطور کلی صاحبان

مسئله دو چندان میشود اگر به بن بست رسیدن کلیه سیاستهای درون گرایانه اجتماعی و اقتصادی خارج از مدار جهان پرشتاب کنونی و لزوم شرکت فعال در رقابت گسترده ای که میان ارزشها و ایده های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در جهان حاضر جریان دارد را هم در نظر بگیریم. همه این الزامات و نیز مهم ترین مبانی جوامع مدنی نظیر دموکراسی، عدالت اجتماعی و آموزش و پرورش به یک سیستم اطلاعاتی باز، وسایل ارتباط جمعی مستقل و تنوع پذیر و آزادی بیان و نشر وابسته است.

رسانه های گروهی در جمهوری اسلامی

یکی از مهم ترین تفاوتهای نظام های توتالیتر و استبدادی با نظام های مردم سالار در عملکرد وسایل ارتباط جمعی است. خصوصیت رژیم جمهوری اسلامی با استقلال رسانه های گروهی و اعمال کنترل آهنین بر رادیو و تلویزیون و مطبوعات بطور مستقیم با بزرگترین ضعف اساسی آن در این زمینه مربوط است. ج.ا. با اعمال انحصار دولت بر رسانه های گروهی در واقع آنها را به بخشی از ماشین دولتی تبدیل کرده است که وظیفه ای جز اشاعه «حقیقت مطلق» بنا بر صلاح دید ولایت فقیه ندارد.

رفسنجانی و مشاورانش با وجود آنکه هر روزه از طریق C.N.N از آخرین رویداد های جهان مطلع میشوند، و به این نتیجه نیز رسیده اند که تنها با «خلوص ایدئولوژیک» نمیتوان مسایل اجتماعی را حل کرد. همچنان می کوشند که شهروندان را در گذشته ای پرکابوس حفظ کنند. این وضع نشانگر بن بست کامل نظام ج.ا. و ناتوانی آن از حل بحرانهای همه جانبه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است. حکام ج.ا. با اعمال انحصار خود بر رسانه های گروهی و در بست داشتن آپارات اطلاعاتی و امنیتی، ارعاب مردم و سرکوبی آزادی فرهنگی و هنری در جامعه از خود در برابر خشم عمومی محافظت میکنند.

یکی از شگفتی های عصر ما آن است که هیچ بخشی از جهان را نمیتوان بطور کامل برای همیشه از بقیه جهان جدا نگهداشت. پیام ها از حفاظت شدید ترین مرز ها نیز نفوذ میکند. همانگونه که مردم کشور های اروپای شرقی اخبار تظاهرات در کشور های خود را از رسانه های گروهی غربی می شنیدند، بسیاری از مردم نیز تنها

درست همانطور که اختراع چاپ توسط گوتنبرگ در اواسط قرن ۱۵ به انتشار اطلاعات و اندیشه های متنوع سیاسی - اجتماعی و فرهنگی انجامید و سلطه کلیسای کاتولیک را بر دانش و ارتباط در اروپای غربی به میزان وسیعی کاهش داد، ظهور رسانه های جدید ارتباطی در اواسط قرن ۲۰ کنترل شوروی را بر ذهن مردم کشور هایی که تحت حاکمیت آن بودند در هم شکست. از دوران اختراع چاپ به این سو وسایل ارتباط جمعی و بطور کلی سیستم اطلاعاتی جهان تحولات عظیمی را پشت سر گذاشته است. افزایش بی سابقه نقش و اهمیت وسایل ارتباط جمعی از قبیل رادیو، تلویزیون، مطبوعات و کتاب در هدایت و ارتقاء افکار و فرهنگ عمومی و نیز بازتاب گسترده خواستها و پیام های مردم در سطح جامعه یکی از مهم ترین تأثیرات چنین تحولی در کشور های پیشرفته جهان بوده است و این تحول از یکسو نتیجه رهایی رسانه های گروهی از سلطه دولت و مذهب و پذیرش پلورالیسم و از سوی دیگر گسترش سیل آسای تکنیک مدرن و ورود بشر به عصر ماهواره بوده است.

از طرف دیگر در نمونه هایی همچون آلمان هیتلری، اسپانیای فرانکو و شوروی کمونیستی و دهها مورد مشابه دیگر کاربرد وسایل ارتباط جمعی به منظور تحریف حقایق، ارائه یکسویه و مغرضانه اخبار و اطلاعات از پیش تعیین شده، بمباران تبلیغاتی و ایدئولوژیک و در راه شستشوی مغزی شهروندان و پرورش انسانهای نست آموز و مسخ شده نمایانگر نتایج هولناک و ضد انسانی است که تسلط و کنترل رژیمهای توتالیتر و استبدادی بر وسایل ارتباط جمعی ببار آورده است. در بررسی چنین روندی در همه کشور ها میتوان به این نتیجه گیری مسلم دست یافت که هر قدر حکومتی در راه تسلط و کنترل رسانه های گروهی و مسدود کردن جریان پر بار و آزاد داده ها و اطلاعات پای فشوده است به همان میزان رشد و تعالی فرهنگی جامعه، تفاهم و همبستگی ملی و پیشرفت تکنولوژیک و روند عدالت اجتماعی را کند تر و ناهنجار تر کرده است. بعبارت دیگر آزادی بیان و نشر در جهان کنونی و استقلال رسانه های گروهی از دولت تنها یک مساله سیاسی نیست، بلکه پیش شرط رشد اجتماعی، توسعه اقتصادی و ایجاد یک تعادل و ثبات اجتماعی است. فراتر از آن سلامت و تعادل هر جامعه با ظرفیت تنوع پذیری آن در زمینه های گوناگون سنجیده میشود. اهمیت

بقیه در صفحه ۲۵



دمکراسی، تمامیت ارضی و مسأله اقلیت ها در ایران

سعید

بخش چهارم

در بخش های پیشین این مقاله چند نکته مهم مورد بررسی قرار گرفت:

- وجود اقلیت های ملی، فرهنگی، قومی و یا زبانی بمثابة همبود های انسانی با هویت خودویژه از پدیده های اجتماعی هستند که در جوامع امروز بشری بصورت جدی مطرح شده اند.

- در تبیین جایگاه حقوقی و سیاسی این اقلیت ها اتفاق نظر وجود ندارد. روش واقع گرایانه و انسانی حکم میکند که در برخورد با مسئله اقلیت ها، خواست و اراده و وجدان و شعور جمعی این همبود های انسانی در مرکز توجه قرار گیرد- در برخورد با مسئله اقلیت ها، از آنجا که گاه مسائل حقوقی - دولتی یا مرز های جغرافیائی بطور جدی مطرح میشوند، داده های تاریخی و سیاسی نباید بصورت مطلق و تجریدی و تغییر ناپذیر بمیان کشیده شوند. اگر تاریخ کار انسان هاست، امروز همین انسان ها میتوانند سرنوشت دیگری برای خود قائل شوند.

- حق انتخاب آزادانه همبود های انسانی باید به بخش جدائی ناپذیر دمکراسی تبدیل شود و حکومت مردم سالاری از برداشت ساده و سنتی «قانون اکثریت» فراتر رود و به حقوق اقلیت های ملی، قومی، فرهنگی و یا زبانی احترام گذاشته شود.

در دنباله این مطالب بطور گذرا به مسئله ناسیونالیسم اشاره خواهد شد.

دمکراسی در برابر ناسیونالیسم

هنگامی که در روز ۲۰ ژوئیه ۱۹۹۲ واسلاو هاول بعنوان اعتراض به از هم پاشیدن کشور چکسلواکی از مقام خود استعفا داد، این سؤال اساسی در ذهن بسیاری طرح شد که آیا دمکراسی یا حکومت های مردم سالارانه میتواند راه حلی برای مقابله با گرایش های قومی و ملی جدائی طلب ارائه دهند؟ استعفای هاول بروشنی نشان داد که پاسخ به این سؤال منفی است. هاول در اینباره میگوید: «فشار برای آزادی جامعه اسلواک به مراتب قوی تر از نیروی ما طرفداران فدرالیسم بود. این چیزی است که من باید بدان احترام گذارم.» (نول ابزرواتور، شماره ۲۲ ژوئیه ۱۹۹۲) در اینجا بحث بر سر پیشینه تاریخی چکسلواکی، شرایط اجتماعی یا خودویژگی های آن نیست. مسئله محوری روش هایی است که حکومت ها یا نیرو های سیاسی در برابر خواسته هایی اینچنینی درپیش می گیرند. نیرو هائی که در اریتره، تبت، کرس و یا کردستان ترکیه و عراق و حتی ایران با مسئله ای مشابه مواجه می شوند، علیرغم همه

تفاوتهایی که بین واقعیت های آنها و تجربه چکسلواکی وجود دارند، چه واکنشی نشان می دهند؟ این تفاوت های گاه فاحش در واکنش قدرت سیاسی حاکم ریشه در تفاوت هایی دارند که در درک از دموکراسی و جایگاه انسان در نظام های مورد بحث دیده می شوند. در اینجا مسئله برای ما از دو جنبه جدا از هم مطرح است: نخست ارزیابی ما از گرایش های قومی گرا و یا ناسیونالیستی در سطح یک کشور یا یک منطقه و دوم راه حل هایی که نظام های سیاسی برای چنین مشکلاتی بمیان می کشند.

ناسیونالیسم را باید بدون تردید از نیرومند ترین جریانات فکری - سیاسی در قرن اخیر بشمار آورد. هیچیک از جریانات فکری مهمی که بنوعی «هویت ملی» مردم را در برابر انگیزه ها و علائق و وابستگی های دیگر کم رنگ میکردند، نتوانستند در بلند مدت بر گرایش های ملی یا توده گرایانه بطور قطعی غلبه کنند و یا آنرا از میدان بدربرند. مارکسیسم در قرن گذشته برای مبارزه طبقاتی در برابر وابستگی ملی و مرز های جغرافیائی اصالت قائل بود و اگر در قرن بیستم کمونیست ها حق ملل در تعیین سرنوشت و یا مبارزات رهایی بخش ملی توجه ویژه نشان دادند، بیشتر جنبه تاکتیکی و مبارزه با امپریالیسم در آن عمده بود تا جوهر اصلی تفکر آنها.

جنبش های پان اسلامیستی و آخرین و پرممانه ترین آنها یعنی بنیادگرایی اسلامی از نوع خمینی نیز برخورد نلی گرایانه با پدیده ملت و وابستگی ملی داشتند. آنها مفهوم «امت» را جدا از هرنوع تعلق قومی، فرهنگی و یا زبانی جانشین ملت می کنند. همگرایی های منطقه ای نیز در راستای کم رنگ کردن مرز های جغرافیائی و وابستگی های ملی عمل می کنند. پان افریکسیسم، پان عربیسم، بازار مشترک اروپا... نمونه هایی از چنین تلاش هایی در جامعه های انسانی هستند. این گرایش صرفنظر از نیت و انگیزه های خود همواره با سدی بنام ناسیونالیسم و یا جریانات قومی گرایانه مواجه بوده اند.

ناسیونالیسم ایدئولوژی شده

ناسیونالیسم در جریان تحول تاریخی خود طی دو قرن اخیر بستخوش دگرگونی های فراوان شده است و گاه به تناقضات اساسی گرفتار آمده است. این جریان فکری هم در خدمت رهایی یک ملت از سلطه استعمارگر و نیروی اشغال گر قرار گرفته، و هم توده های وسیع مردم را علیه غیرخودی برانگیخته و تنفر از ملت یا اقوام دیگر را دامن زده است. دمکراسی و هومانسیسم از جنبه دوم به رویارویی با ناسیونالیسم و گرایش های قومی گرایانه کشانده می شوند.

ی. پین آشور بدرستی در مقاله خود تحت عنوان ناسیونالیسم عرب بدون ترس می نویسد: «ناسیونالیسم به یک اسطوره نیاز دارد.» (صفحه ۸۵، ۱۹۹۱ Pouvoir) جنبش های ناسیونالیستی این اسطوره را در گذشته های تاریخی خود جستجو میکنند. این اسطوره را میتوان در باور ها و افسانه های یک ملت، یک روستا، یک منطقه و گروه قومی و یا حتی اعتقادات مذهبی آنها یافت. ناسیونالیسم زمانی نیرو می گیرد که یکی از این اسطوره ها بصورت اعتقاد سیاسی مشخص درآید. چنین ناسیونالیسمی معمولاً در رابطه با سلطه بر دیگری و یا کنار گذاشتن این یا آن گروه از سازمان جامعه یا از هویت جمعی طرح می شود. با این درک ناسیونالیسم قادر می شود به آنچهان ارزش والا و انگیزه مقدسی تبدیل شود که انسان ها را با آغوش باز به سوی مرگ رهسپار کند، بذر کینه و نفرت نسبت به دیگری، نسبت به همسایه و اهالی این یا آن منطقه پهاشاند و آتش جنگ را شعله ور سازد.

ناسیونالیسم از جنبه های بسیار و در عملکرد های پرشمار تاریخی بصورت یک ایدئولوژی تمام عیار عمل کرده است. ریمون آردون و جولیان نیدا متفکران فرانسوی چنین ناسیونالیسمی را «مذاهب نیوی» (در برابر مذاهب آسمانی) نام داده اند. مردمی که هویت خود را رپوده می یابند، با این مذاهب دست به طغیان میزنند و همه آرزو ها و آمال خود را در گرو پیروزی بر غیرخودی، نیروی اشغال گر یا سلطه گر میدانند. مصداق عملی این حرف را من ازجمله هنگام بازدید از آرامگاه قاضی محمد ها در مهاباد مشاهده کردم. بروی درختانی که در مجاور آرامگاه قرار داشتند، صد ها صد ها پارچه ی گره کرده، قفل و یا اشیاء دیگر به چشم می خوردند که

حیرت هر بازدید کننده ای را برمی انگیزد. چه نیرو و کدام انگیزه قدرتمند معنوی هزاران کرد را به این گوشه دنج ساده و بی آرایش کنار شهر می کشاند تا با قاضی محمد ها راز و نیاز کنند و بر قبرشان دخیل ببندند؟ مگر کتاب های درسی، رسانه های جمعی و دیگر دستگاه های تبلیغاتی شاه، سران جنبش کردستان را وابسته به اجنبی، خائن یا تجزیه طلب نمی خواندند؟ پس کدام نیرو ها فراتر از این دستگاه های تبلیغاتی عمل می کردند و وجدان و شعور جمعی را با اسطوره ها و باور های به کلی متفاوتی شکل می دادند؟ این فرهنگ و این باور ها بخاطر همه گذشته تاریخ و اندوهیاز در نمونه هایی مانند کردستان فقط بار سیاسی ندارند و بصورت حساسیت ها و ارزش ها و اعتقادات مقدس و ماورای همه چیز درآمده اند.

در بحث پیرامون ناسیونالیسم که جامعه ایدئولوژی بخود می پوشاند، ژان لوک شاپو در اثر خود تحت عنوان (Le Nationalisme) با اشاره به سه ویژگی اصلی هر ایدئولوژی تلاش می کند ناسیونالیسم را در جریان تحول تاریخی خود باتوجه به این سه ویژگی مطالعه کند. این سه ویژگی عبارتند از:

- جنبه جایگزینی (SUBSTITUTION) و آنچه به اراده جایگزین کردن عملکرد مذهب با سیاست در زندگی انسان برمیگردد.

- جنبه رستگاری و نجات بخشی یک جریان فکری (SALUT)

- جنبه درونپاشی (IMMANENCE) نظام فکری و استعمار آن (صفحه ۲۲ - ۱۹۸۶ - J. L. CHABOT) ناسیونالیسم مانند هر ایدئولوژی فقط در جریان شکل گیری تدریجی خود در تاریخ واجد چنین شرایطی گشته است. در تناسب میان احساس و عقل در نمونه ناسیونالیسم، کفه ترازو به سود احساس سنگینی می کند. ناسیونالیسم ایدئولوژی جمعی (کلکتیو) است و از فرد می طلبد خود را فدای جمع و اهداف آن کند و همبند انسانی که ایدئولوژی مذکور بدان تعلق دارد، ارزش والا و برتر را بخود اختصاص می دهد. برخورداری از چنین ویژگی هایی ناسیونالیسم را بسرعت میان توده های مردم میبرد و آنرا فراگیر میکند، جنبش های ناسیونالیستی همواره جنبش های بزرگ و توده ای هستند و به کار روشنگرانه و فکری چندان نیاز ندارند.

با چنین دریافتی از ناسیونالیسم درک آنچه که در یوگسلاوی، گرجستان، ایرلند و چکسلواکی می گذرد به مراتب ساده تر است. کروات ها تا دیروز علیه صرب برای دفاع از هویت قومی خود مبارزه می کردند، امروز در پی کسب قدرت خود از اذیت و آزار اقلیت صرب واهمه ندارند. در جمهوری های بالت تا دیروز علیه سلطه روس ها مبارزه می شد، امروز در پی استقلال صحبت از محروم ساختن اقلیت روسی زبان از حق رأی دادن در میان است. یهودیان که تا دیروز با چنگ و دندان برای بدست آوردن سرزمینی جنگیدند، امروز خود به غاصبانی تبدیل شده اند که حاضر نیستند حق ملت دیگری را حتی به بهای درپردی و آوارگی آن برسیمت بشناسند. ناسیونالیسم دارای این چهره های کریه و خند انسانی هم هست و هرکجا که بصورت افراطی به میدان می آید از جمله میتواند پیام آور نفرت، کینه و خشونت نسبت به غیرخودی باشد و به جدائی ها، از هم پاشیدن و دشمنی دامن بزند. ناسیونالیسم یهود، صرب، کروات، آذری و ارمنی، لیتوانی و فرانسوی و ایران، ترک و روسی آنجا که علیه همبند های دیگر انسانی به کار گرفته می شوند کریه و خند انسانی و ارتجاعی می شوند.

در بسیاری از رسانه های جمعی جهان در پی حوادث خونین اروپای شرقی و رشد گرایش های قومی گرایانه بدرستی از طامعون ناسیونالیسم سخن به میان آمد. از این جنبه چنین تعبیری، دقیق و واقعی است. زیرا این ناسیونالیسم انسان ها را کورکورانه بدنبال شعار های خرافی و عقب مانده خود می کشاند. همزیستی خلق ها با یکدیگر را نامیسر میگرداند، آنها را بجان هم می اندازد و فضای اجتماعی را تا چندین نسل مسموم می سازد. نیرو هایی که به اصالت انسان و دمکراسی و به نظام ارزشی خود باور دارند، با ناسیونالیسم در این شکل و مضمون در تقابل آشکار قرار می گیرند.

خطر ناسیونالیسم در ایران

جامعه ایران بخاطر بافت چند قومی آن در معرض درگیری های قومی و برخورد های خشونت بار ناشی از آن قرار دارد. این خطر

بالقوه ای است که باید فعالانه به رویارویی با آن دست زد. طی تاریخ معاصر ایران ما شاهد دو نوع گرایش های تنگ نظرانه و ناسیونالیستی بوده ایم بدون آنکه برای هر دو سهم مساوی قائل باشیم. از یکسو دولت های مرکزی با نادیده انگاشتن هویت و موجودیت اقلیت های ملی و قومی و فرهنگی و تکیه بر ارزش های گروه اکثریت در جامعه (فارس ها) سیاست همسان سازی همبند های مختلف انسانی ساکن ایران را پیش برده اند. گردانندگان چنین سیاستهایی که هنوز هم طرفداران پروپاقرصی دارد، با به میان کشیدن ارزش هایی مانند حفظ تمامیت ارضی، وحدت و همبستگی ملی و خطر تجزیه طلبی، هر نوع گرایش مرکز گریزانه ای را با خشونت سرکوب کرده اند.

عملکرد چنین سیاستی برخلاف انتظار طراحان آن نتوانست به محو ویژگی های قومی و محلی در ایران و مشروعیت کامل حکومت مرکزی منجر شود. حوادث کردستان، آذربایجان و ترکمن صحرا در فدای انقلاب نشان دادند که این مناطق از زمینه بسیار مساعد روانی برای پیوستن به یک جنبش بزرگ توده ای قومی گرایانه یا بومی برخوردارند. حوادث نامبرده از طرف دیگر نشان دادند که بکارگیری زور در رابطه میان همبند های انسانی، نفی موجودیت دیگری و تلاش برای بی رنگ کردن هویت اقلیت ها طی چند ده سال چندان قرین موفقیت نبوده است و به تقویت احساس همبستگی ملی کمک نکرده است.

مثال روشن در اینمورد کرد ها هستند. کرد ها در طول قرون روابط کم و بیش مسالمت آمیزی با سایر اقوام ایران داشتند، در ۷۰ سال اخیر بطور منظم مورد بی مهری و برخورد های خشنونت آمیز حکومت مرکزی قرار گرفته اند. با انگیزه حفظ سرحدات ایران رضا خان از سال ۱۲۰۱ به بعد در چندین نوبت علیه کرد ها و رهبران ایلات کرد وارد عملیات گسترده نظامی شد و از حوادث سال های بعد از ۱۲۲۰ نیز همگی کم و بیش با خبریم. این رویداد ها نقش بسیار منفی در میان افکار عمومی منطقه کردستان ایفا کرده اند. زنده یاد دکتر شرفکندی طی یک دیدار خصوصی با اشاره به بی اعتمادی حکومت مرکزی نسبت به کرد ها تعریف می کرد که چگونه در سالهای ۱۲۴۰ به همراه صد ها معلم کرد دیگر از کار در کردستان محروم شده و رژیم او را به شهر های دیگر ایران تبعید کرده بود. این بی اعتمادی

مقابل و مستمر میان حکومت مرکزی و مردم کردستان و درگیری های خشنونت آمیز به رشد احساسات ناسیونالیستی و قومی گرایانه در منطقه مورد بحث منجر شده است. فعالیت حزب دمکرات کردستان ایران طی نیم قرن اخیر بطور عمده شامل دفاع از هویت بومی کرد ها و مبارزه برای کسب خودمختاری در کردستان می شود. نفوذ گسترده این حزب در میان مردم بهترین نشانه وجود احساسات خودگرایانه در منطقه کردستان است و چنین احساساتی گاه به شکل یک ایدئولوژی تمام عیار نزد مردم بروز میکند و آنها همه علائق و آمال اجتماعی و سیاسی خود را بر چهره جنبش بومی خود می یابند. در چنین فضایی افکار جدائی طلبانه زمینه مساعدی برای رشد می یابند و نزد افکار عمومی خودی از مشروعیت هم برخوردار می شوند.

به این ترتیب دو نوع ناسیونالیسم افراطی، در برابر هم صف بندی می کنند، یکی پرچم دفاع از هویت قومی و ملی خود را بلند می کند و داعیه جدائی در سر دارد و دیگری برای دفاع از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی حاضر است پای جنگ و خونریزی هم برود و هر دو گرایش هم از مشروعیت کافی نزد افکار عمومی خود برخوردارند.

کسانی که نمی خواهند در این بازی پی فرجام و شوم شرکت کنند، کسانی که با بکارگیری زور در حل مسائل اجتماعی و سیاسی مخالفتند، کسانی که انسان را در مرکز سیاست خود قرار می دهند باید در برابر هر دو گرایش تنگ نظرانه به مقابله برخیزند. از سوی دیگر امروز گسترش ارتباطات و علوم جهان را به دهکده ای تبدیل کرده اند، مسائل بیش از پیش جهانی می شوند و قرار دادهای و اتحادیه های منطقه ای از رونق فراوان برخوردارند. چپ های دمکرات و هومانیتست ها و دیگر نیرو های آزادیخواه باید با این روند ها همگام شوند.

ادامه دارد

آیا ما حقانیت خود را از دست داده ایم؟

گسترش یافت) به مبارزه علیه کلیسا میپردازد. این انجمن شامل «تعدادی از کاتولیک های متعهد در زمینه اجتماعی میشود که میخواهند با استفاده از احکام واتیکان، اولین قدمها را بسوی انقلاب بردارند.» در ایتالیا فردی بنام دن جویزانی جنبش «اتفاق عقیده و آزادی» را بنامی نهد که بطور جدی وارد سیستم سیاسی این کشور شده تا در مقابل دولت ایستادگی کرده و سلطه «بی دینی بودن دولتی» را واپس زند «این جنبش هم اکنون قدرت نخیره حزب دموکرات مسیحی محسوب میشود.»

در امریکا از چند دهه پیش به اینطرف، برنامه های تلویزیونی مربوط به تفسیر انجیل توجه بینندگان این جعبه جادویی را بشدت جلب کرده است و برگزارکنندگان این برنامه ها پولهای هنگفتی از بابت مرحمتهای ویژه «در راه خداوند» به جیب زده اند. از سالهای ۷۰ به بعد، توجه بینندگان به این نوع برنامه ها باعث گردید که مردان سیاسی امریکا از حربه مذهب هم در انتخابات استفاده کنند. **جیمی کارتر** طرفدار جدی غسل تعمید دادن بزرگسالان «با عقاید مذهبی و اخلاقی خود برای منزه ساختن دستگاه سیاسی امریکا از گناه واترگیت» پا به میدان گذارد و چند سال بعد ریگان با کسب «آرای رأی دهندگان مسیحی و پیروان مذهب» به ریاست جمهوری رسید.

در نگاهی کلی به سه قاره جهان، اینطور بنظر میرسد که حادث شدن مشکلات اجتماعی ظهور تند رو های مذهبی را توجیه میکند. ژیل کپل از نظر دور نمیدارد که این جنبشها از نظر شکل با استراتژی واحدی به فتح جهان رفته اند که میتوان آنرا به دو مدل تقسیم نمود: مبارزه برای تعویض قدرت دولتی (حرکت «از بالا») و تلاش در راستای تغییر زندگی روزمره (حرکت «از پایین»). باید اذعان داشت که جنبشهای «از بالا» در اواسط سالهای ۸۰ از حدی عبور کرده و جای خود را به جنبشهای «از پایین» سپرده اند.

مشاهدات نشان میدهند که در جوامع مختلف، شدت گسست از جامعه غیر دینی (لائیک) متفاوت است. بطوریکه در دنیای یهودیت میزان گسست از اخلاقیات و منطق جامعه صاحب قدرت دولتی بیش از پیش نمایان و قابل توجه میباشد. برای مثال گروه «هاردم» (ارتدکس افراطی) انجمنی خودمختار را بنا نهاده که آموزش و پرورش، مذهب، شعبات تقسیم مواد غذایی ذبح شده بر اساس دین، ازدواجهای بین خود ... را دربرمیگیرد. این مجموعه از تفکری نشأت میگیرد که خود را «انسانهای منتخب» مینامند. اندیشه ای که از بطن جامعه یهودی سربرون میکند و برای آنها تئیک اصول دین را در زندگی روزمره بفراموشی سپرده اند در آن جایی نیست. هر يك از این جنبشها، جدا از شمن واحدی که شامل دولتهای مدرن لائیک و اخلاق شهری و سیاسی شان میباشد، با دو گرایش دیگر بطور جدی متفاوت است. در یاد داشت های کپل میبینیم که این سه دنیای متفاوت، چگونه پس از کسب موفقیتها در انتخابات هر کدام علیه

«بازگشت به مسیحیت و دین یهود» در ایالات متحده امریکا و اسرائیل، اگر به اندازه اسلام فراگیر نشده اند، اما به همان اندازه مطرح هستند. اگر این جنبشهای مذهبی موفق به دست یازیدن به قدرت، آنطور که در ایران اتفاق افتاد نشدند، اما چنین خیالی در سر داشتند. (نمونه چکسلواکی که حزب بنیادگرای مسیحی به مناسبت اولین انتخابات آزاد پس از کمونیسم شرکت کرد اما هیچ موفقیتی بدست نیاورد.)

رشد این جریانات مذهبی نتیجه تجربه های سالهای ۷۰ میباشد. بحران سیاسی، اقتصادی و فرهنگی که در آن ایام دنیا را تکان داد، فرصتی طلایی برای این جنبشها بوجود آورد تا بهتر بتوانند اهداف خود مبنی بر «برنامه ی بازسازی جهان»، الهام گرفته از کتابهای مقدس را به گوش جهانیان برسانند. بنظر عالیجناب **لوستیژه**، یکی از شخصیت های مهم کلیسای فرانسه، ناهنجاری عمومی که قسمت مهمی از جمعیت جهانی را در این ایام دربرگرفته نتیجه مستقیم «هژمونی سیاست ضد دین بود که تعلق به دوره ای تاریخی دارد. دوره ای که با روشنگری آغاز شده و حوالی سالهای ۷۰ پایان میرسد، بطوریکه از این تاریخ به بعد جوامع غربی و خاورمیانه ای توجه ویژه ای به مباحث مذهبی مبذول میدارند. ژیل کپل در قسمتی دیگر از کتابش مینویسد:

«علیرغم تفاوتهای بسیاری که امروزه جوامع دارای فرهنگ اسلامی را از جوامع متعلق به فرهنگ کاتولیک جدا میکند، جالب توجه است که از اواسط سالهای ۷۰ به بعد، پدیده های واحدی بطور هماهنگ در این جوامع بوقوع پیوسته اند.» وی همین اضافه میکند که شباهتهای تعجب آوری بین نگرشهای مسیحی گری «انقلابی» در دو طرف مدیترانه وجود دارند. (منظور مدیترانه اروپای غربی از يك سو و از دیگر سو سواحل مدیترانه ای است که شمال آفریقا را دربرمیگیرد.)

در جوامع دارای فرهنگ اسلامی رهبران دینی تفکر ایدئولوژیک های چپ را وام گرفته اند که برطبق آن «گسستی» را تبلیغ میکنند که راه مبارزه علیه جهل تحمیل شده از جانب استبداد دولتی را میگشاید.

در همین زمان انجمنی بنام «احکام الهی برای آزادی» (که بلافاصله در امریکای جنوبی

طی دو دهه اخیر جنبش های مذهبی در سراسر جهان گسترش چشمگیری پیدا کرده اند اگر انقلاب ایران در میان این وقایع جهان جای برجسته ای بخود اختصاص میدهد، حرکتهای اجتماعی و سیاسی وسیعی هم در چهار گوشه جهان از امریکای لاتین تا اروپای شرقی، با شرکت و یا رهبری نیروهای مذهبی بسیاری از حوادث آخر قرن معاصر را تحت تاثیر خود قرار داده اند.

فعالیت کلیسا در اروپای شرقی، تحرك نیروهای مسیحی در امریکای لاتین، رشد نیروهای بنیادگرای اسلامی همه و همه نشانه های بارز این واقعیت صحنه سیاسی دنیای سالهای ۹۰ است. بررسی پدیده بازگشت مذهب به صحنه سیاسی در پی زوال نقش آن در سده اخیر در کشورهای گوناگون از مباحث جالبی است که توجه بسیاری از محققین اجتماعی را جلب کرده است. کتاب «انتقام خداوند» اثر ژیل کپل که اخیراً در فرانسه منتشر شده است نمونه ای از این تلاشها برای توضیح واقعیت مذهب در عصر ماست.

مقاله ای که در زیر میخوانید، نگاهی است به کتاب ژیل کپل، برگرفته از مقاله ای تحت عنوان «دین علیه منطق» اثر مارک داگون که در سالنامه ادبی روزنامه لیبراسیون چاپ پاریس تحت عنوان «صد کتاب سال» منتشر شد.

مترجم: بهزاد

از اواسط سالهای ۷۰ به بعد، سه مذهب صاحب کتاب، اسلام، مسیحیت و دین یهود، حرکتهای اجتماعی را در جهان پدید آوردند که يك هدف را دنبال میکنند: برانداختن ارزشهای موجود و سرنگون کردن قدرتهای سیاسی دیرپای امروز.

در کتاب «انتقام خداوند» ژیل کپل به بررسی جغرافیای سیاسی جدید و ناشناخته ای میپردازد که از روحانیتی مذهبی ریشه گرفته و به اشکال مختلف بروز میکند. روحانیتی که به جنگ منطق لائیک میروند.

امروز وقتی به افراطی گری مذهبی فکر میکنیم، بلافاصله نمونه اسلام در ذهنمان تجسم می یابد. ویژگی کتاب ژیل کپل در نشان دادن این نکته است که حرکات

دیگری عمل میکنند. امروزه نباید از نظر برداشت که از این سه جنبش، حداقل دوتای آنها نه تنها هدف بهبود زندگی انسانهای زیر ستم را دارند، بلکه هدف نهایی «سلطه بر جهان» را در برابر خود قرار داده اند. ژیل کپل خواننده را در مقابل وقایع غیرمنتظره ای میگذارد که از گوناگونی، اهمیت و وسعت این جنبشها منشأ میگیرند، این عوامل از جهاتی به دورنمای کم رنگ دولتهایی که امروزه بر اساس ارزشهای غیرمذهبی و دموکراتیک بنا شده اند «رنگ» میبخشد.

(مارک - داگون)



مطلب از این ... بقیه از صفحه ۱۹

دادگاه مزبور از «منطق غربی» دانسته اند. شاید به گوش آقایان رسیده است که توهین مستقیم به سران کشور های غربی حد اکثر با يك عذر خواهی فیصله پیدا می کند؛ اما اشکال آنجاست که حرمت این سران با «مقدس ترین مقدسات امت اسلامی» قابل مقایسه نیست!

در جایی که شخص امام راحل برای نویسنده مرتدی در آن سر دنیا شمشیر می کشید، آیا سزاست که کینه شتری «امت شیفته او» با يك سال زندان فرو بنشیند؟ اینجاست که خشم و نفرت پایان ناپذیر حزب الله به میدان می آید و «خواستار تجدید نظر» در آن حکم آیکی می شود و فریاد پرمیارد:

افسوس که قدرتی ندارم
تا خشتک دهریان در آرم

یاد بود قره العین

از میان نشریات مختص زنان «نیمه دیگر» مجله ای است که هم از دیدگاه مشخص فمینیستی و هم از کیفیت نظری و اطلاعاتی بالایی برخوردار است. شماره «۱۵/۱۶» این نشریه با تاخیری نسبتاً دراز مدت اخیراً انتشار یافت. بخش نظری این شماره با مقاله ای به قلم **آزاده آزاد** شروع میشود به عنوان «نیمه دیگر: مفهومی عمیقاً و قطعاً مردسالار»، چنانکه از تیترو نوشته برمی آید نویسنده نام مجله را ملهم از دیدگاهی مردسالار و نافی «هویت زنانه» دانسته و در برابر آن عناوین صریح تر و گستاخ تری چون «سلیطه» را پیشنهاد کرده است. بخش

نوم مقاله به توضیح مفهوم «سلیطه گری» و سوابق فرهنگی و اجتماعی آن اختصاص دارد.

در برابر کتاب جنجال برانگیز «بدون بخترم هرگز» که ما در همین صفحه باز به آن پرداخته ایم - در این شماره «نیمه دیگر» دو نوشته همدلانه درج شده است. از آنجا که در شماره «۱۲/۱۳» نشریه نقد تندى علیه کتاب مزبور به عنوان «تصویری کثیف و غیر واقعی از ایرانیان» به چاپ رسیده بود، در این شماره **سروناز پناهی** در مقاله به عنوان «برآشفتگی از تصویری کثیف یا از آشکار شدن کثافتها» بر نقد یاد شده خرده گرفته و دیدگاههای **خانم محمودی** را - در بخش های عمده - درست و افشاگرانه ارزیابی کرده است. وی مینویسد: «ما ایرانیها می کوشیم در برابر بیگانگان دشواریها، کمبود ها، عقب ماندگیها و کثافتهای جامعه خود را بپوشانیم و به بیگانگان تصویری پالایش یافته و پاکیزه و غیرواقعی از خود و کشورمان نشان دهیم.» **پهروز گامگار** هم در مقدمه مقاله «حجاب اسلامی: روسری یا توسری» از همین دیدگاه سخن گفته است. وی بر آن است که خوانندگان ایرانی کتاب، پیش از علاقمندی به حقیقت، نگران حیثیت و آبروی ملی خویش هستند: «بتی محمودی تنها گوشه ای از پرده را کنار زد و بوی تمفن آن دنیا را آورد... من از اینکه این کتاب با این تبلیغ و با این تیراژ منتشر شد و اینگونه مورد استقبال قرار گرفت خیلی خوشحالم. امیدوارم صد ها کتاب مثل آن نوشته شود و با استقبالی این چنین - و حتی پیش از آن روپرو شود... آن هنگام که همه حرفها زده شد و همه آبرو ها ریخته شد... به جای صرف همه توانائیهای مادی و معنوی جامعه برای پنهان کردن حقایق و سرکوب آزادی عقیده و بیان، این توانائیها در خدمت رفع ناپسمانیه و آزادی بیشتر انسانها قرار خواهد گرفت.»

پی تردید هر دو نوشته نظریات تأمل انگیزی را ارائه داده اند، اما - شاید بخاطر شیفتگی به همین نظریات، فراموش کرده اند که **خانم محمودی** و یاران او کتاب مورد بحث را بخاطر عشق به حقیقت و اعتقاد به آزادی به بازار نفرستاده اند.

نیمه دیگر در این شماره از **قره العین** بانوی مبارز و فرهیخته دوران قاجار، به عنوان «پیش آهنگ نهضت آزادی زنان ایران» به مناسبت ۱۷۵ سالگی تولد او تجلیل بعمل آورده است. بهمین خاطر در کنار دو قطعه شعر او، دو مقاله از **امین پناهی** و **فرزانه میلانی** و نوشته ای به زبان انگلیسی از **یوروتی نلسون** به معرفی شاعره انقلابی می پردازند.

مقاله «چهره زن از دیدگاه علی شریعتی» به نظریات متفکر مسلمان ایرانی پرتو تازه ای می افکند. در این شماره «نیمه دیگر» هم اخبار و گزارشهای مفصلی از فعالیت های زنان ایرانی در سراسر جهان نقل شده است.

از فمینیسم ... بقیه از صفحه ۲۰

سیاسی و اجتماعی بدست نمی آید. این تحول با آمیزش نقش مرد که مختص به حوزه تولید اجتماعی است و نقش زن که بار تولید در خانواده است صورت می پذیرد. و این دگرگونی بدون درک و آگاهی زنان و برخورد فعال آنها نشدنی است.

تمام قوانین ضد زنی که در مقاله نام برده شده مورد نظر قرار گرفته همچون قانون ازدواج، طلاق، حجاب، قصاص و ارث، محدودیت های شغلی و... همه و همه از آنجا که مختص زنان است و از آنجا که برخاسته از يك نظام عقب افتاده مردسالار است ضرورت تشکیل انجمن های خاص زنان را بیشتر می کند. تشکل هایی که اگر نه کاملاً با دید فمینیستی اما در ایران هم مسئله چندان دور از ذهنی نبوده اند. بعد از انقلاب مشروطیت، برپائی انجمن های همچون «سعادت نسوان»، «نسوان وطن خواه»، «مجمع انقلاب زنان» و «بیداری زنان» نشانه هایی از تفکر زن گرایانه در آن زمان بوده است. انجمن هایی که در زمان خود با شرکت زنان طبقه متوسط شهری و آگاه بوجود آمدند. هسته های این تفکر در بعد از انقلاب هم وجود داشت که جو حاکم مجال رشد به آنرا نداد. باوجود این در شرایط امروز ایران هم اندیشه هایی اگرچه ناپخته اما هسته های فمینیستی وجود دارند. امروز در نشریات زنان ایران تأکید بر مسائلی است که خاص زنان است. در نوشته های زنان عنوان «مؤنث گرایی» دیده میشود که بنوعی واژه جایگزینی برای فمینیسم است. ادبیات زنانه نضج گرفته و جرقه های روشنی در این زمینه دیده میشود. در زمینه فیلمسازی زنان فیلمساز بر ساختن فیلم هایی با سوژه های زنانه تأکید دارند و همه اینها هسته هایی از تفکر فمینیستی را باخود دارند و این تا بدانجا می رود که خانم «سیمین دانشور» خود را فمینیست می نامد. گرایش زنان به فمینیسم مسئله ساده ای است که برخاسته از نیاز آنهاست و به تجربه آنها را پسوی خود می کشاند. رشد جنبش های زنان ایرانی در خارج از کشور از لحاظ تنوعی و نظری و کمی در زمانی که جنبش های سیاسی زنان سرکوب شده اند نشانه نیاز به آنهاست. فمینیسم ضرورتی است که نباید از آن هراسید. یگانه راهی است که زنان در کشور های مختلف با فرهنگهای گوناگون مسائل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی متفاوت به آن جلب می شوند. در کشور آلمان که در بسیاری از مسائل اجتماعی و دموکراتیک از ما جلوتر است هنوز مسئله پاراگراف ۲۱۸ و سقط جنین از مسائل مطرح جامعه است. زنان در تشکل های خاص خود به مبارزه با آن می پردازند. در امریکای لاتین علیرغم تمام فشار های اجتماعی و سیاسی جنبش های مستقل زنان در حال گسترش هستند. و مسئله زنان ایرانی با تمام خصوصیات خاص خود، نمیتواند جدا از جنبش جهانی زنان مورد بررسی قرار گیرد.



مشارکت در بحث مسأله ملی

بابک امیر خسروی

(بخش پنجم)

مقدمه: در بخش چهارم، پرداختن به دو مقوله درباره مبحث ملت را به این شماره وعده دادیم. این دو موضوع عبارتند از پدیده «ملت - دولت» و نقش دولت در تکوین و تشکیل ملت. در بحث های قبلی اشاره کردیم که آنچه در واقع در مورد ملت به نام پورژوازی ثبت شده است، شرکت و سرکردگی وی در میاززه برای تحقق اندیشه «ملت - دولت» (Etat - Nation) یعنی تأمین حاکمیت ملت با تشکیل دولت منتخب از سوی ملت (دولت ملی) است. و الا هم تشکیل دولت و هم پیدایش و تکوین ملت در بسیاری از کشورها مقدم بر اعتلاء سرمایه داری بوده است. و این امر بویژه در شرق و در نمونه های برجسته تاریخی برخوردار می باشد. و تأکید کردیم که استالین و ایضاً لنین، وضعیت اجتماعی - اقتصادی و تحولات سیاسی خاص قرن های ۱۸ و ۱۹ را در مد نظر داشتند و به روندی که از قرن ها پیش جریان داشت و به پیدایش و تکوین ملت انجامید، عنایت لازم نداشته اند. از لحاظ اهمیتی که آشنائی با این دو موضوع با بحث ما دارد، مکت کوتاه ضرورت دارد.

پدیده «ملت - دولت»

اندیشه «ملت - دولت»، از نظر منشاء تاریخی و میدان عمل آن، صرفاً یک پدیده دوران شکوفائی سرمایه داری است که بدو در اروپای باختری شکل گرفت و لحظه تاریخی تحقق آن فرا رسیدن انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) است. بعداً در سایه همین انقلاب، شعله های این اندیشه چون نمونه نظام حکومتی به سایر کشورها پرتو افکند. چنانکه انقلاب مشروطیت ایران در آغاز قرن بیستم، ملهم از آن بود و همان اهداف و وظایف را دنبال می کرد. اکنون به بررسی روند تکوین این اندیشه و کیفیت و مضمون سیاسی - حقوقی آن می پردازیم:

در بحث مربوط به شکل گیری ملت در نمونه فرانسه، نشان دادیم چگونه این امر در قرن های ۱۵ و ۱۶، از راه تجمع همبودی های قومی مختلف با همت و سرکردگی شاه فرانسه، از طریق اتحاد سیاسی در کالبد دولت واحد که در اندام شاه مطلق العنان تجسم می یافت، صورت گرفت. هنوز در این مرحله، برای مردم فرانسه، تجلی احساس تعلق به یک ملت واحد تنها از طریق دولت مرکزی و شاه خودکامه، میسر بود. در واقع نوعی جدائی و بیگانگی میان ملت و دولت وجود داشت. زیرا دولت، نماینده ملت نبود، گو اینکه لازم و ملزوم هم بودند.

اما تحول مهمی که در قرن ۱۸ در فرانسه، همزمان با انگلستان روی داد، خود آگاهی ملت در تقابل با نظام خودکامه پادشاهی بود. این تحول درون ملت، که در پرورش و تکوین آن، روشنفکران آزاداندیش چون مونتسکیو، ولتر و ژان ژاک روسو و دیگران نقش بزرگی ایفا کرده و زمینه فکری و ایدئولوژیک آن را فراهم ساخته بودند، با مرحله تعالی پورژوازی، بمثابة نیروی سیاسی - اقتصادی، هم زمان بود. پورژوازی در این زمان، بخشی از ملت و در نظام طبقاتی - کاست ای آن روز فرانسه، جزئی از طبقه سوم (tiers etat) بود که

کارگران و پیشه وران و دهقانان را نیز در برمیگرفت. دو طبقه دیگر، روحانیان و نجبا اشراف بودند.

متفکرین آزاداندیش فرانسه که آرمانشان پایان دادن به رژیم مطلقه و از میان برداشتن نظام اشرافیت و امتیازات فئودالی بود، ملت را چون ساختار واحد، منتهی با رسالت جدیدی به روی صحنه آوردند تا در فدای تلاشی نظام کهن، چون مظهر اراده عمومی شهروندان عمل کند. ژورژ بوربو در تحلیل این لحظه و وضعیت تاریخی، نکته بسیار مهمی را خاطر نشان میکند. می نویسد: «تفکر انقلابی در فرانسه، با قرار دادن ملت چون موضوع حقوقی، به پدیده تاریخی و جامعه شناختی شکل گیری واقمیت ملی یک تأییدیه قضائی افزود. بدین معنا که: حاکمیت و منشاء همه قوا از ملت است و فقط بنام او میتواند اعمال شود.» ۱۰۹ وی اضافه می کند: «با چنین عنوانی، اندیشه ملت در جهان سیاست رسوخ یافت، منتهی نه بعنوان یک نیروی سیاسی در میان سایرین، بلکه به گونه تنها نیروی مشروع. زیرا ملت اساس قدرت است.» ۱۱۰ جوهر مطلب در بحث پدیده «ملت - دولت» در همین گفتار نهفته است. نقش روشنفکران آزادی خواه و پورژوازی در همین آگاه ساختن ملت از حقوق خود و تدوین دکتترین حاکمیت ملت به گونه منشاء قدرت و پیوند مقوله ملت با امر دموکراسی بود. ریشه تئوریک آن در اثر چاودانی ژان ژاک روسو بنام «قراد داد اجتماعی» و طرح اندیشه اراده عمومی وی قرار داشت که در تکامل خود به اصل حاکمیت ملت منجر شد. منطق این اصل بر این برهان استوار است: اگر حاکمیت از آن ملت است و اگر از سوی دیگر، قانون بیان اراده عمومی است، بنابراین فقط اراده عمومی قادر به اعمال حاکمیت است. دو واقع، «اعلامیه حقوق بشر و شهروندان» که پیام انقلاب کبیر فرانسه بود، در نفس خود شامل اعلامیه «حقوق مردم برای تعیین سرنوشت خویش» نیز بود. به همین جهت، مجلس مؤسسان بلافاصله بعد از انقلاب، اصل حق مردم در تعیین سرنوشت خویش را اعلام کرد. و «اصل ملیت ها» به معنی هر ملت یک دولت، بیان سیاسی اصل فوق و نقطه قوت سیاست خارجی فرانسه انقلابی در آغاز آن بود، که در قرن ۱۹ به شعار عمومی مبدل گردید و سرمنشاء تحولات متعددی در اروپا شد. مارکسیست ها و بطریق اولی لنینیست ها مدت ها بعد، این خواست را وارد برنامه های حزبی کردند و برای اولین بار در کنگره انترناسیوال سوسیالیست ها در لندن (۱۸۹۶) هواداری خود را از «حق کامل همه ملت ها در تعیین سرنوشت خویش» ابراز داشتند.

سرنوشت این اصل در گذر تاریخ، چه در قرن ۱۹ و چه بویژه در قرن بیستم، دستاورد های آن و نیز سوء استفاده هائی که برخی دولت ها از آن کرده اند. ناسیونالیسم تجاوزگر و توسعه طلب، خود موضوع مقاله مستقلی است که پرداختن به آن ما را از موضوع اصلی دور میکند. تنها ذکر این نکته ضرورت دارد که الهام از این اصل، نقش مهمی در بیداری و در مبارزات رهائی بخش مستعمرات در بعد از جنگ جهانی اول و بویژه پس از جنگ جهانی دوم داشته است.

«ملت در خود» و «ملت برای خود»

آنچه در مقطع انقلاب کبیر فرانسه رخ داد و اثر عمیقی در تحولات بعدی اروپا و جهان گذاشت، از لحاظ مضمونی می توان روند فراروشی «ملت در خود» به «ملت برای خود» اطلاق کرد. بعبارت دیگر عنصر آگاهی به درون ملت راه می یابد. ملت از حالت لغتی و ناخودآگاهی به خود آگاهی میرسد. اینک میخواهد سرنوشت خود را بدست بگیرد و دولت، این «هستی تاریخی - شناختی ملت» را خود انتخاب کند. به همین علت من اصطلاح «ملت در خود» را بکار میبرم. زیرا تا لحظه انقلاب کبیر، ملت فرانسه وجود داشت، اما از ورای دولت هائی نمایندگی می شد که منتخب آن نبودند. سرنوشت ملت در دست شاهان و رفاه و اعتلاء یا فقر و انحطاط وی نیز در گرو کفایت یا بی لیاقتی شاهان بود. تاریخ پر فراز و نشیب ملت ایران تاکنون سرشار از این حالت هاست. در مقطع انقلاب کبیر فرانسه، ملت در برابر سلطنت مطلقه بپا می خیزد. شعار «زنده باد ملت» در برابر شعار قدیمی «زنده باد شاه» قرار میگیرد. با اعلام جمهوری در ۱۷۹۲، ملت فرانسه حاکمیت خود را برقرار میکند و به کیفیت نوین «ملت برای خود» ارتقاء می یابد. ملت، دولت را تشکیل میدهد و پدیده «ملت - دولت»، بیان سیاسی و تجلی این تحول است. نقش تاریخی و

نوآوری و مشارکت بورژوازی در تحول و تکامل ملت در همین است
نه در ایجاد آن.

بعضی ها اینگونه ملت های طراز نوین را که در همین پدیده «ملت - دولت» تجسم یافته است و منشاء تاریخی آن هم در اروپای غربی است، نمونه قرار میدهند. و با توجه به درجه پیشرفت پیوند های درونی آن در زمینه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، که مستقیماً متأثر از پیشرفتهای جامعه سرمایه داری و حاکمیت بورژوازی در این کشور هاست، ویژگی های آن را ترسیم میکنند. و چون نظایر آن را در گذشته نمی یابند، مآلاً به نفی وجود ملت ها در مرحله قبل از سرمایه داری، از جمله در کشور ما می رسند. روشن است که اشکال در همین یکی گرفتن مفهوم «ملت در خود» و «ملت برای خود» است.

پدیده «ملت - دولت» مرحله کیفی عالی تر در تکامل همبندی های انسانی، در روند گذار آن از خانواده به طایفه، از طایفه به قبیله و ایل و از آنجا به قوم و ملت است. در مرحله تاریخی، اقتصادی- سیاسی معین از تکامل ملی، عنصر آگاهی وارد ملت میشود. اما این آگاهی، به معنی آگاهی از حقوق خویش و اراده به تعیین سرنوشت خویش است، نه به معنی آگاهی از ملت بودن. مارکس در «فقر فلسفه»، در بحث از مقوله «طبقه»، دو کیفیت متمایز آن را مطرح میسازد. یک بار از «طبقه در خود» به معنی طبقه ناشی از روابط سرمایه داری (عامل عینی) و بار دیگر از «طبقه برای خود»، از حالتی که پرولتاریا با آگاهی از رسالت تاریخی خود (عامل ذهنی) وارد عرصه نبرد طبقاتی و سیاسی میشود، سخن می گوید. آیا وجود این دو مرحله تاریخی در تغییر و تکامل پرولتاریا به معنی نفی پرولتاریا بمثابه طبقه در قبل از مرحله «خود آگاهی» است؟ مقوله «ملت» و «ملت - دولت» نیز چنین است. بی تردید ملت فرانسه در قرن ۱۴ و ۱۵ با ملت فرانسه در قرن های ۱۹ و ۲۰ از بسیاری جهات تفاوت دارد، اما این امر نمیتواند به مفهوم نفی ملت فرانسه در گذشته باشد. میتوان مقوله های تاریخی دیگری را مثال آورد که علیرغم تغییر و تکامل تاریخی شان، مفاهیم واحد وهم ریشه ای را منعکس کنند. نظیر دولت، دین و غیره واقعیت ملت ایران در عرصه تاریخ و تغییر و تحولات آن در جهت انسجام و شکل گیری بیشتر، در واقع عبارت از روند گذار از حالت «ملت در خود» به «ملت برای خود» است. و لحظه تاریخی آغاز آن نیز انقلاب مشروطیت می باشد.

دو مفهوم از یک مقوله در دو شرایط

نکته بسیار ظریفی وجود دارد که توجه به آن در رابطه با بحث های ما اهمیت دارد. و آن عنایت به تفاوتی است که در مضمون و هدف شعار «حق ملت ها در تعیین سرنوشت خویش» میان کشور های مستقل از یک سو و کشور های وابسته و مستعمرات از سوی دیگر، موجود است. هرجا که کشور مستقل است، این شعار با حق مردم (Volk, peupl) در انتخاب حکومت (gouvernement = Regierung) دلخواه خود و تعیین شکل حکومتی مطلوب خویش تبلور می یابد و با امر دموکراسی در پیوند مستقیم و ناگزیر قرار می گیرد. به همین علت مفهوم ملت به مفهوم توده مردم نزدیک می شود و با آن مساوی میگردد و مبارزه ملی، مفهوم مبارزه با استبداد و رژیم های مطلقه را به خود می گیرد. در این نوع کشور ها و تحت چنین شرایطی، اصل «حق ملت ها در تعیین سرنوشت خویش»، به معنی کسب استقلال سیاسی و تأمین حاکمیت ملی نیست، زیرا اینها وجود دارند. به همین علت در انقلاب مشروطیت نیز کلمه ملت به توده مردم از هر قشر و طبقه اطلاق می شد که در رو در روی با دولت مستبد و شاه مطلق العنان قرار داشتند. هدف اصلی انقلاب مشروطیت استقرار دموکراسی و حکومت مشروطه بود. انقلاب مشروطیت، انقلاب بورژوا-دموکراتیک بود نه یک جنبش رهائی بخش ملی نظیر هندوستان و اندونزی و الجزایر و ویت نام.

اما در کشور های تحت انقیاد خارجی و مستعمره ها، اصل «حق ملت ها در تعیین سرنوشت خویش»، یا اصل ملیتها اساساً مضمون رهائی از قید خارجی دارد و هدف مستقیم و اصلی آن کسب استقلال، تأمین حاکمیت ملی و تشکیل دولت مستقل خودی است. زیرا بدو باید کشور و دولتی باشد تا دموکراسی در آن اعمال شود.

از آنچه در بالا گفته شد، این سؤال اساسی پیش می آید: در بحث ملی و در کنکاش برای انطباق اصل «حق ملت ها در تعیین سرنوشت خویش»، جای ایران در کجاست؟ آیا جزو کشور های نوع اول است یا

نوع دوم؟ به عبارت دیگر، مضمون واقعی آن آیا عبارت از حق ملت ایران در تعیین شیوه کشور داری و انتخاب دولت مطلوب خود با استفاده از ابزار های دموکراسی است، یا برعکس مضمون اصلی آن همان جنبش رهائی بخش «ملت» های کثیر ساکن چارچوب جغرافیائی ایران است که در قید اسارت بسمونیبرد و هدفشان تشکیل دولت های مستقل ملی است؟ توجه به این امر و ارزیابی درست از واقعیت ایران، در تدوین مشی و برنامه سیاسی حزب ما، اهمیت بسیار دارد و سرنوشت ساز است. زیرا با مساله حساس حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران که موضوع مورد علاقه مردم ایرانیست، تنگاتنگ ارتباط دارد.

اگر ایران جزو کشور های نوع اول است، که به اعتقاد راسخ من چنین است، در آن صورت، مساله اساسی در ایران، استقرار دموکراسی است. و هر خواستی، از جمله خودمختاری یا راه حل انجمنهای ایالتی و یا هر شکل حکومتی دیگر و نیز رفع هرگونه مضیقه و ستم از جمله در زمینه فرهنگی و زبان مادری و امثال آنها، جزو خواستههای دموکراتیک و قابل حل با رعایت موازین دموکراسی است. ولی اگر عکس آن استدلال شود و ادعا شود که ایران در نوع کشور های نوع دوم دارد، کشور ما یک یوگسلاوی دوم و روسیه تزاری دوم است. در آن صورت، همان گونه که جنبش های رهائی بخش در اکثر موارد در جهان نشان داده است، از آنجا که تقابل میان ملت ستمگر با ملت تحت ستم است که بر قهر و تجاوز استوار است، متأسفانه راه حل آن نیز اصولاً توأم با قهر و جنگ است و نتیجه را هم فقط زور و تناسب نیرو ها حل میکند و زبان دموکراسی در حل آن الکن است. این را حتی تجربه کشور های دموکراتیکی چون فرانسه و انگلستان در رابطه با مستعمرات آنها نشان داده است.

منتهی بعضی ها از در کشور های نوع اول وارد میشوند، ولی راهی که مطرح می سازند به خارج شدن از در کشور های نوع دوم میرسند. می خواهند این اندیشه را تلقین کنند که تمهد ما به دموکراسی ایجاب میکند به خواست اکثریت هر قوم و قبیله از عناصر تشکیل دهنده ملت ایران (برخی نیز اساساً اصطلاح ملت ایران را قبول ندارند و بجای آن مثلاً مردم ایران را مطرح می سازند)، از جمله به خواست آنها برای جدائی تن دردهیم. ملاک دموکرات پی گیر بودن و صداقت و پایبندی ما به دموکراسی را در گرو آن میدانند. در واقع این رفقا، مساله ای را که کاملاً در مقوله جنبش رهائی بخش ملی قرار دارد و ویژه روابط مستعمراتی و مناسبات ملت های تحت سلطه با ملت سلطه گر است و قانونمندی های خود را دارد، چابجا کرده، در ردیف کشور های نوع اول قرار دهند که مساله شان در رابطه با حق تعیین سرنوشت، بستنیایی به دموکراسی و تعیین حکومت دلخواه و رژیم سیاسی مبتنی بر دموکراسی و آزادی است. این رفقا از سوی دیگر توجه لازم ندارند که روابط اقوام تشکیل دهنده ملت ایران و سرنوشت تاریخی و زندگی مشترک طولانی آنها، بکلی با وضع و روابط مستعمراتی و یا کشور هائی چون یوگسلاوی و چکسلواکی و امثال آنها که بست پخت های دولت های بزرگ در بعد از جنگ جهانی اول اند و واقعاً تاریخ و سرنوشت مشترکی باهم نداشته اند، متفاوت است. سرزمین کنونی ایران، محصول یک تاریخ کهن و ارثیه ایست که از صد ها نسل به ما رسیده است و نیاکان ما، از همه اقوام و طوایف برای حراست آن قربانی های فراوان داده و مصیبت های عظیمی را متحمل شده اند. دکتور جواد هیئت، مسئول نشریه ترکی زبان «وارلیق» که از صاحب نظران فعال قومی در ایران است به قشری از نسل جوانی که متأسفانه از تاریخ ایران بی خبر است، ولی براحتی در امواج احساسات قومی و جدائی طلبانه می غلطد، دلسوزانه یادآوری میکند: «ما ایران را وطن مشترک تمام اقوامی که قرن هاست در آن زندگی میکنند، اهم از فارس، ترک و ترکمن، کرد و لر، عرب و بلوچ می دانیم... کشور ما که قرن ها گذرگاه و موطن اقوام مختلف آریائی و ترک و سامی بود و مردم آن به قول شاهنامه از «ترک و دهقان و تازی» تشکیل شده است، پاکذشت قرن ها و زندگی در این آب و خاک و گرفتن رنگ و بو و عادات و سنت ها و بالاخره فرهنگ مشترک ایرانی، ویژگی های قومی و در این میان زبان و لهجه های خود را نیز حفظ نموده اند. این حقیقت، واقعیتی است که با تاریخ ساخته شده و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم تغییر ناپذیر و قابل انکار نیست. بنابراین، از این کثرت

تاریخی، وحدت امروزی ایجاد شده و به شکل ملت واحد ایران پا به عرصه گیتی نهاده است. مگر نه اینست که در دنیای امروز وحدت از کثرت به وجود می آید و نه از ادغام دیگران در یکی از عناصر تشکیل دهنده آن» ۱۱۱

سرگذشت پرماجرایی تلاش مردم ایران برای حراست از مرز و بوم میهن ما، تاریخی به مراتب قدیمی تر و طولانی تر از تاریخ دموکراسی نیم بند و زودگذر در کشور ما دارد. هنوز دموکراسی را بدست نیاورده، بنام آن تمامیت ارضی ایران را بذل و بخشش نکنیم. رفقانی که به این مسأله از راه دموکراسی و به اتکاء تعهد ما به احترام نظر مردم نزدیک میشوند. در نظر نمی گیرند که ما، همان قدر که برعایت دموکراسی، یعنی حکومت مردم بر مردم متعهد هستیم، در برابر استقلال و حاکمیت ملی و بطریق اولی تمامیت ارضی ایران که تبلور خواست و اراده عموم ملت ایران است، نیز مقیدیم و بی تردید مثل هر ایرانی، حراست از آن را وظیفه خود میدانیم. زیرا باید ایرانی باشد تا در چارچوب آن برای تحقق دموکراسی به تلاش برخیزیم. ضرورت تاکید بر پیوند دموکراسی با استقلال ملی و هر نوبی آنها با عدالت اجتماعی در همین است. زیرا آرمان ما رفاه و آسایش و تفاهم همه مؤلفه های ملت ایران در یک کشور مستقل و حاکم بر سرنوشت خویش، در پرتو آزادیها و دموکراسی است. فراموش نکنیم که چپ دموکرات ایران بخاطر تعلقات و قیودات ایدئولوژیک و باورهای کاذب انترناسیونالیستی خویش، انگ بی وطنی بر پیشانی اش خورده است. اینک که خوشبختانه به خطای خود پی برده ایم، اگر میخواستیم همچون نیروی سیاسی در سرنوشت کشور خود نقش مؤثری داشته و به حساب بیائیم، باید مواضع و روش و سیاست مان طوری باشد که ملت ایران ما را چون یک نیروی آزادی خواه و ملی بپذیرد. در غیر اینصورت تلاش ما در راه دموکراسی بربدی نخواهد داشت.

خوشبختانه، اهزاب و سازمان های سیاسی جدی و معتبر در ایران، از جمله اهزاب و سازمان های سیاسی منطقه ای، خواستار جدائی و خدشه دار کردن تمامیت ارضی ایران نیستند. شادروان صادق شرفکندی در مصاحبه خود با مخبر بخش فارسی رادیوی بین المللی فرانسه، در پاسخ به سؤال مخبر که پس از اشاره به تقسیم کرد ها در پنج کشور که می پرسد آیا «حزب دموکرات کردستان ایران علاقه ای ندارد که کردستان یک پارچه شود» صریحاً می گوید: «من تنها میتوانم از طرف مردم کردستان ایران و از طرف حزب دموکرات کردستان ایران که تقریباً تنها حزب فعال و مورد قبول عموم مردم کردستان است حرف بزنم که ما غیر از خودمختاری در چهارچوب ایران دموکراتیک هیچ چیز دیگری نمیخواهیم، برای اینکه مردم کردستان ایران واقعاً غیر از این احساسی و خواسته ای ندارند.» ۱۱۵ و یک جمله بعد، در پاسخ به سؤال مشابهی میگوید: صرف کرد بودن به معنی این نیست که حتماً باید همه دور هم جمع بشوند و یک کشور واحد و یک حکومت واحد داشته باشند. در همان منطقه، ما چند کشور عرب داریم که همه آنها عرب هستند و یک مذهب و یک فرهنگ مشترک دارند.» ۱۱۶ به کاسه از آش گرم ترهای خودمانی، پاسخی قاطع تر از این نمیتوان داد. اما به فرض اگر روزی چنین خواستی بطور جدی و به دلایل معقولی در گوشه ای از ایران مطرح شود، از آنجا که تناقض با اصل مهم دیگر در مقیاس ملی، یعنی با حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران قرار دارد که تمام ملت ایران بدان پای بندند، همین تعهد به دموکراسی ما را ملزم میکند که موافقت یا مخالفت با هرگونه دخل و تصرف در تمامیت ایران با نظرخواهی دموکراتیک از ملت ایران تحقق یابد. زیرا در نظامی که بر موازین دموکراسی استوار است، راه دیگری وجود ندارد. در غیر اینصورت بنام دموکراسی، نظر اقلیت بر اکثریت بطور جبری تحمیل خواهد شد.

نقش دولت در تکوین و تشکیل ملت

موضوع دیگری که در بحث ما حائز اهمیت است، نقش دولت در تکوین و شکل گیری نهائی و انسجام ملت است. بررسی تاریخی و جامعه شناختی نشان می دهد که تشکیل دولت در حالت های عادی، معمولاً مقدم بر شکل گیری ملت بوده است. این نکته را قبلاً در بررسی کوتاه تشکیل ملت فرانسه نشان دادیم و در نمونه های تاریخی دیگر، از جمله ایران نیز مشاهده میگرد. منظورم از حالت های

عادی، مستثنی کردن برخی کشور های مستعمره و تحت انقیاد است. زیرا در این کشور ها، روند عادی تشکیل دولت خودی به سبب سلطه خارجی و وجود دولت خارجی که حاکم بر سرنوشت آنهاست، به زور از آنها سلب شده است. لذا تصادفی نیست که در همین کشور ها تشکیل دولت ملی و استقلال سیاسی محور اصلی مبارزات رهایی بخش است و احساسات ملی و احساس هویت و ملتی متفاوت بودن، در موارد متعددی در روند همین مبارزه شکل میگیرد. قاطبه محققان و جامعه شناسان، تشکیل دولت سرتاسری واحد را در روند گذار از حالت قومی به ملت، لحظه تاریخی اساسی میدانند که خود متقابلاً به عامل مهمی در انسجام ملی و شکل گیری نهائی آن میدل میشود. برخی از فلاسفه و اندیشمندان بزرگ نظیر هگل (یادشسته و هردر) که بنوبه خود از نبود احساس همبستگی ملی میان آلمانی ها و از تاخیر در تشکیل آلمان واحد و ملت آلمان رنج میبرند، تا آنجا پیش میروند که خلق هائی را که موفق به تشکیل دولت نشده اند، فاقد تاریخ میدانند. هگل می گوید: «مردمی (= Volk = People) که به دولت فراتر نرفته اند، فاقد تاریخ واقعی اند. در رابطه با دولت است که آنچه بر سر مردم می آید و بر وی میگذرد معنای واقعی می یابد.» ۱۱۲ بدیهی است که این گفتار عمیق هگل از زاویه اهمیتی که متفکران بزرگی چون وی به نقش دولت در هستی و شکل گیری ملت می داده اند، چا و مقامی دارد. و الا تعمیم آن به واقعیت هائی چون کشور های باستانی هند و مصر که در اثر سلطه خارجی و استعمار، قرن ها فاقد دولت خودی بودند و حتی درباره ملت آلمان که در حیات هگل و موقعی که گفته بالا را به رشته تحریر در می آورده است، خالی از اشکال نیست.

مستقل از انگیزه های مختلف، قاطبه صاحب نظران و جامعه شناسان، به اهمیت کلیدی دولت در تکوین ملت اشاره کرده اند. ادگار مورن، جامعه شناس برجسته فرانسه، دولت را «هسته تاریخی - جامعه شناختی ملت» میدانند و در توضیح منشاء شکل گیری ملت ها، وابسته بودن به یک قدرت مرکزی را از عناصر و عوامل آن میشمارد. محققان و جامعه شناسان، علت اصلی تاخیر در تکوین و تشکیل ملت های آلمان و ایتالیا را همین فقدان دولت و قدرت مرکزی واحد و استمرار پاره پارگی آنها میدانند. حتی مورخ کمونیست فرانسوی، روزه مارتنی باوجود آنکه از تاثیرات منفی آموزش استالین در تعریف ملت بکلی رها نشده است، مع هذا در بررسی مشخص و تاریخی تکوین ملت ها به آنها میرسد که بگوید: «انسان وادار میشود عامل تعیین کننده در سازمان دهی ملت ها را چابجا کند و به جای نقش تعیین کننده مستقیم اقتصادی، نقش تعیین کننده دولت را قرار بدهد.» ۱۱۲ و چون به استالین اشاره کردیم، ناگفته نماند که اینجا نیز موضع وی «استثنائی» است. استالین به عامل دولت در تکوین ملت باور ندارد و هرگونه نقش دولت را منتفی می سازد. و اندیشه صاحب نظرانی چون مشکوف و کوالچوک را که به وی پیشنهاد می کردند که به تعریف ملت، شاخص پنجمی حاوی «وجود دولت ملی خاص و متفاوت اضافه شود، یک اندیشه «عمیقاً خطا» تلقی میکند.

در بررسی چگونگی تکوین ملت در ایران، مشاهده میگرد که وجود دولت های سرتاسری و واحد از قدیم الایام در ایران، درکنار عوامل دیگر، که بر بستر تاریخ و سرنوشت و فرهنگ مشترک عمل می کرده اند، عامل بسیار مؤثری بوده است. واقعیتی که جز در دوره های شکست و ضعف ایران، فقط درباره کل ایران و ملت ایران اعتبار دارد، نه در مورد تک تک اقوام تشکیل دهنده آن. زیرا هیچ کدام از این اقوام و قبایل، تاریخ و دولتی مستقل و جدا از تاریخ ملت و دولت ایران نداشته اند.

مع هذا، علیرغم اهمیت دولت و قدرت مرکزی واحد در روند تکوین و شکل گیری و انسجام ملت ها، خطاست اگر ادعا شود که: «ملت را دولت به وجود می آورد.» ۱۱۳ زیرا اگر چنین می بود، در آن صورت امپراطوری های چند ملتی، نظیر امپراطوری اطریش - مجارستان، امپراطوری روسیه، روم، یا خلافت عثمانی و امپراطوری های ایرانی که همواره دولت های قوی و متمرکز داشتند، میبایستی به اتکاء دولت، موفق به تشکیل ملت واحدی از اختلاط ملت های گوناگون تحت امپراطوری می شدند. نه فقط در هیچ نمونه ای چنین کاری پیش نرفت، بلکه در هر کدام از این امپراطوری ها، در لحظه تلاشی آن ها، فقط اقوامی که از هم پیوستگی و قرابت درونی برخوردار بوده و سرنوشت تاریخی آن ها به هم گره خورده بود، موفق شدند بصورت



در

مخاقل

سیاسی

و همه معتقد بودند که دستگاه دولتی چنان بر اوضاع مسلط است که حتی شوهر در برابر زنش هم اطمینان نمیکند حرفی خلاف قانون بزند زیرا لحظه ای بعد دستگاههای مریوطه و حتی خود رضا شاه از آن با خبر می شدند و این مسئله تاحدودی هم حقیقت داشت... امنیت و نظم در راه ها و شهر ها طبیعتاً زمینه را برای رشد تجارت و صنعت و تجدد در زمینه اقتصاد فراهم می کرد... تصور نبود که در زمان رضا شاه تجدد فقط در زمینه های مادی و یا تغییر لباس صورت گرفت، مهمترین زمینه ای که در آن تجدد به تمام معنی راه یافت و واقعاً هم از همه مهمتر بود زمینه دانش و فرهنگ بود. نویسندگان سپس نمونه هایی از تبدیل مکتب خانه ها به مدرسه، ایجاد پیشاهنگی در مدارس، پیدایش فرهنگستان و کانون پرورش افکار، سخن گفته است.

مصاحبه با محمد رضا

شالگونی

شماره ۲۴ اتحاد کار مصاحبه ای با شالگونی عضو هیئت اجرایی سازمان راه کارگر انجام داده است. شالگونی در مورد انتقاد اتحاد کار به آن سازمان مبنی بر سکتاریست بودن در سیاستهای ائتلافی پاسخ داده است که اگر منظور از سکتاریسم این باشد که ما جنبش کارگری را اساس میگیریم و ائتلافهای دمکراتیک را تابع این بلوک طبقاتی می کنیم، من شخصاً همچنان «سکتاریست» هستم و میخواهم «سکتاریست» باقی بمانم. ولی اگر منظور این باشد که باید اول در میان کارگران قوی شویم بعد ائتلاف کنیم، این راه هیچگاه درست نمی دانسته ایم. ما همیشه آماده بوده ایم که با دیگران ائتلاف کنیم و این را از نظر زمانی موکول به قوی شدن نمی کرده ایم. وی در مورد وحدت چه میگوید که برای وحدت چه ما روی چند مساله تاکید داریم اول اینکه نباید سوسیالیسم را به فردای نامعلوم حواله داد. باید از همین امروز برای سوسیالیسم و براندازی نظام سرمایه داری مبارزه کرد. مهم تر از این چه باید روی سازماندهی جنبش کارگران و بخش هایی که حاشیه آن هستند یعنی زحمتکشان متمرکز شود... سومین نکته در اینجاست که فکر میکنیم مساله دمکراسی اهمیت حیاتی برای جنبش کارگری دارد. اگر روی این سه نکته در اساس تفاهم و توافق وجود داشته باشد باید صرفنظر از اختلافات ایدئولوژیک، چه بهمیدیکر نزدیک شود و خانواده بزرگ چه را ایجاد نماید. وی در مورد این نیرو های مورد نظر خود روی جریانهای نظیر حزب کمونیست و جریانهای طیف فدایی که روی سوسیالیسم و دموکراسی تاکید دارند و در مقابل جمهوری اسلامی قصد سازش ندارند، آنهایی که نه سوسیالیسم به اصطلاح رفرمیستی، بلکه سوسیالیسم رزمنده کارگری را مورد تاکید قرار میدهند، بعنوان نیرو های این اتحاد چه انگشت میگذارد و سپس به برخی از مذهب های که از

ما برآن نیستیم که در حال حاضر نام دیگری بر گروه خود و بر نشریه مان بگذاریم. چرا که هر نامی برگزینیم نیز خود در این شرایط انتقالی نامی موقت است. بنابراین چه بهتر که تغییر نام همه جریانها موجود که قرار است به هم بپیوندند در جریان شکل گیری و مستحیل شدن در يك نیروی بزرگ صورت گیرد، تا بدینوسیله از اغتشاشات فکری بیشتر جلوگیری شود.

رضا شاه و تجدد

عبدل سیجوشی در شماره ۱۸ نشریه آرش طی مطلبی باعنوان فوق درباره تجدد پروری رضا شاه و گسترش تجدد در دوران وی با تاکید و ستایش بسیار سخن گفته است. وی مینویسد که: «من خود شاهد تلاشهای حکومت و مأموران رضا شاه برای پیشرفت و ترقی مملکت بوده ام. مثلاً زمانی که برای تغییر لباس، دولت حکم کرد که مرد ها کلاه لبه دار که به کلاه پهلوی معروف بود، بر سر بگذارند، پاسپانهای شهر ما همگی مجبور بودند يك چاقوی تیز همراه داشته باشند و من خود بارها ناظر بودم که آنها کلاه نمدی دهاتی ها را با چه مهارت و سرعت غیرقابل وصفی از سرشان برمیداشتند و در چشم بهم زدنی آنرا با چاقو قاچ کرده به دست صاحبش میدادند و یا شلوار های گشاد دهاتی آنها را از زانو قیچی میکردند که مجبور شوند شلوار فونگی بپوشند... یکی دیگر از مظاهر تجدد در مورد تغییر لباس، برداشتن چادر زنان یا کشف حجاب بود که ترقیخواهان مملکت ما، بعنوان نمونه مرحوم ایرج میرزا در دهها سال در وصف محاسن آن اینهمه شعر سروده و مطلب نوشته اند. شاید نسل جوان نداند که این کار چه اندازه مشکل بود زیرا نه تنها مردان بلکه خود زنان هم در برابر آن مقاومت میکردند... رضا شاه از طریق ایجاد يك تمرکز شدید حاکمیت بر استقرار امنیت در کشور رسید... امنیت در زمان رضا شاه تنها به امنیت راهها محدود نبود بلکه کشور از امنیت سیاسی قابل ملاحظه ای نیز برخوردار بود و هیچکس مطلقاً جرات توطئه برای ایجاد تزلزل در مملکت را نداشت

تصمیمات اخیر سازمان

فدائیان خلق ایران

شماره تازه نشریه فدائی توضیحاتی در مورد نشریه و سازمان فدائیان خلق ایران که مصوب اجلاس اخیر هیئت مسئولین و تعدادی از کادر های این سازمان میباشد را به چاپ رسانده که چکیده بخشی از آن از اینقرار است: «ما تاکید داریم که از بهم پیوستن این جریانها در حال تضعیف و تلاشی چه نمیتوان يك جریان بزرگ و در حال رشد ایجاد کرد. در عین حال اعتقاد داریم که اولاً ایجاد يك جنبش بزرگ آزادیخواه و عدالت خواه برای حال و آینده ایران ضرورت اساسی دارد و ثانیاً آنکه ایجاد چنین جنبشی بهیچ روی امری غیرممکن نیست. به اعتقاد ما از جمله شرایط برای شکل گیری چنین جنبشی آن است که اولاً سایر جریانها متحول شده چه نیز پیشا پیش آمادهگی خود را برای مستحیل شدن در چنین جنبشی اعلام دارند، ثانیاً آنکه نیرو ها و افراد منفرد و جریانها موجود بدور از اغراض فردی و گروهی در شکل گیری این جنبش شرکت کنند و ثالثاً آنکه پیش از صدور ابتکارات و مصوبات از جانب بخش محدودی از این جنبش در مورد چگونگی شکل گیری این جنبش بخشی زنده و فعال با شرکت تعداد هرچه بیشتری از افراد صاحب نظر سازمان داده شود.» در ادامه پس از تاکید بر استحاله این سازمان از يك نیروی چه سنتی به يك جریان کاملاً نوین آزادیخواه و عدالت جو، می نویسد که: «در يك کلام ما دیگر جویانی که تحت نام چریکهای فدائی خلق و بعد ها سازمان فدائیان خلق به مبارزه سیاسی ادامه داد نیستیم، چرا که نه در میانی عقیدتی، نه در اشکال مبارزاتی و نه در مناسبات سازمانی و نه در هدف مقدم (تسخیر قدرت سیاسی) در آن مواضع باقی نمانده ایم. بنابراین نام سازمان فدائیان خلق ایران برای جریان ما و نام فدائی برای نشریه ما نام های نادرست و بی مسما هستند. حتی باید بگوئیم که ما بقایای متحول شده یکی از جریانهای فدائی هستیم که اینک مدتهاست عملاً فونکسیون حزبی و سازمانی ندارد. ولی

سوسیالیسم طرفداری میکنند ولی اعتقادات مذهبی دارند، بشرط اینکه ضرورت‌های دمکراسی را بپذیرند یعنی طرفدار دولت مذهبی نباشند و جدایی دین از دولت را قبول کنند، اشاره میکند که میبایست در این تشکل جای گیرند. وی میگوید چریانات مذهبی و رادیکال نظیر آرمان مستضعفان که روی تضاد طبقاتی تاکید دارند باید به شرکت در این اتحاد بزرگ دعوت شوند. شالگونی دلایل شکست کشور های سوسیالیستی سابق را انحراف از مارکسیسم میدانند و تاکید میکند که این شکست این معنی را نمیدهد که مارکسیسم پیاده شد و بعد چنین شکست خورد.

قطعنامه سمینار مجامع اسلامی ایرانیان

نشریه انقلاب اسلامی در هجرت در شماره ۲۸۷ خود قطعنامه سمینار مجامع اسلامی ایرانیان را که در ماه اوت در پاریس برگزار گردیده به چاپ رسانده است. در این قطعنامه مسایلی همچون ترکیب جدید مجلس غیر مشروع، جنبشهای شهری و محکوم کردن رژیم در سرکوب این جنبشها و فشار بر باتوان و سیاست اقتصادی و خارجی «ایران گیتی ها» مطرح گردیده است. در مورد سیاست اقتصادی رژیم قطعنامه از جمله مینویسد: «ایران گیتی ها بعد از رها کردن اندیشه و فکر راهنمای انقلاب اسلامی ایران چند سالی است که با اجرای بخشی از سیاستهای دیکته شده از طرف صندوق بین المللی پول و بانک جهانی همه روزه در پی قرصه های بیشترند. سیاست پیش فروش کردن و غارت ثروت‌های ملی و فرهنگی شدت بیشتری یافته است. بار دیگر هشدار میدهم که این سیاست موجودیت ایران را به خطر انداخته است. لازمه خروج از بحرانهای اقتصادی موجود شرکت تمامی مردم در بازسازی کشور میباشد و این امر با وجود رژیم ولایت فقیه ممکن نیست.»

زن ایرانی و زن اروپایی

نهمین شماره نشریه پویا مقاله ای درباره نقش و حقوق زن در جامعه ایران و زنان روشنفکر ایرانی در خارج از کشور به قلم شهریار درج کرده است که در آن ضمن تاکید بر لزوم آزادی زنان و ایجاد سازمان ویژه و مستقل زنان و همچنین ارج گذاردن بر تاریخ مبارزات زنان در اروپا در راه حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی در این جوامع از جمله مینویسد که «البته یافت اجتماعی و فرهنگی ایران با اروپا و غرب متفاوت است. زن ایرانی در کلیت خود، نمیتواند مثل يك زن اروپایی فکر کند و حتی پیشرفت کند. همچنانکه مرد ایرانی نیز چنین است. آنها محصول شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اقلیمی متفاوتی هستند. برای زن یا مرد اروپایی حفظ و گسترش آزادیهای فردی و اجتماعی حتی

به بهای فی المثل تلاشی کانون خانواده، امری نسبتاً عادی است. در این رابطه بایستی توجه داشت که بخش قابل ملاحظه ای از آزادیهای بدست آمده انسان غربی بر بستر فرهنگ ریشه دار و عمیق «فردگرایی» استوار است که برای فرد و خواسته های وی، که برخی اوقات نیز میتواند کوتاه بینانه و خودخواهانه باشد، نقش والایی قابل است. اما وضعیت در جوامعی نظیر ایران چگونه ای دیگر است... هرچند ایده حفظ خانواده بهر قیمت حتی به قیمت فداکاری و از خودگذشتگی بی حد و یگانه (پویژه) از سوی زنان قابل دفاع نیست، ایده ای که تفکر خشن مرد سالارانه رایج در ایران نماینده آن است و از سوی رژیم اسلامی تقویت و تغذیه میشود. ولیکن متلاشی کردن خانواده و رها کردن کودکان بی گناه به بهانه های سطحی و غیرواقعی بینانه و حتی خودخواهانه نیز محکمه پسند (محکمه وجدان) نیست. بنابراین امر مبارزه جهت حفظ و پیشبرد حقوق و آزادیهای فردی، اجتماعی زنان ایران نیز بایستی منطبق با واقعیات و الزامات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و زیست - محیطی جامعه ایران باشد.»

علیه تروریسم و سیاست

سرکوب

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، نهضت مقاومت ملی ایران، حزب دموکراتیک مردم ایران، حزب دموکرات کردستان ایران و نیز منفردین سیاسی ایران در هلند طی مراسم مشترکی در سومین سالگرد سالگرد ترور دکتر قاسملو و اولین سالگرد ترور دکتر بختیار خواهان تشدید مبارزه علیه تروریسم دولتی جمهوری اسلامی شدند.

مصاحبه با يك سلطنت طلب

علی حاج قاسمی از سوی بخش فارسی رادیو سراسری سوئد مصاحبه ای با آقای بهروز صوراصرافیل از نظریه پردازان جناحی از مشروطه خواهان طرفدار سلطنت انجام داده که در پرتنام ۵ سپتامبر این رادیو پخش شد. آقای صوراصرافیل ضمن بیان نظرات خویش در مورد ضرورت تکیه بر درک سنتی مردم ایران از يك مرکز قدرت پمتابه هماهنگ کننده نهاد های مختلف حکومتی تلاش جمهوریخواهان برای برقراری يك جمهوری پارلمانی را دارای خطر بالقوه برقراری يك دیکتاتوری ارزیابی میکند و در مقابل نقش فردی شاه را عاملی برای برقراری دمکراسی در جامعه ایران میدانند. وی به ضرورت تداوم سیستم حکومتی پادشاهی و تأیید «حقانیت» رژیم گذشته تاکید دارد و در این رابطه شخص رضا پهلوی را تنها نامزد تداوم سلسله پادشاهی ایران میدانند. در پاسخ به این سؤال که آیا نقش فردی پادشاه هم میتواند زمینه ساز دیکتاتوری باشد، پاسخ میدهد که «در شرایط فعلی» و بعد از اینهمه تحولات در ایران و

جهان، نمیتوان «گذشته» را تکرار کرد و پادشاهی در ایران چاره ای جز پذیرش نسبی دمکراسی ندارد. او بدون اشاره به آنچه «گذشته» نامیده و ظاهراً «غیر قابل تکرار» است، فصل مشترک تمام نیرو های طرفدار سلطنت را «حفظ وحدت و تمامیت ارضی ایران و مقابله با گرایشات تجزیه طلبانه» میدانند و خواستار نوعی دمکراسی تدریجی و کنترل شده در ایران است. وی در خاتمه در پاسخ به این سؤال که بعنوان یکی از اعضاء هیئت تحریریه کیهان لندن، آیا این شایعه را که در این نشریه امضاء «کتابخانه سلطنتی» و «نوید بوستانی» را دارد. میگوید اگر قرار بود این قبیل امضاء ها با نام مستعار نباشند، پس حتماً با نام اصلی مطرح می گشتند و اضافه میکند که «تصور میکنم پاسخ شما در همین جواب نهفته باشد.»

چرا اختلاف ها را نادیده

میگیریم

این عنوان مقاله ای است به قلم هوشنگ وزیری در کیهان لندن شماره ۴۱۹. هوشنگ وزیری که معمولاً برخلاف همکار خود کتانه سلطنتی لحن احتیاط آمیزی در برابر گرایشات درونی رژیم اسلامی حاکم دارد، در مقاله مزبور یکبار دیگر به روش یکسان سازی ساختار حکومتی ایران ایراد گرفته و بر ضرورت دیدن گرایشات درون حکومت تاکید می ورزد. وی مینویسد: «هنگامی که در افراد يك گروه، مثلاً گروه حاکم بر ایران، بر سر اموری چون اقتصاد، سیاست خارجی، فرهنگ و غیره اختلاف چنین عمیق گردد که آنها را بسوی مکتب های کاملاً مغایر با یکدیگر بکشاند، چرا نباید این اختلاف ها را دید و در محاسبه های خود گنجانند؟ وی این استدلال را که هیئت حاکمه بمحض احساس خطر مشترک یعنی خطر سقوط، بطور غریزی همه اختلافات را کنار می گذارند مغایر تجربه تاریخ میدانند و به چگونگی سقوط شاه در این رابطه اشاره میکند که «اگر چه اندک» اما بودند کسانی که خطر را می دیدند ولی احساس خطر مشترک نتوانست ضمانتی برای جلوگیری از زوال کرد.

اعلامیه درباره قتل فریدون

فرخزاد

کانون نویسندگان در تبعید طی اعلامیه ای قتل فریدون فرخزاد، شاعر، بازیگر و خواننده ایرانی را محکوم کرد. در این اعلامیه می خوانیم «هرچند که عاملین جنایت مانند سایر موارد مشابه گریخته و در محاق ابهام فرو رفته اند، ولی باور همگانی و پویژه مهاجرین ایرانی که آشنائی چند ساله با اینگونه ترور ها دارند - ترور هائی که به لحاظ شباهت های نزدیک و مختصاتشان هرکدام دیگری را تداعی می کنند - قتل

فریدون فرخزاد را ادامه جنایاتی می دانند که رژیم جمهوری اسلامی ایران علیه مخالفان سیاسی اش مرتکب شده است. ماهیتی که شمشیر برهنه دو دمش را حکم کرده است و هر بار حکم قتل را بر سر کوی و بوزن چار می زند، زمینه ایست که این پاور عمومی بر آن شکل گرفته است. همان روزی که خبر واقعه از خبرگزاری ها پخش شد همه چشم های بصیر بسوی انگشت اشاره رژیم آخوند ها چرخید که از آستین «آل عبا» بدرآمده و هر بار بجانب مخالفی نشانه می رود تا در خونش بیفتد. کانون نویسندگان ایران «در تبعید» که رسالتش دفاع از آزادی و بویژه آزادی بیان در همه اشکال آنست قتل فریدون فرخزاد را قاطعانه محکوم کرده و این ضایعه را به خانواده، بازماندگان و دوستداران او تسلیت می گوید.»

مصاحبه رادیویی همایون

مقدم و تکذیب خبر جعلی

نشریه «الحيات»

روز چهارشنبه بیست و نهم مهر ماه علیرضا میبیدی روزنامه نگار ایرانی با

نیاز های سیاسی جامعه ایران بردارند ابتدا مردم ایران را از چگونگی آن آگاه کنند. شاید بتوان این مسئله را عنوان کرد که اینگونه شایعه ها چوبهای هستند که بخصوص در چند ماه گذشته در لابلای چرخ حرکت به خود ایستاده و محکم ناسیونالیستهای ایران زمین گذاشته میشود.

در رابطه با نهضت آزادی مقدم گفت:

من در رابطه با کردار های سیاسی نهضت آزادی چیزی نشنیده ام اما باید بگویم که تکاپو ها و مبارزه کنونی حزب ملت ایران برای برقراری مردم سالاری در ایران یکی از تکاپو های نهضت آزادی جدا است.

همایون مقدم درباره رابطه حزب ملت ایران با جمهوری اسلامی اظهار داشت:

حزبی که نبرد جانانه ای را برای استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی ادامه میدهد، هرگز نمیتواند با سردمداران بی لیاقتی که امروز بر ایران حاکمند و منافع ایران را نادیده گرفته اند و خواستهای ملت ایران را هیچ میخوانند هماهنگی داشته باشد.

همایون مقدم کاردار دفتر اروپایی حزب ملت ایران مصاحبه ای انجام داد که از رادیوی سراسری ایرانیان در آمریکا پخش شد. در این مصاحبه همایون مقدم درباره شایعه ملاقات محرمانه مهندس بازرگان رهبر نهضت آزادی و داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران با سید علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی چنین گفت:

از هفته گذشته شایعه ای در این مورد به گوش رسید و در ابتدا به صورت زمزمه و بعد انعکاس در يك رسانه گروهی عرب زبان ابعاد تازه تری پیدا کرد. به همین دلیل من گفتگویی تلفونی داشتم با داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران و ایشان این شایعه را به شدت تکذیب کردند.

اصولاً تکاپو های داریوش فروهر و حزب ملت ایران که در آرمانهای ملت گرایانه این حزب ریشه دارد یکی از زد و بند ها و نیز بازیهای پشت پرده مرسوم در صحنه سیاسی ایران جدا است. آقای داریوش فروهر بعنوان رهبر يك حزب ملت گرا برای برقراری مردم سالاری، حکومت مردم بر مردم و بازگشت عظمت و بزرگی ملت ایران تلاش میکنند و در این جهت آنقدر آبدیده و سرد و گرم چشیده هستند که اگر قدمی در راستای



مشارکت در بحث بقیه از صفحه ۲۸

ملت های جداگانه بست به تشکیل دولت های ملی بزنند. از امپراطوری وسیع اطریش - مجارستان، ملت اطریش بر پایه ویژگی های ژرمنی بوجود آمد و مجار ها دولت مستقل خود را تشکیل دادند. سرهمبندی هائی که بنام یوگسلاوی و حتی چک و اسلواکی و مراوی بوجود آوردند، حوادث امروز نشان میدهند که قابل دوام نبودند. از خلافت عظیم عثمانی، علیرغم خشن ترین روش در مستحیل کردن اقوام غیر ترک، فقط ملت ترک بر هسته قومی ترک ها برجای ماند. بهمین سبب است که همه تلاش های دولت ترکیه در انکار هویت کرد ها که حتی بکارگیری کلمه کرد را تا همین اواخر از فرهنگ لغات سیاسی حذف کردند، موفقیتی بدست نیاورد. زیرا کرد ها نه سنخیت قومی - تباری و فرهنگی و زبانی با ترک ها دارند و نه تاریخ و سرنوشت مشترک داوطلبانه داشتند. از امپراطوری وسیع ایران که در آستانه سقوط آن بدست اعراب «از جانب باختر تمام بین النهرین را به اضافه بعضی از اراضی عربستان و آسیای صغیر و از سوی شمال تا حدود جبال قفقاز و دهستان و ریگ زارهای مغرب دریاچه خوارزم و از مشرق از آن سوی آمویه دریا (چیخون) تا ولایت سند را شامل می شد.» اقوام و ملل مختلفی جدا شده و دولت های مستقل متعددی را تشکیل دادند. اما آنچه علیرغم حوادث طوفانی، بنام ایران پابرجا ماند، کم و بیش بر بخشی از فلات ایران محدود میشود که اقوام هم تبار آریائی ماد و پارس و پارت، بعد از مهاجرت خود در آن مناطق اسکان یافته بودند، که بنوبه خود با اقوام مهاجم و مهاجر دیگر، نظیر ترک ها، مغول ها و عرب ها در هم آمیختند. رنگ آمیزی قومی کنونی ملت ایران، پژواک آن است.

خطر اصلی مطلق کردن نقش دولت در تکوین ملت، تأیید ضمنی این نظر است که ملت يك آفرینش مصنوعی و فرآورد فعالیت های سیاسی - حقوقی است. هانری لو فور فیلسوف نامدار فرانسه می گوید اگر قرار بر این باشد: «هر گروه اجتماعی را میتوان از طریق فعالیت دولتی کاملاً خارجی و به معنای واقعی کلمه ماکیارلی به ملت مبدل ساخت... چنین نظریه ای به معنی کم بهادان به نیروی پویا و به ارزش اخلاقی و سیاسی احساساتی است که با ملیت در پیوند است.» ۱۱۶

از آنچه گفته شد، میتوان جمع بندی زیر را بدست آورد: دولت نمیتواند آفریننده ملت باشد. زیرا این به معنی نفی واقعیت عینی

ملت چون پدیده تاریخی - جامعه شناختی و انکار دینامیسم و پویائی درونی آن و تأیید ضمنی آن است که ملت يك آفرینش مصنوعی است. اما بی تردید، دولت عنصر ناگزیر و کلیدی در روند گذار از حالت قومی همبندی های انسانی بسوی ملت و تکمیل و انسجام آن است.

تقدم تشکیل دولت، بر تکوین و شکل گیری ملت، چون قاعده ای عمومی، نشانگر اهمیت وی در این تحول بزرگ است. تأکید دولت چون «هسته تاریخی - جامعه شناختی ملت» از سوی برخی جامعه شناسان نیز بهمین خاطر است. بهمین جهت است که مساله تشکیل دولت ملی برای تمام خلق های زیر یوق و مستعمره، امری حیاتی و هدف نهائی است. توجه به جا و مقام دولت در تکوین و شکل گیری ملت، در رابطه با موضوع بحث ما، حائز اهمیت است. زیرا وجود دولت های واحد از زمان مادها، اما بویژه هخامنشیان که در آن دولت سرتاسری برپایه اقوام ماد و پارس و پارت، بر شرق و غرب و شمال و جنوب فلات ایران سایه افکنده بود، بی تردید در شکل گیری ملت ایران نقش قاطعی داشته است. این پدیده، فقط در مقیاس کشوری و در رابطه با ملت ایران معنا و مفهوم دارد، نه در مؤلفه های تشکیل دهنده آن. در این باره، در مقاله بعدی مکتب بیشتری خواهد شد.

ادامه دارد

(مقاله بعدی: بررسی يك تعریف: ملت چیست؟)

۱۱ و ۱۰۹ - منبع ۹۸ صفحه ۹۲۷

۱۱۱ - دکتر جواد هیئت. «ملیت ایرانی و زبان های قومی» کیهان هوائی ۱۷ مرداد ۱۳۶۹

۱۱۱ب و ۱۱۱ا يك مقوله و چند گفتار. از انتشارات کردستان صفحه ۵

۱۱۲ - به نقل از کتاب «شناخت ملت» نوشته روزه مارتلی. ادیسیون سوسیال صفحه ۷۴

۱۱۳ - منبع ۱۱۲ صفحه ۲۵

۱۱۴ - موسولینی: «فاشیسم» صفحه ۵۲ به نقل از هانری لوفوز:

«ملی گرایی علیه ملت ها» ادیسیون سوسیال ۱۹۲۷ صفحه ۱۱۵

۱۱۵ - دکتر ذبیح الله صفا: «دلیران چانباز» مؤسسه امیر کبیر. تهران ۲۵۳۵ صفحه ۱۷

۱۱۶ منبع ۱۱۴ صفحه ۱۱۵

جمهوری اسلامی

حجت الاسلام علی فلاحیان وزیر اطلاعات ج.ا در مصاحبه ای بمناسبت هفته هنرمندان از عملکرد این وزارتخانه در سال گذشته اعلام کرد که اخیراً شماری از مأمورین اطلاعاتی امریکا، ترکیه و برخی از کشور های غربی در ایران دستگیر شدند. فلاحیان در این مصاحبه گفت که مأمورین وزارت اطلاعات ج.ا فعالانه به تعقیب اعضای سازمانهای مخالف ج.ا در خارج از کشور پرداخته و به این سازمانها که وی آنها را گروهکها خواند ضرباتی وارد کردند. وی همچنین ادعا کرد که مأمورین اطلاعاتی ایران در عالی ترین سطوح حکومتی کشور هایی که علیه ج.ا عمل میکنند، رخنه کرده اند. وزیر اطلاعات تاکید کرد که در سال گذشته ۵ تن اعلامیه های مخالفین ج.ا در مرز ها بدست مأمورین این وزارتخانه افتاده است.

مباحث جدید درباره رهبری

سیاسی و مذهبی

پس از درگذشت آیت الله خوئی اخیراً در مطبوعات و جناحهای حکومتی ج.ا بحثهای گسترده ای در رابطه با مقام رهبری ج.ا و مرجعیت تقلید شیعیان مطرح شده است. در این زمینه آیت الله یزدی طی يك سخنرانی گفت که نمیشود يك فقیه جامع الشرایط رأس حکومت باشد اما از لحاظ سیاسی دستهای پسته باشد. گاهی برای جرمی مشابه مجازاتهای متفاوت، پسته به نظر علما تشخیص داده میشود که برای وحدت رویه لازم است همگی از فتاوی رهبر ج.ا تبعیت کنند. این بحث جدید توسط آیت الله جنتی نیز پیگیری شده و وی تاکید کرد که غیر از تمرکز وجوه شرعی در نست رهبری، فتوای رهبری بر فتوای فقهای دیگر نیز تقدم دارد. ازسوی دیگر پس از درگذشت آیت الله خوئی مدرسین حوزه علمیه اعلام نظر کردند که اکنون شیعیان میتوانند از دو مرجع یعنی گلپایگانی و اراکی که اولی بر نومی تقدم دارد تقلید کنند. آنها هیچ اشاره ای به آیت الله منتظری نکردند. در این زمینه روزنامه ج.ا نوشت برخی فتاوی مربوط به مسایل فردی است که در این زمینه بحثی وجود ندارد و هر کس میتواند از هر مرجعی که بخواهد تقلید کند. اما آنجا که مربوط به حکم حکومتی یا فتاوی مستند به حکم حکومتی باشد، دستگاههای مختلف کشور نیاز به يك نظر دارند، چون در میان فقها بطور طبیعی اختلاف نظر موجود است. این روزنامه از تقدم فتاوی رهبری بشدت دفاع میکند. روزنامه اطلاعات نیز نوشت باید رهبری و مرجعیت یکی شود و تمام خصلتهای مرجعیت در وجود آیت الله خامنه ای جمع است. این مقاله برخی از روحانیون را متحجر خواند و افزود آنها توان هضم مسئله را نداشته و نمی فهمند که جمع رهبری و مرجعیت در وجود يك شخص ضروری است.

در لابلای مطبوعات ایران

بمب فراموش شده و شورای عالی جوانان

در هفته های اخیر تقریباً همه مطبوعات داخل کشور مقالاتی درباره مشکلات جوانان ایران، نگرانی ها، کمبود ها و آینده آنان درج کرده اند. همزمان با این موج مطبوعاتی، اخیراً شورای عالی جوانان در ایران تشکیل گردیده که وظیفه آن رسیدگی به معضلات جوانان است. روزنامه سلام چندی پیش طی مقاله ای اصطلاح نسل فراموش شده را برای جوانان بکار برد که مورد استقبال نسبتاً گسترده ای قرار گرفت. همین روزنامه در مقاله دیگری اخیراً پیشنهاد کرد بجای نسل فراموش شده برای جوانان، باید از واژه بمب فراموش شده استفاده کرد. این مقاله با اشاره به نقش جوانان در نا آرامیهای مشهد نوشت: جوان ۱۵ ساله ای که بابمب بنزینی دست ساز ساختمان چندین میلیونی بانک را تخریب کرد، اگر بمب نیست، پس چیست؟ هاشمی رفسنجانی نیز تاکید کرد که اگر جوانان را قانع نکنیم، روزی طغیان خواهند کرد و آنوقت می فهمیم که دیگر چیزی در ستمان نیست. وی گفت اگر قرار باشد افراد در خیابانها ظاهر را حفظ کنند و به محض اینکه به داخل منازلشان رفتند، نهایت الواطی را در معاشرت ها داشته باشند، این چیزی نیست که ما بدنبال آن هستیم.

دشواریهای زبان فارسی با کامپیوتر

دکتر محمد صنعتی در مطلبی با عنوان فوق در نشریه آدینه پس از بیان کاربرد گسترده کامپیوتر در ایران و اهمیت آن تاکید کرده است که: «دشواری تولید نرم افزار ها علاوه بر مشکلات خاص خط و زبان فارسی، وجود نداشتن الگوی استاندارد نوشتاری برای زبان فارسی است.»

مدیریت در ایران

گزارش اصلی هفتاد و یکمین شماره نشریه صنعت حمل و نقل به بحث و بررسی امر مدیریت، جایگاه و وضعیت آن در جهان و ایران اختصاص یافته است. در بخشهایی از این گزارش مشروح ۱۷ صفحه ای که توسط کارشناسان و متخصصان مدیریت تدوین

گفتگوی آدینه با احمد

شاملو

در این گفتگو که در شماره ۷۲ آدینه درج شده است مسائل گوناگونی از قبیل موضوع چنگال برانگیز اظهار نظر شاملو درباره شاهنامه فردوسی، موسیقی سنتی، بن بست آن، شعر فارسی در دهه ۴۰ و ۵۰ و امروز، رابطه روشنفکران و جهان معاصر مورد بحث قرار گرفته است. شاملو درباره حملاتی که به دیدگاه وی درباره شاهنامه فردوسی و موضوع ضحاک و کاوه بعمل آمد از جمله می گوید که: «آن بازتاب گسترده نشان داد که ما حتی در قشر تحصیل کرده هایمان گرفتار چنان جامعه عقب گرانی هستیم که فقط يك اظهار نظر شخصی در مورد چیزی که به درست یا به غلط تو اذهان رسوب کرده بجای آنکه مورد توجه و رد یا قبول متمدنانه قرار بگیرد نه تنها گوینده را در معرض طوفان مبتذلی از انواع نشام و تحقیر و توهین قرار میدهد بلکه حتی ممکن است فرهیختگان محترم فتوای داش مشتیانہ قتل وی را نیز صادر کنند. ما حتی در این قلمرو هم به نحو مضحکی گرفتار استبداد راییم. باید فکری به حال و روز خودمان بکنیم. ما چهار بیماری وحشتناکی هستیم که میراث ژنتیکی قرنهای زندگی غیر انسانی زیر سلطه استبداد مطلق است. ما بلد نیستیم بحث و گفتگو را پیش ببریم، چون هیچوقت نیاموخته ایم حریف بحثی باشیم... وقتی قرار نیست معلوم باشد چی مقدس است و چی نیست اتهام «توهین به مقدسات» در يك كلام «پرونده سازی» است... فردی که واپس گرا نیست و تنها به آینده می نگرد و تمامی هم و غمش عروج انسان است، نه تنها بصورت يك وظیفه محول بل بصورت کاملاً طبیعی در برابر جزء به جزء عناصر میراث گذشته واکنش نشان میدهد.» شاملو در ادامه بحث راجع به فرهنگ ملی این سؤالات را طرح کرده است که: «چرا ما مردم در همه چیز به چشم تابو نگاه می کنیم؟ چرا تصور میکنیم همه چیز به بهترین نحو ممکن در گذشته های دور گفته شده، همه دستور العمل های زندگی همان چیز هائی است که هزار سال پیش بصورت غیرقابل تغییری در کتابها ثبت کرده اند؟»

شاملو درباره موسیقی سنتی ایرانی پس از تاکید بر اینکه فقط سلیقه خودش در این زمینه را مطرح میکند، می گوید «علت اینکه موسیقی سنتی (برخلاف شعر و نقاشی و هنر های دیگرمان که نیاز به پوست انداختن و معاصر شدن را هشتاد نود سال پیش از این عمیقاً احساس کرد) همین جور گرفته ته بن بست نشسته دلش را به کمانچه کشیدن خوش کرده. این است که ما بیشتر نوازنده داریم نه موسیقی دان... موسیقی برای بیرون جستن از این بن بست نیازمند نیمائی است که کهنگی و اندراس را با همه وجودش حس کند و با جسارتی انقلابی تمام قد جلو آن بایستد.»

انفجار بمب در محوطه قبر

خمینی

بر پایه گزارشات گوناگون چند بمب در محوطه قبر خمینی در بهشت زهرا منفجر شد. خبرگزاری ج.ا از انفجار يك بمب نست ساز که خساراتی نداشت و دستگیری چند نفر در این رابطه خبر داده است. سازمان مجاهدین خلق اعلام کرد که هواداران این سازمان ۲ بمب نیرومند که ۲ عدد آن در داخل آرامگاه خمینی کار گذاشته شده بود منفجر کرده و خسارات عمده ای به آرامگاه وارد ساختند. در میان روزنامه های داخل کشور، تنها روزنامه کیهان به این خبر اشاره کرده است.

افزایش قیمت گاز و

اعتراضات مردم

افزایش حق انشعاب یا اشتراك گاز، اعتراضات وسیعی را در شهر های مشهد، قم و قزوین برانگیخت. در پی این اعتراضات، مقامات شرکت گاز ملی ایران افزایش حق اشتراك گاز را که قرار بود ۵ برابر شود به تعویق انداختند. روزنامه ج.ا نوشت که شرکت ملی گاز ایران پس از مدتی که از پذیرفتن مشترکین جدید خود داری میکرد، اخیراً اعلام نمود که حق اشتراك گاز به شدت افزایش می یابد و مثلاً حق اشتراك کنتور معمولی گاز از ۷۰۰۰ تومان به ۲۰۰۰۰ تومان افزایش خواهد یافت. تظاهرات مشهد و قم، مخالفت مقامات محلی با این تصمیم را به همراه داشت. اما شرکت ملی گاز تاکید کرد که تصمیم افزایش قیمت گاز از سوی شورای عالی اقتصادی، یعنی بالا ترین ارگان اقتصادی کشور اتخاذ شده است.

روزنامه های داخل کشور نیز مقالاتی در انتقاد به افزایش نرخ گاز چاپ کردند. در روزنامه ج.ا نامه ای درج گردیده که افزایش قیمت های دولتی را برای مردم مستضعف «دردآور» خوانده و از مسئولین پرسیده اگر شما مدعی دفاع از محرومین هستید چرا فریاد آنها را درآورده اید؟

از سوی دیگر روزنامه سلام به نقل از يك خواننده خود از تحصن شماری از معلولین جنگی یا جانبازان که منازلشان تخریب شده بود در خیابان پاستور تهران گزارش داد.

کمبود در آمد متوسط يك

خانواده

بر پایه گزارش مرکز آمار ایران که در روزنامه ابرار انتشار یافته است هزینه متوسط يك خانواده شهری در سال ۱۳۶۹ حدود ۱۹۰۰۰ تومان در ماه بود. در حالیکه درآمد متوسط همین خانواده در این زمان در سطح کمتر از ۱۷۰۰۰ تومان قرار داشت. بعبارت دیگر هر خانواده معادل ۲۰۰۰ تومان کمبود درآمد داشت.

سمینار ایران

در آستانه سال ۲۰۰۰

اولین سمینار ایران در آستانه ۲۰۰۰ به ابتکار انجمن پژوهشگران ایران مستقر در پاریس در اواخر نوامبر در این شهر برگزار می شود. قرار است این سلسله سمینار ها که مسائل مهم اجتماعی - اقتصادی و سیمای جامعه ایران را در آستانه سال ۲۰۰۰ از دید پژوهشگران و محققان ایرانی مورد بحث و بررسی قرار می دهند همچنان ادامه یابند. در اولین سمینار مسائل مربوط به مشکلات اقتصادی ایران، مسئله نفت، مسئله پول، مسائل سیاسی ایران، مسائل اجتماعی از جمله مسئله آموزش طرح خواهند شد. علاقمندان می توانند برای کسب اطلاع بیشتر با دکتر لاجوردی در پاریس به شماره ۴۷۴۲۰۵۷۶ یا آدرس زیر تماس بگیرند:

H. Ladjevardi
3 RUE DE L'ARIOSTE
75016 PARIS
FRANCE

مصاحبه اختصاصی...بقیه از صفحه ۱۷

شجاع باشند اصرار می ورزیدم مسئول تشکیلات آذربایجان (فرقه) با لکنت زبان به اطلاع جلسه رسانید که مجموع اعضای فرقه در تبریز و حومه به هزار نفر هم نمی رسد که بیش از نصف آنها را سالخوردگان و زنان تشکیل میدهند. خوشبختانه انجام این برنامه طبق تصمیم هیئت اجراییه متوقف گردید.

در مورد لشکر رضائیه خیلی مختصر و کوتاه میتوانم بگویم که بغیر از فرماندهان واحد های کوچک. سرهنگ ستاد صدیق یحیوی فرمانده هنگ سوار و پادگان سلماس، سرگرد یعقوبی فرمانده گردان و پادگان قره تپه (از گردنه قوشچی بطرف سلماس). فرمانده هنگ پیاده رزمی رضائیه صالح نجات که همان روز ها به درجه سرهنگ دومی ارتقاء یافته بود. سرهنگ جاوید آچودان مخصوص شاه و رئیس رکن نوم لشکر رضائیه که خاطر من نیست در همان روز ها بچه علنی به مرکز رفته بود از اعضای سازمان افسری بودند.

آنچه در باب قسمتی از امکانات سازمان افسری بیان داشتم مستند و اکنون هم قابل کنترل هستند. حالا خودتان این اطلاعات را با ادعای کسانی مقایسه کنید که، سازمان افسری را، حتی فاقد يك فرمانده گروهان یا گردان محسوب میکردند و می کنند!

ناتمام

مهدی خانبابا تهرانی:

دهکردی با مایه گذاشتن از جان، سند
دوستی و وفاداری خود را با جنبش
کردستان و مردم ستمدیده آن دیار امضاء
نمود.

از همان سالهای نخستین فعالیتش در پرتو
درایت و پشتکار بی نظیری که از
خصوصیات برجسته او بود، به صورت کادر
برجسته جنبش دانشجویی ایرانیان درآمد و
در پیشبرد سیاست و مشی رزمنده
کنفدراسیون جهانی نقش فعال داشت.

با ازم گسیختن یکپارچگی کنفدراسیون
جهانی و شکل گیری چند واحد مجزا بنام
کنفدراسیون در اواسط سالهای ۷۰ نوری در
ساختن و پرداختن نظری و سازمانی واحد
رزمنده کنفدراسیون جهانی (مرکزیت
فرانکفورت) سهم بسزائی ایفاء نمود و در
سال ۱۹۷۵ بعنوان دبیر انتشارات
کنفدراسیون جهانی انتخاب شد و در این
سمت به نحو شایسته ای انجام وظیفه نمود.

او در دفاع از حقوق و آزادی های دمکراتیک
در صف اول مبارزه قرار داشت، و در چندین
آکسیون اعتراضی به اعتصاب غذا، تحصن،
اشغال نمایندگی های سیاسی رژیم شاه و
دمونستراسیون ها بعنوان اعتراض به نقض
حقوق بشر در ایران شجاعانه شرکت نمود و
در چند نوبت به جرم اعتراض به اعدامها در
ایران به زندان افتاد. ده ها مقاله در زمینه
دفاع از آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی در
نشریات کنفدراسیون جهانی و سایر
مطبوعات اپوزیسیون چپ ایران، و چند
ترجمه فارسی از آثار کلاسیک مارکسیستی،
از نوری بیادگار مانده است.

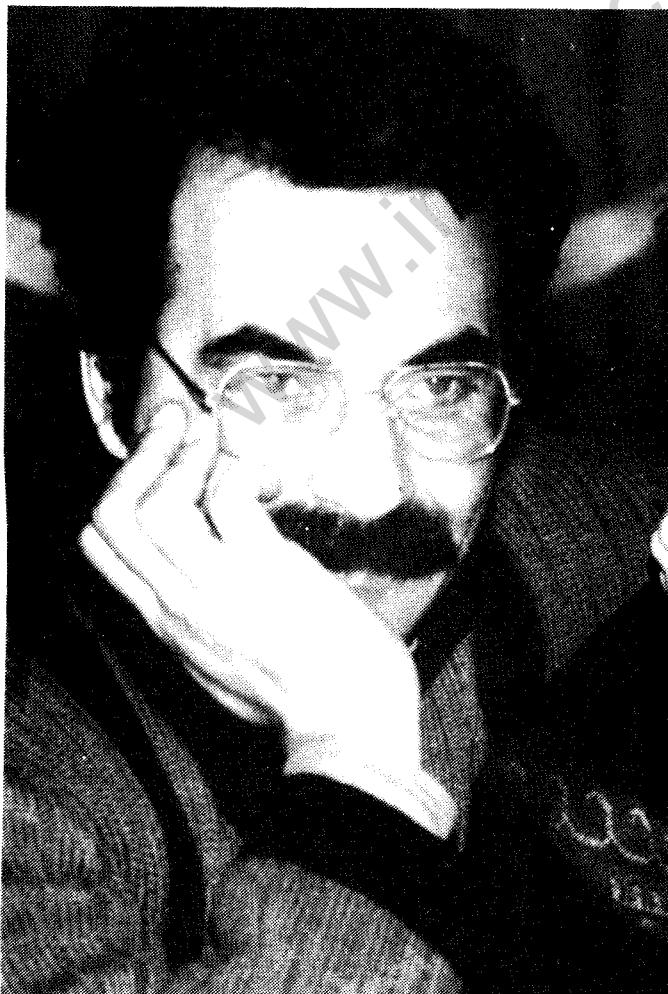
نیمه شب ۱۷ سپتامبر وقتی خبر قتل
ناجوانمردانه نوری دهکردی، صادق شرفکندی،
فتح عبدلی و همایون اردلان را شنیدم، زبانم
بند آمده بود چه که پس از قتل دکتر قاسملو
و یارانش تا آن زمان سنگین تر از این خبر
نداشتم. نوری دهکردی رفیق خوب و همراه و
همرزم سالیان درازم در نیمه ۴۶ سالگی با
گلوه کین و به اسلوبی که سربازان گمنام
«امام زمان» در دستگاه حجت الاسلام های
خونخوار زیر و بم آن را خوب آموخته اند در
خون نشسته بود و در کنارش رفقای دیگرم،
کاک صادق شرفکندی، فتح عبدلی و همایون
اردلان از دلیران کردستان.

آن شب تا سپیده دم ماتم گرفتم و در تمام
طول شب غرقه در خاطرات دور و نزدیک
دوستی ها، فراز و نشیب های مبارزات
مشترک گذشته با این رفقا و بویژه نوری
بودم. من که نوری را همیشه در برابر
دیدگانم چون خدنگ ایستاده دیده بودم،
نمیتوانستم باور کنم، که او دیگر در میان ما
نخواهد بود، و از این پس همسر و یار
مهربان او شهرد و دختر دلبندهش سارا از
فیض دیدار و دست نوازشگر او محروم
خواهند ماند. در حالی که بغض گلویم را
می فشرد و اشک حسرت و غم از دیدگانم
سرازیر بود، این بیت خاقانی را با نام
دهکردی، در دل تنهای شب با خود زیر لب
زمزمه کردم.

همی گفتم که خاقانی دریفا گوی من باشد
دریفا من شدم آخر، دریفا گوی خاقانی
چون نیک می دانستم که با مرگ نوری نه
تنها همسر و دختر نازنینش سارا و سایر
اعضاء خانواده و دوستان و یاران او، بل
تمامی آزادی خواهان و جنبش ترقی خواه و
دمکراتیک، چه سرمایه گرانبهائی را به ناگاه
از دست داده است.

نوری دهکردی حاصل نسلی بود که در
تکاپوی ساختن جهانی شریف و کمال به هر
دری می زد. او از هیچ تلاشی در راه تحقق
آرمان والای انسانی عدالت اجتماعی و آزادی
فروگذار نکرد و تا واپسین لحظات حیات
پربار خویش لحظه ای از کار و کوشش
باز نایستاد.

نوری دهکردی در ۴۶ سال پیش در شهر
کرد دیده بر جهان گشود، تحصیلات ابتدائی و



نوری از پرکارترین روشنفکران انقلابی ایران بود که از اواخر سالهای ۱۹۶۰ تا اواسط ۷۰ ابتداء با جریان «کادرها» و سپس با نشریه چپ همکاری خلاق و صمیمانه داشت، در آستانه انقلاب ایران از نخستین مبارزین تبعیدی بود که بی تابانه به هوای بازگشت به میهن روزشماری می کرد و سرانجام چند ماهی قبل از سقوط رژیم پهلوی همراه یارانش راهی میهن شد، تا با شرکت در جنبش ضد استبدادی مردم ایران به مبارزین درون کشور به پیوندد، و از همان لحظات نخست ورود به ایران، نوری شبانه روز در راستای وحدت نیروهای چپ دمکرات و مستقل تلاش نمود، و در نتیجه کوشش های پرثمر او در ماههای نخست پس از انقلاب سازمان اتحاد چپ به وجود آمد که او یکی از پایه گذاران و تدوین کنندگان برنامه سیاسی آن بود، در این سازمان نوری به عضویت هیات اجرائیه انتخاب شد و به عنوان یکی از مسئولین نشریه اتحاد چپ، با روشن بینی خاص خود سلسله مقالاتی در رد ولایت فقیه و تناقض آشکار آن با دمکراسی به رشته تحریر درآورد. زمانی که بسیاری از نیروهای چپ و رادیکال جامعه گرفتار اوهام ضد امپریالیستی رژیم خمینی شده بودند، نوری از نخستین فعالین چپ بود که با درک خطر استبداد مذهبی طی مقالاتی در نشریه اتحاد چپ هشدار داد و ضرورت ایجاد صف مستقل چپ دمکرات و چپدمکراتیک ملی را برای مقابله با گرایش استبداد مذهبی یادآور شد.

نوری به جنبش دمکراتیک مردم کردستان دلبستگی خاص داشت و به این جنبش بمثابة سنگر دفاع از آزادی و مقاومت در برابر استبداد می نگریست. از این رو، در معرفی و ایجاد پیوند میان جنبش کردستان و سایر بخش های جنبش ترقی خواه مردم ایران، چه به لحاظ نظری و چه عملی پیگیرانه تلاش میورزید. به دنبال هجوم گسترده استبداد مذهبی و استقرار جو اختناق همگانی نوری از تاریخ بهمن ماه ۱۳۶۰ ناگزیر به اختفاء شد و سرانجام پس از چند ماهی زندگی پنهانی به جنبش کردستان پیوست و در کنار حزب دمکرات کردستان و زندگی شبانه روزی با پیشمرگه ها و کادر های سیاسی حزب دمکرات، نوری به ایجاد پیوند عمیق دوستی با کادر ها و رهبری حزب موفق شد، و در نتیجه گفت و شنود های مدام با رفقا دکتر قاسملو و شرفکنندی و سایر اعضای رهبری حزب بصورت محرم سیاسی حزب دمکرات و مشاور مورد اعتماد آن حزب درآمد، تا جایی که در بسیاری از جلسات رسمی دفتر سیاسی حزب شرکت می کرد. پایان سال ۱۹۸۴ بود که نوری به قصد دیدار همسر و فرزندش که او را بعد از تولدش ندیده بود، راهی آلمان شد و کردستان را موقتاً ترک کرد. با آمدن به آلمان و دیدار با خانواده اش لحظه ای آرام نداشت و همواره در فکر بازگشت به کردستان و پیوستن به پیکار مردم ستمدیده کرد بود. پس از بحث های طولانی بالاخره او پذیرفت، در کنار خانواده اش بماند و در اروپا به وظایف سیاسی و اجتماعی بپردازد. نوری باوجود بازخواند!

تغییر محل سکونتش، هرگز تماسش با جنبش کردستان قطع نشد، و از هیچ تلاشی در راه پیشبرد و تحقق سیاست دمکراسی برای ایران و خودمختاری در چارچوب تمامیت ارضی ایران برای مردم ستمدیده کردستان فروگذار نکرد، و تا واپسین روز های حیات پربارش به این سیاست که از اصول همیشگی او بود - وفادار باقی ماند.

فراموش نمیکنم در فروردین ماه ۱۳۶۰ نیز هنگام تدوین برنامه سیاسی شورای متحد چپ برای دمکراسی و استقلال که نوری از پایه گذاران آن بود، فدرالیسم را بمثابة راه حل مساله ملی در ایران در برنامه سیاسی شورای متحد چپ طرح نمود. در سال ۱۳۶۹ در گرد هم آشی چپ های دمکرات برای ایجاد یک جریان وسیع سیاسی، بار دیگر نوری بعنوان یکی از تنظیم کنندگان «طرح پیشنهادی برای نزدیکی نظری و عملی نیرو های چپ دمکرات ایران» نظام فدراتیو را راه حل مساله اقلیت های ملی در ایران دانست. این طرح سال گذشته به امضای نوری دهکردی و سیزده تن دیگر از یاران نوری در سطح نسبتاً وسیعی انتشار بیرونی یافت.

توجه و دقت نوری به خواست عمومی مردم کردستان ایران و تلاش صمیمانه اش در جهت راه یابی برای حل مساله ملی در ایران، او را به مرتبه همزرم متعهد حزب دمکرات کردستان ایران ارتقاء داده بود، تا جایی که در ماه سپتامبر امسال بعنوان عضو همراه هیات نمایندگی حزب دمکرات کردستان ایران، در کنگره بین الملل سوسیالیستی شرکت جست، و در تمام طول کار کنگره لحظه ای از کنار رفقای کردش دور نشد.

نوری با اینکه می دانست در چه عرصه پرمخاطره ای عمل میکند، اما متأسفانه در اثر - بیگانگی با احساس خطر - که از خصوصیات همیشگی او بود، سرانجام بدست آدمکشان رژیم جمهوری اسلامی، در نیمه شب ۱۷ سپتامبر در کنار همراهانش کاک صادق شرفکنندی، فتح عبدلی و همایون اردلان در خون نشست، و با مایه گذاشتن از جان، سند دوستی و وفاداری خود را با جنبش کردستان و مردم ستمدیده آن دیار امضاء نمود.

به یاد دارم در سال ۱۹۸۳ در سفری که به کردستان داشتم، شبی با حضور قاسملو، شرفکنندی و عده دیگری از کادر های رهبری حزب دمکرات در محل دفتر سیاسی پس از صرف شام، مشاعره ای میان نوری دهکردی و دکتر قاسملو درگرفت و پس از مدتی در حین مشاعره نوری از دکتر قاسملو حرف (س) را خواست و قاسملو بلادرنگ با این شعر اقبال لاهوری به او پاسخ داد:

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم
وہ کہ نہ معلوم شد، چیستم و کیستم
موج شتابنده ای تیز خرامید و گفت
ہستم اگر می روم ور نروم نیستم
ہنگامی کہ قاسملو شعر را به پایان برد، نوری دستپایش را به علامت تسلیم بلند کرد و خطاب به کاک رحمان قاسملو گفت: «دکتر این شعر جواب ندارد، جز تکرار آن و عمل کردن به مفهوم آن» آنگاه نوری همان شعر اقبال لاهوری را که قاسملو خوانده بود، سیاسی و اجتماعی بپردازد. نوری باوجود بازخواند!

چنگال بر سراپوموسی بقیه از صفحه ۵

ملی به ریاست هاشمی رفسنجانی (۱۹ مهر ماه) است که سندی واقع بینانه و با همین هدف تخفیف تنش و حل اختلاف از راه مذاکره و مسالمت است. در این بیانیہ تاکید شده است که «جمهوری اسلامی ایران نسبت به جزیره ابوموسی هیچگونه تغییری در رویه خود نداده و به موافقت های گذشته احترام می گذارد.»

باید هرگونه تشبثی را که از سوی کشورهای عرب منطقه با پشتگرمی قدرت های خارجی علیه حاکمیت ملی ایران درمورد جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک صورت می گیرد، خنثی ساخت. اگر آنگونه که دولت ایران اعلام میکند، طبق قرارداد ۱۹۷۱، اداره ابوموسی به نسبت ۱/۳ و ۲/۳ با شارجه و ایرانست و مسئولیت امنیت جزیره به عهده ایران و وجود پادگان نظامی نیز مزید آنست، در این صورت، اقدامات دولت ایران برای کنترل رفت و آمد خارجیان از حقوق و وظایف اوست. منتہی هر مسئله مورد اختلاف را باید از راه مذاکره مستقیم با شیخ نشین شارجه و امارات متحدہ عربی حل و فصل کرد. ایراد جدی ما به مقامات جمهوری اسلامی اینست که ظاهراً با هدف مانور های دیپلماتیک کوتاه مدت و چانه زدن ها و یدہ پستان با امارات متحدہ عربی و سایر کشور های عرب منطقه، مساله ای را علم میکنند که بخاطر نکات مبہم و تاریک مستتر در آن که از گذشته بجا مانده است، میتواند برای حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران گران تمام شود.

صدا و سیما... بقیه از صفحه ۲۱

قدرت و ثروت کلان در جامعه و یا روشنگری در مبارزه با مفاسد بزرگ اجتماعی در چهارچوب قانون صورت خواهد گرفت.

۴ - گسترش ارتباط جمعی میان گروههای گوناگون اجتماعی، سیاسی و صنفی جامعه از طرق مختلف و کمک به همبستگی ملی از دیگر وظایف رسانه های گروهی خواهد بود.

۵ - صدا و سیما ایران فردا مجاز نیست که در راههایی نظیر ضدیت با منافع ملی و استقلال و تمامیت ارضی ایران، تحریک علیه گروههای قومی، تحریک و تشویق چنگ، شایعه پراکنی های بی اساس، افترا زنی غیرمستند علیه اشخاص و مقامات و ارگانهای دولتی و حقوقی بکار برده شود.

۶ - مالکیت دولت بر رسانه های گروهی باید بتدریج ملغی شده و تملک آن به شکل سهام مشترکی در اختیار ارگانهای گوناگون اجتماعی و مردمی، اتحادیه های صنفی و شرکتهای بازرگانی و خصوصی و امثالهم قرار گیرد.

کلیه اصول فوق تابع قوانینی است که مجلس تدوین میکند و یا به شکل قرار داد میان دولت و هیئت امنای رادیو و تلویزیون (که هیئت مرکب از نمایندگان مجلس، دولت، کارکنان و دست اندر کاران رسانه های گروهی و احزاب و سازمانهای سیاسی میتواند باشد) تدوین و رسمیت می یابد.

برنارد کوشتر: راه آزادی و عدالت چه طولانی است!

ماموستا: حزب دمکرات سیاست دکتر قاسملو و دکتر شرفکندی را ادامه می دهد

پیگیری او پرداخت و سخنان خود را اینگونه
پایان داد:

سعید، فتاح، همایون! بنام جاده صعب و
نشواری که روزی بشریت را به روشنایی
خواهد رساند، خاطره شما جاودانه خواهد
ماند. زنده باد آزادی، زنده باد دمکراسی

در این مراسم همچنین خانم کلودیارت
نماینده پارلمان اروپا به نمایندگی از سوی
کمیسیون حقوق بشر و گروه سبزهای پارلمان
مذکور ضمن ابراز تسلیت به خانواده های
قربانیان حادثه ۱۷ سپتامبر و ادای احترام
به مبارزه خلق کرد سخنانی ایراد کرد. وی در
سخنان خود با اشاره به ترور ۴ شخصیت
ایرانی گفت:

«آنها ترور شدند، زیرا گناه آنها شرکت
در مبارزه خلق کرد برای کسب صلح، امنیت،
آزادی، خودمختاری و احترام به حقوق بشر
بود. آنها به دست جانیان پستی کشته شدند
که از رژیم های خود کامه ای چون رژیم ایران،
عراق و ترکیه دستور می گیرند. آنها کشته
شدند چون کرد بودند.»

وی آنگاه اضافه کرد که «از آنجا که این
حادثه دردناک در مملکت من آلمان آنهم فقط
چند روز پس از دیدار وزیر خارجه ایران
صورت گرفت برانده من افزوده می شود و
من از آن شرم دارم. خشم من علیه دولت
خودمان از آنجا ناشی میشود که اعمال هیچ
اقدامی برای حفظ جان این شخصیت ها انجام
نداد و با رژیم خودکامه جمهوری اسلامی برای
فروش اسلحه و مراودات تجاری ماشاات
می کند. کلودیارت در پایان سخن خود گفت
که ما این جاده را با هم خواهیم پیمود و من
می دانم که روزی با هم نظاره گر خورشید
خواهیم بود. در پی شب تار سپیده خواهد زد!

پیرو موورا رئیس جدید انترناسیونال
سوسیالیست ها نیز پیام تسلیت خود را
توسط یکی از نمایندگان مجلس فرانسه
به مراسم ارسال داشته بود. در ادامه مراسم
مهدی خاننایا تهرانی، یکی از پزشکان
«جمعیت پزشکان دنیا» و نیز کاک کمال آزاد
از دفتر اروپایی حزب دمکرات کردستان
ایران سخنرانی کردند. به همین مناسبت
شمار بزرگی از سازمانهای ایرانی و خارجی
پیام های همدردی برای رهبران حزب
دمکرات ارسال داشتند.

سخنان خود خواستار تعقیب عاملان این
ترور ضد انسانی شد و اضافه کرد که قتل
دکتر شرفکندی اقدامی وحشیانه علیه تمامی
مردم ایران، جنایتی علیه بشریت و توهین
به انترناسیول سوسیالیست ها و تعرض
علیه دولت و مردم آلمان است. وقت آن
رسیده است که یکبار برای همیشه بر
جنایات رژیم ضد بشری ج.ا.نقطة پایان
گذاشته شود.

خانم دانیل میتران در پیام خود نوشت:
«دیروز در چنین مکانی در فقدان عبدالرحمان
قاسملو گریستیم و امروز به سوگ دکتر
صادق شرفکندی و همراهانش نشستیم. آیا
سرانجام روزی خواهد رسید که چنین
انسان های شریفی که بی وقفه در پی صلح و
مذاکره اند مخاطبینی یابند که قاتل و
چنایتکار نباشند؟

برنارد کوشتر در سخنرانی حماسی و
شمرگونه خود مبارزات مردم کردستان و
دکتر سعید را مورد تجلیل قرار داد. وی از
جمله گفت:

«کاک سعید، قرار بود همین روز ها باهم
دیدار کنیم. در دیدار ژوئیه از غم هایت برایم
گفتی. از دخترت که تو را نمی شناسد،
از فرزندانت که کنارت بزرگ نشدند و از
امید هایت برای دیدار درباره آنها. تو برایم
از ایمانت به مبارزه خلق کرد گفتی و چون
قاسملو حرف های یک میهن پرست، یک آزاده
راستین را تکرار کردی و از دمکراسی و
خودمختاری و حقوق بشر...»

ولی یکبار دیگر پاسخ به اینهمه آرزو و
امید انسانی خشونت و پستی بود. تو مانند
عبد الرحمان قاسملو بر سر راهت با کسانی
مواجه شدی که نه گوش شنوا دارند و نه
میخواهند پیام صلح را بشنوند.»

دکتر کوشتر در سخنان خود با اشاره
به زندگی صادق شرفکندی، به سابقه آشنایی
خود با وی اشاره کرد و اظهار داشت: «کاک
سعید فرزندان تو می دانند که تو در چه
راهی و برای چه اهدافی رزمیدی. کاک سعید
چیزی از نست ترفته است. ماموستا
اینجاست و پرچم مبارزه را بلند کرده است،
همانگونه که تو بعد از قاسملو اینکار را
کردی.» کوشتر در سخنان خود همچنین
به ستایش از شخصیت کاک فتاح و اعتقاد و

روز دوشنبه ۲۸ سپتامبر، صد ها تن با
حضور در محل انستیتو کرد پاریس و سپس
گورستان معروف و تاریخی پرلاشز برای
آخرین بار نسبت به پیکر های بیجان رهبران
حزب دمکرات کردستان ایران ادای احترام
کردند. صبح این روز دسته دسته از
نمایندگان احزاب و نیرو های مختلف ایرانی
و خارجی با چشمان اشکبار در انستیتو کرد
پاریس جنازه های دکتر سعید، کاک فتاح

و همایون اولان را گلباران کردند و سپس
در بعد از ظهر همان روز در مراسم
خاکسپاری قربانیان حادثه ۱۷ سپتامبر برلن
شرکت کردند. در این مراسم که با شرکت
شخصیت های اپوزیسیون ایران، یکتو

کوشتر وزیر بهداشت و اقدامات انسانی
فرانسه و نیز نمایندگان احزاب سبز،
سوسیالیست، کمونیست و حدود هزار نفر از
ایرانیان و کرد های عراق و ترکیه مقیم
پاریس برگزار شد. عبدالله حسن زاده
(ماموستا) عضو هیئت سیاسی حزب
دمکرات کردستان ایران سخنانی ایراد کرد و

پیام خانم دانیل میتران قرائت شد.
همچنین برنارد کوشتر، نماینده حزب سبز
ها و مهدی خاننایا تهرانی درباره این
حادثه و نیز شخصیت قربانیان ترور بی
رحمانه اخیر سخنانی ایراد کردند. کاک
عبدالله حسن زاده در سخنان خود به زبان
کردی ضمن اشاره به اینکه دکتر سعید
شرفکندی چانشین شایسته ای برای دکتر
قاسملو بود، به تلاشهای وی برای برقراری
پیوند مبارزات خلق کرد با مبارزات عمومی
مردم ایران و برقراری روابط مستحکم با
نیروهای اپوزیسیون دمکرات ایرانی اشاره
کرد و گفت که ترور وی در جریان یکی از این
تلاش ها گواه خوبی بر این ادعاست.

ماموستا در بخش دیگری از سخنان خود گفت
که دکتر سعید همانند دکتر قاسملو با مبارزه
خود نشان داد که چگونه میتوان هم کرد بود
و هم خودمختاری کردستان مبارزه کرد و هم
ایرانی بود و در جنبش سراسری برای
دمکراسی مشارکت ورزید. وی در ادامه نطق
خود به نیرو های دمکرات و آزادیخواه ایرانی
اطمینان داد که حزب دمکرات راه آنها را
ادامه خواهد داد.

کاک ماموستا در بخش هایی دیگر از